

کاپیتالیزم



کاپیتالیزم چیست
و چگونه می‌توانیم
آن را نابود کنیم ؟

شاهین

کاپیتالیسم چیست

چگونه می‌توانیم آن را نابود کنیم



کلاه استودیو

کاپیتالیسم چیست و چگونه می‌توانیم آن را نابود کنیم؟

نویسنده: شاهین

تیم ترجمه: سینا پ، همایون، کارن رشاد، آرش وحدتی

حروفچینی، صفحه‌آرایی و طراحی: آرش وحدتی

نشر کلاه استودیو

تاریخ، نوبت و محل نشر: زمستان ۱۳۹۹، نسخه الکترونیک

www.KolahStudio.com , Email: studio@kolahstudio.com

عنوان و نام پدیدآورنده: کاپیتالیسم چیست و چگونه می‌توانیم آن را نابود کنیم؟ / شاهین

مشخصات ظاهری کتاب: - / الکترونیک

یادداشت: ص.ع. به انگلیسی: Pub. Corporate Watch Capitalism What is it and how can we destroy it?

موضوع: علوم اجتماعی- قرن ۱۴

حق نشر، تکثیر الکترونیکی، ضبط، ذخیره یا بازنویسی محتوای این اثر برای نویسنده محفوظ می‌باشد.

فهرست

مقدمه: کاپیتالیسم چیست؟.....	۶
فصل ۱. کاپیتالیسم و نظام‌های اقتصادی.....	۱۱
فصل ۲. دریا‌های آزاد مالی.....	۲۳
فصل ۳. تقسیم جهانی کار.....	۳۹
فصل ۴. دولت کاپیتالیست.....	۵۱
فصل ۵. بحران.....	۶۹
فصل ۶. کاپیتالیسم به عنوان یک فرهنگ.....	۸۷
فصل ۷. تاریخ مختصر امیال کاپیتالیستی.....	۱۰۳
فصل ۸. فرهنگ‌های دیگر.....	۱۱۹
فصل ۹. چگونه می‌توانیم کاپیتالیسم نابود کنیم؟.....	۱۳۶

مقدمه: کاپیتالیسم چیست؟

این متن بر شماری از گفتگوها و صحبت‌ها که طی سالیان پیرامون کاپیتالیسم انجام داده‌ام مبتنی است. گاهی اوقات، با این پرسش از مردم آغاز می‌کنم که: کاپیتالیسم برای شما به چه معنا است؟ در زیر برخی از واژگانی که در جواب می‌شنوم آمده است:

بهره، بانکداری، استثمار، بازار، طمع، کارِ مزدی، نظام طبقاتی، عرضه و تقاضا، مصرف‌گری، کالایی شدن این واژگان همه به ویژگی‌هایی عمومی جهانی که امروز در آن زندگی می‌کنیم اشاره دارند. این کتاب به همه این موارد و البته مواردی بیشتر خواهد پرداخت.



یابپیز، اثر لارا الدفیلد فورد^۱

برخی تعاریف کلاسیک

اما آیا می‌توان همه این‌ها را در یک تعریف کارا خلاصه کرد؟ این جا با برخی از تعاریف کلاسیک که از طرف نویسندگان شهیر، مرده یا زنده، ارایه شده است آشنا می‌شویم:

بر طبق نظر کارل مارکس^۱، «نظام کاپیتالیست» نظامی از تولید اقتصادی است که دو طبقه سنتی از مردمان را در بر می‌گیرد:

«در یک طرف، صاحبان پول، ابزار تولید، ابزار معیشت که مشتاقند که جمع ارزش دارایی خود را از طریق خریداری قدرت کار مردم افزایش دهند؛ از طرفی دیگر کارگران آزاد، فروشندگان قدرت کار خود (و کسانی که صاحب چیزی جز قدرت کار خود نیستند)» کاپیتال جلد اول بخش ۲۸

بر طبق نظر ماکس وبر^۲:

«کاپیتالیسم همان طلب سود، و سود همیشه فزاینده، است، به وسیله تشکیلات کاپیتالیستی مستمر و عقلانی». اخلاق پروتستان و روح کاپیتالیسم، مقدمه ۳۱، ماکس وبر

مارکس و وبر به منزله دو تن از مشهورترین متفکرین مرد ریشوی سفیدپوست که اکنون در قید حیات نیستند در باب کاپیتالیسم صنعتی تاملات بسیار داشته‌اند. به عنوان یک تعریف تازه‌تر، می‌توان به نظر کیث هرت^۳، یک انسان‌شناس معاصر که اشکال مختلف کاپیتالیسم در جهان را مورد مطالعه قرار می‌دهد رجوع کرد:

«آن شکل از اقتصاد بازار که طی آن کسی که صاحب میزان هنگفتی از پول (یا به قولی ثروت) است، فرمان هدایت ویژه‌ترین بخش‌های تولید را به دست می‌گیرد. آنها این کار را با هدف افزایش ثروتی که دارند پیش می‌برند» کیث هرت / بانک خاطرات: پول دنیایی نابرابر است، صفحه ۸۳.

هر سه تعریف حاوی اشاراتی مهم هستند. تعریف هرت کمک می‌کند تا دریابیم که کاپیتالیسم سیستمی قدرت محور است که قدرت خود در هدایت جهان را بر داشتن ثروت و تملک استوار کرده است. تعریف وبر بر این تمرکز دارد که جهان ما چه طور مغلوب طلب بی‌رویه سود گشته است. هر دو تعریف هرت و وبر متوجه فعالیت‌های یک گروه مهم است: «کاپیتالیست‌ها». که در واقع همان «کار آفرینان»، «کاسب‌ها» یا مالکین (مدیران) ابزار تولید، و ... را شامل می‌شود. در حقیقت بدون سرمایه‌داران، سرمایه‌داری وجود نخواهد داشت. اما در گفته مارکس حقیقتی دیگر نیز آشکار است: کاپیتالیست‌ها در اقلیتند؛ نظام کاپیتالیست شامل شماری از گروه‌های مختلف، یا «طبقات» است که اغلب با یکدیگر در نبرد هستند.

با این حال، تعریف مارکس نیز دارای مشکلاتی جدی است. در تعریف اولیه مارکس دو طبقه در نظر گرفته شده‌اند. کارگران آزاد مزدبگیر و سرمایه‌داران. اما کارگران در بند، بردگان و زندانیان چطور؟ میلیاردها زن خانه‌دار و کودکان بی‌مزدی که مشغول به کار هستند و اتفاقاً کاپیتالیسم بر تعداد آن‌ها نیز افزوده است؟ کاپیتالیسم، طی گذار تاریخی خود بسیاری از انواع کارگران را، از بردگان، دهاقین، مصرف‌کنندگان، بیکاران و

۱ Karl Marx

۲ Max Weber

۳ Keith Hart

مردمان مطرود را در بر داشته است. آیا می‌توان این‌ها را همه در یک طبقه کلاسیک گروه‌بندی کرد؟ یا تنها کارگران مزدی، همان «پرولتاریا»ی کلاسیک مارکسیستی است که مد نظر است؟

دیگر محدودیت این تعاریف در تمرکز بر کاپیتالیسم به مثابه یک «نظام اقتصادی» است. در حالی که کاپیتالیسم چیزی بیش از آن است. کاپیتالیسم تنها «اقتصاد» نیست بلکه به تمامی جنبه‌های زندگی ما شکل داده و راه‌های زیستی را از عشق گرفته تا جنگ و رابطه ما با دوستان نزدیک و افراد دوست‌داشتنی اطرافمان به شکلی تو در تو شکل داده و تا عمیق‌ترین آرزوها و امیال ما رسوخ کرده است. هر سه تعاریف کاپیتالیسم را در نظامی اقتصادی خلاصه کرده‌اند در صورتی که این چنین نیست. کاپیتالیسم تمامی جوانب زندگی ما را شکل می‌دهد. سبک زندگی و نحوه ارتباط ما با دیگران را. عشق ورزیدن و نفرت ما را و دست آخر حتی رویاها و آرزوهایمان را.

کاپیتالیسم‌ها

از نظر من، در واقع، یک تعریف مفرد صحیح از کاپیتالیسم موجود نیست. و احتمالاً درست‌تر آن است که کاپیتالیسم را در حالت جمع مورد تامل قرار دهید. طی چند سده اخیر کاپیتالیسم‌ها یا اشکال متنوعی از کاپیتالیسم وجود داشته‌اند. و، متأسفانه، انواعی بیشتر نیز پیش رو خواهد بود.

مورخین در باره آغاز کاپیتالیسم نظرهای داده‌اند. برخی ایتالیای قرن ۱۵، هلند قرن ۱۶ یا انگلیس قرن ۱۷ را نقطه آغاز این نظام می‌دانند. همه این نمونه‌های اولیه کاپیتالیسم از آنچه امروز کاپیتالیسم می‌نامیم متفاوت بوده‌اند. این نظام عمری بس طولانی‌تر دارد و تنها اشکال ظاهری آن تغییر می‌کند. امروز کاپیتالیسم در لندن با کاپیتالیسم در نایروبی یا شانگهای یا در جنگل‌های آمریکای جنوبی یا فلات‌های آسیایی متفاوت است. نظام کاپیتالیسم یک اقتدار تام و تک‌گو نیست. نظام‌های کاپیتالیستی با دیگر نظام‌ها، فرهنگ‌ها و اشکال دیگر زندگی همزیستی می‌کنند، همکاری می‌کنند، می‌جنگند یا آن‌ها را به کار می‌گیرند. برای نمونه با سازمان‌های متاختر فئودال یا قبیله‌ای، یا با جنبش‌ها، به قصد خلق راه‌های دیگر زندگی کردن.

کپیتالیسم به هر شکلی که درآید نه طبیعی و نه ازلی است. کاپیتالیسم هر آن در تغییر و بازسازی توسط ابنای بشر و جهان بزرگ پیرامون آن‌هاست. تاریخ کاپیتالیسم تاریخ بدعت و خلاقیت و البته تخریب، استثمار، سلطه، خون‌ریزی و ترور است. و همچنین تاریخ مقاومت و نبردهای آزادی‌خواهانه. با همه این تفاسیر، می‌توانیم واژه کاپیتالیسم را به منزله کلمه‌ای اختصاری برای برخی ویژگی‌های کلیدی چگونگی جریان جهان امروز به کار ببریم. هدف این کتاب نیز تلاش برای فهم این ویژگی‌های اساسی است. فهم آنها ما را یاری می‌دهد تا در باره چگونگی رفع آنها بیاندیشیم، و خود را آزاد کرده و نوعی دیگر از زندگی را دنبال کنیم.

فرهنگ‌ها و نظام‌های اقتصادی

برای ساده‌سازی امور، قصد دارم تا به دو جنبه کاپیتالیسم نظر بیاندارم. در چند بخش اول، تا حدی یک‌بعدی کاپیتالیسم را به منزله «نظام اقتصادی» مورد بررسی قرار می‌دهم. این قلمروی سنتی «اقتصاد ورزی» است. سپس بررسی خواهیم کرد که کاپیتالیسم چگونه به مثابه یک نظام در جهت سازماندهی استفاده، تولید و توزیع اجناس و «کالا»های اقتصادی کار می‌کند.

برخی از ویژگی‌های کلیدی نظام‌های اقتصادی کاپیتالیست بدین شرح است:

- بازار نقش مرکزی در تصمیم‌گیری دارد.
- حقوق مالکیت مشخص‌کننده میزان برخورداری از مواهب و قدرت اقتصادی هستند.
- تمامی انسان‌ها، حیوانات و موجودات کالا هستند یعنی اشیایی قابل خرید و فروش و تصاحب.
- دولت مجری، مروج و نگهبان نظم اقتصادی است.
- تمرکز ثروت و سرمایه، تضمین تمرکز قدرت در دستان نخبگان سرمایه‌دار است.
- رانه سود سرمایه‌داران را به طور مستمر در گسترش دامنه فعالیت‌هایشان بر می‌انگیزاند.
- در کاپیتالیسم‌های صنعتی مدرن، سود به طور عمده بر پایه استثمار انسان‌هایی که برای بقا ناچار به کار کردن هستند متکی است.



گرافیتی روی دیوار در لهستان، "آیا تو عضو گله هستی؟"

البته برای فهم کاپیتالیسم نیازمند توجه به این نکته هستیم که این ساختارهای اقتصادی به چه ترتیب در روش‌هایی که جنبه‌های گوناگون زندگی ما را متأثر ساخته رسوخ کرده‌اند. به عنوان نمونه کاپیتالیسم به عنوان یک نظام اقتصادی، بدون آموزش کارگرانش نمی‌تواند کارکردمند باشد. این کارگران از کودکی باید چیزهایی را آموزش ببینند:

- قوانین بازار، نقش خریدار و فروشنده چگونه باید ایفا گردد.
- به مالکیت باید احترام گذاشت.
- به دنیا، حیوانات، و حتی خویشان باید به چشم کالا نگاه کرد که قابل خرید، فروش، اجاره یا مدیریت است.

- باید به دولت احترام گذاشت و از پلیس، قانون، قاضی و معلم حساب برد.
- باید نابرابری‌های آشکار ناشی از قدرت و ثروت را پذیرفت.
- انباشت اشیا و تصاحب کالاها شادمانی غایی است.
- زندگی‌مان حول کارکردن قرار دارد.

با توجه به نکات فوق، در می‌یابیم که کاپیتالیسم صرفاً یک نظام اقتصادی نیست. بلکه همچنین یک فرهنگ و شکل زندگی است. سبک زندگی‌ای مبتنی بر شبکه پیچیده‌ای از ارزش‌ها، هنجارها و قوانین نوشته و نانوشته، روش‌های عملی، رفتارها و نگرش‌هایی که در جامعه و گروه‌های اجتماعی که من و شما در آن زاده شده، رشد یافته و زندگی می‌کنیم جریان داشته و دارند. در بخش‌های پیش رو بیشتر این نکات مهم را مورد توجه قرار خواهیم داد.

فصل ۱. کاپیتالیسم و نظام‌های اقتصادی

نظام اقتصادی چیست؟

در مدارس و دانشگاه‌ها، اقتصاد طوری آموزش داده می‌شود که انگار کاپیتالیسم "طبیعی" یا تنها نظام ممکن است. اما در واقع در طول تاریخ روش‌های مختلفی برای سازماندهی نحوه استفاده و تولید منابع وجود داشته‌است.

در اینجا تنها چند مثال آورده شده‌است:

- فرهنگ و سنت‌های شکارچی-گردآورنده.
 - "اقتصاد هدیه محور"، به عنوان مثال در "فرهنگ پسیفیک" که توسط بسیاری از انسان‌شناسان مطالعه شده است.
 - نظام‌های مبتنی بر برده به عنوان مثال امپراطوری روم، یا ایالت‌های جنوبی آمریکا در قرن نوزدهم.
 - نظام فئودالی-مثلا اروپای قرون وسطا.
 - اقتصاد فرماندهی سوسیالیستی مثلا، اتحاد جماهیر شوروی، مائویست چین^۱.
 - سوسیالیسم بازار مثلا یوگسلاوی^۲ تحت تیتو^۳.
 - اتحادیه‌گرایی به عنوان مثال، "تابستان کوتاه آنارکی"^۴ در سال ۱۹۳۶ در بارسلونا^۵.
 - نظام‌های تولید و توزیع تعاونی، به عبارت دیگر اقتصاد مشارکتی، به عنوان مثال، جنبش‌های تعاونی در اروپا در قرون ۱۹ و ۲۰.
- و تاریخ تمام نشده است. در آینده ترتیبات دیگری هم وجود خواهد داشت ... شاید چیزهایی که هنوز تصورشان را هم نمی‌کنیم.

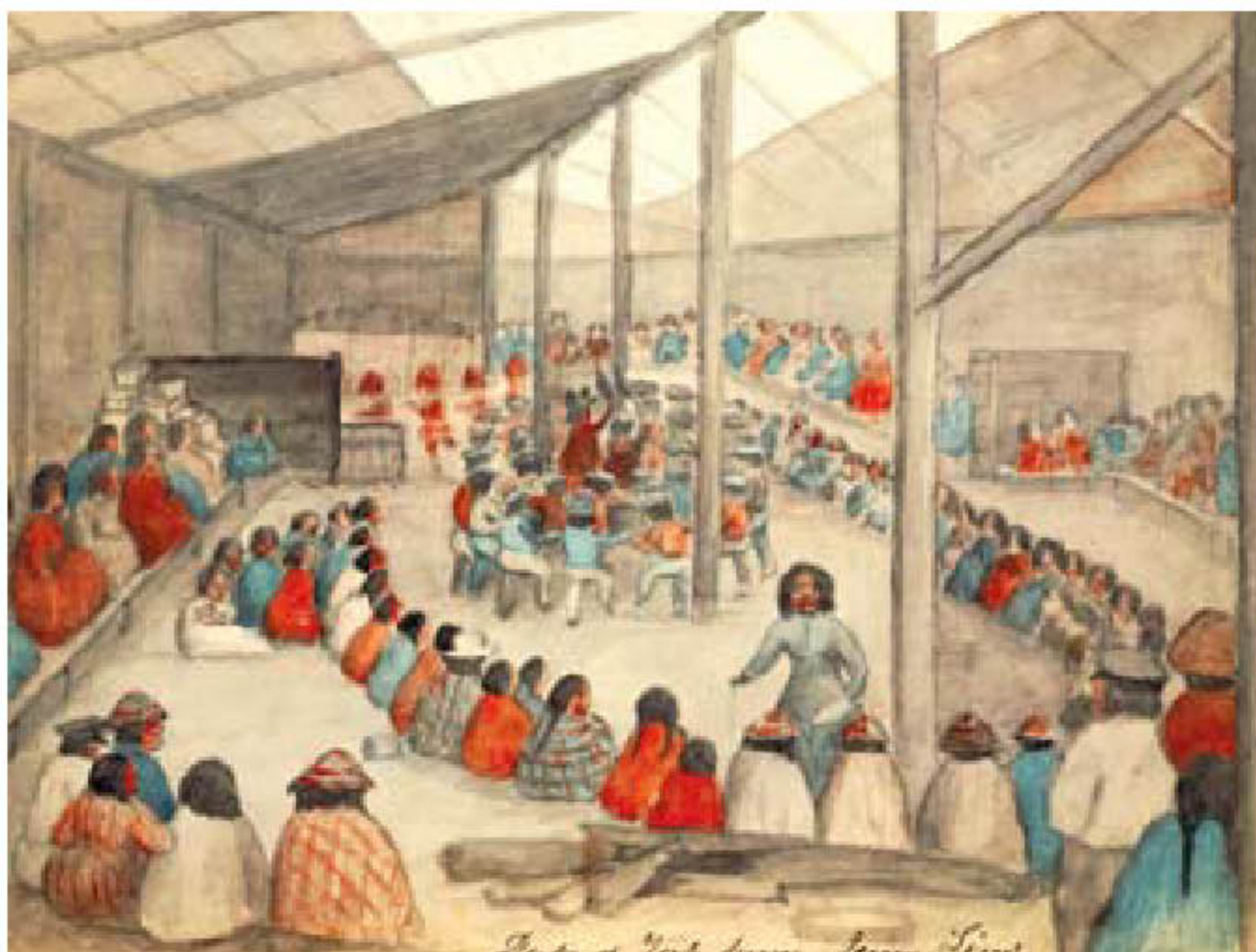
۱ Maoist China

۲ Yugoslavia

۳ Tito

۴ Short summer of anarchy

۵ Barcelona



توزیع غیر کاپیتالیستی: یک جشن مهمانی "کالام"^۱، نقاشی اثر جیمز جی سوان^۲

استفاده، تولید، توزیع

نمونه‌های بالا بسیار متفاوت هستند اما برای ساده‌سازی، می‌توانیم همه آن‌ها را به عنوان روش‌هایی در نظر بگیریم که گروه‌های مردم، استفاده، تولید و توزیع منابع را سازمان‌دهی می‌کنند. ما ممکن است آن‌ها را به عنوان پاسخ به برخی سوالات رایج که گروه‌های انسانی با آن‌ها مواجه هستند در نظر بگیریم:

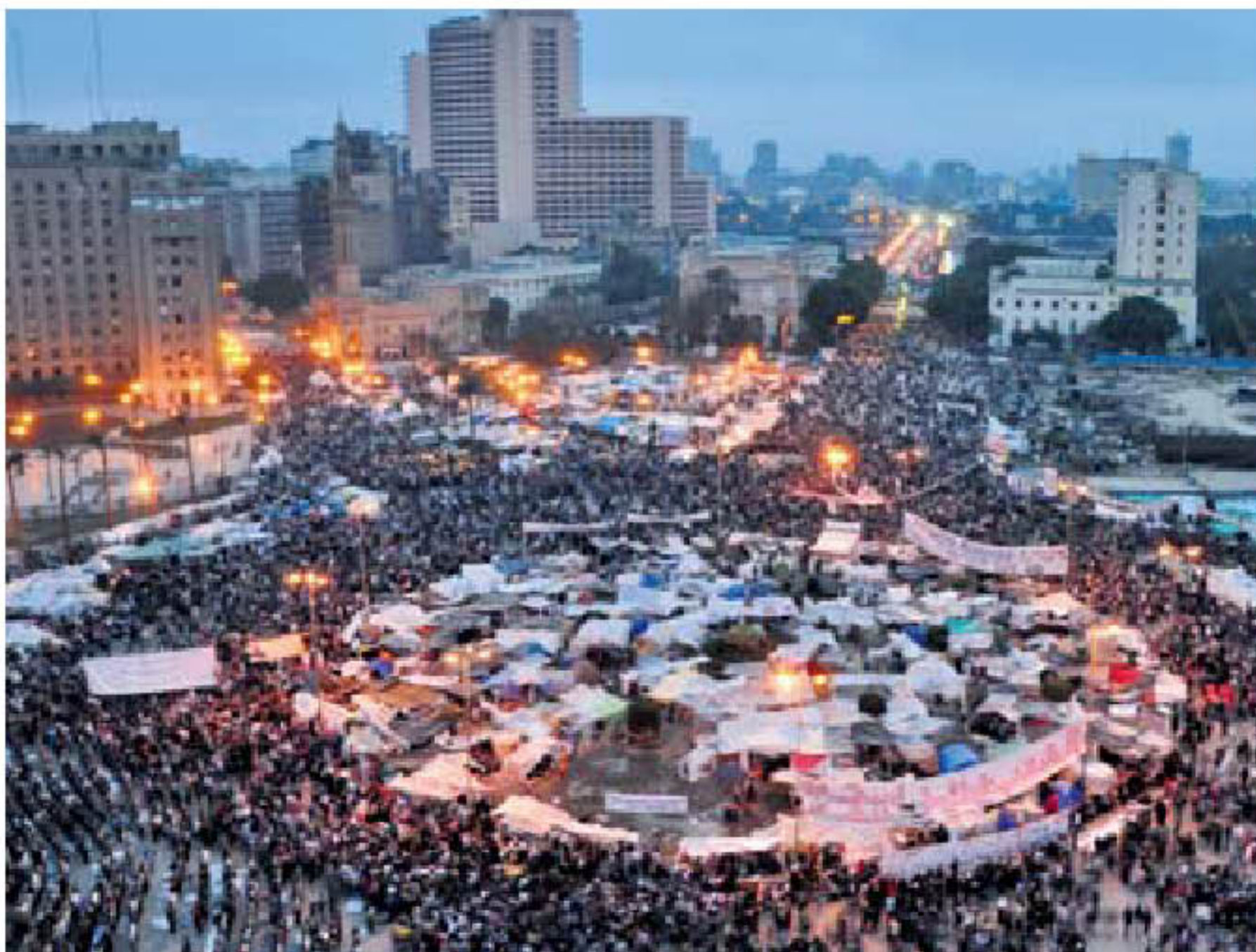
استفاده. چه چیزهایی را می‌توان خورد، شکار کرد، کشت کرد، درست کرد، داد و ستد کرد، بخشید، انبار کرد، به اشتراک گذاشت و ...؟ چه چیزهایی را باید به اشتراک گذاشت یا می‌توان آن‌ها را به عنوان دارایی‌های منحصر به فرد افراد ادعا کرد؟ چه چیزهایی باید در نظر گرفته نشود؟

تولید. چه چیزهایی را باید بپزیم، بسازیم، تزئین کنیم، تعمیر، تولید و یا ... کنیم؟ چه مقدار باید تولید کنیم؟ ما باید از چه منابع و فرایندهایی برای ساختن چیزها استفاده کنیم؟ چقدر زمان و انرژی باید صرف ساخت چیزها کنیم؟ چه کسی درگیر ساختن چه چیزی هست؟ به هر حال، چه کسی همه این تصمیمات را می‌گیرد؟

توزیع. چه کسی چه کاری می‌تواند با چیزهایی که پیدا می‌شوند یا جمع می‌شوند و چیزهایی که ساخته می‌شوند انجام دهد؟ همه کلوچه‌ها در سبد چه کسی خواهد رفت؟ و باید با آنها چه کار کند؟

^۱ Klallam potlatch

^۲ James G. Swan



میدان تحریر در اشغال، سال ۲۰۱۱

مثال: میدان تحریر^۱

هنگامی که صدها هزار نفر میدان تحریر قاهره را در اوایل سال ۲۰۱۱ اشغال کردند، یک "نظام اقتصادی" کوچک برای آوردن و توزیع غذا و سایر مواد به همه ایجاد کردند. مناطق خواب، آشپزخانه‌های جمعی و مراکز توزیع غذا، بازارها، توالت‌ها و محل زباله‌ها و بسیاری چیزهای دیگر وجود داشت.

مثال: جزیره رابینسون کروزوئه^۲

اقتصاددانان اغلب دوست دارند از مثال رابینسون کروزوئه، از رمان دانیل دفو^۳، به عنوان یک نظام اقتصادی بسیار ساده استفاده کنند. حتی کروزوئه به تنهایی در جزیره خود تصمیماتی "اقتصادی" برای گرفتن داشت، مانند اینکه چه مقدار میوه برای خوردن در حال حاضر و چه مقدار برای پس‌انداز کردن "باید مثل انگورها، لیموها و مرکبات را ذخیره کنم تا خودم را برای فصل بارانی که می‌دانستم نزدیک است آماده کنم". بعدها، کروزوئه "فرایندی" را ملاقات کرد و یک نوع اولیه از نظام طبقاتی دو نفره را آغاز کرد.

۱ Tahrir Square

۲ Robinson Crusoe's island

۳ Daniel Defoe

مثال: برنامه‌ریزی شوروی^۱

در اتحاد جماهیر شوروی، بسیاری از تصمیمات اقتصادی از طریق یک نظام برنامه‌ریزی دولتی گرفته می‌شد. کمیسیون مرکزی برنامه‌ریزی گاسپلن^۲، در مسکو، آمار مربوط به منابع موجود در اقتصاد را جمع‌آوری کرد، سپس برنامه‌های مفصلی برای آنچه قرار بود توسط مناطق و بخش‌های مختلف (معدن، کشاورزی، تولید و غیره) تولید شود صادر کرد. یک تصمیم مهم این بود که چه مقدار کار و منابع باید صرف تولید کالای مورد مصرف شهروندان شوروی شود و چه مقدار باید صرف تولید ماشین‌ها و مواد برای ساخت و توسعه صنعت و ارتش شود؟

مثال: شرکت‌ها

شرکت‌ها در بازارها با یکدیگر رقابت می‌کنند. اما در درون شرکت‌های بزرگ - و بعضی بزرگ‌تر، از نظر ثروت و تعداد افراد، نسبت به کشورها - بسیار شبیه اقتصادهای برنامه‌ریزی‌شده سوسیالیستی اداره می‌شوند. مدیران سعی می‌کنند کل سازمان را از بالا کنترل کنند.

اقتصاد چیست؟

واژه اقتصاد از واژه یونانی oikos، "خانواده" گرفته شده است. اقتصاد در یونان باستان مطالعه این بود که چگونه یک مرد ثروتمند باید خانواده خود، از جمله بودجه و مغازه‌ها و نیز بردگان، زنان و حیوانات تابع آن را مدیریت کند.

در اواخر قرون وسطا، ما شروع چیزی را می‌بینیم که به عنوان "اقتصاد سیاسی" شناخته می‌شود. فیلسوفان شروع به نوشتن متونی در مورد این که چگونه پادشاهان، شاهزادگان و دیگر حاکمان باید "خانواده‌های" گسترده خود را مدیریت کنند کردند که به معنی منابع، جمعیت و ثروت ملل است.

اقتصاد سیاسی به عنوان یک علم جدید در قرن ۱۸ در انگلستان رشد کرد و انقلاب صنعتی و تجاری با نویسندگانی مانند آدام اسمیت^۳ و دیوید ریکاردو^۴ آغاز شد.

این اقتصاددانان کلاسیک اکنون اقتصاد را به عنوان



آدام اسمیت (۱۷۲۳-۱۷۹۰)

۱ Soviet Planning

۲ Gosplan

۳ Adam Smith

۴ David Ricardo

حوزه ویژه‌ای که دولت باید از آن دوری کند، تعریف کرده‌اند. در سال‌های اخیر، اقتصاددانان "نئولیبرال" این مفاهیم را توسعه داده‌اند.

نظریه پردازانی مانند میلتون فریدمن^۱ و گری بکر^۲ استدلال کردند که تمام جنبه‌های زندگی انسان باید از دید اقتصادی دیده شود. دولت‌های نئولیبرال، از پینوشه^۳ در شیلی^۴ گرفته تا تاجر^۵ و بلر^۶ در بریتانیا، به تبدیل نظریه به واقعیت کمک کردند. حتی نگاهی کوتاه به این تاریخ نشان می‌دهد که چگونه همان ایده "اقتصاد" به شدت سیاسی است.

تفکر درباره اقتصاد همیشه به معنای فکر کردن به جهان از نظر دارایی است که می‌تواند متعلق به یک "سرپرست خانه" ثروتمند، یک پادشاه، یا صندوق‌های سرمایه‌گذاری باشد. ما باید این مساله را هنگام تفکر در مورد "نظام‌های اقتصادی" در ذهن داشته باشیم. آیا ما فقط می‌خواهیم کاپیتالیسم را با یک نظام اقتصادی دیگر جایگزین کنیم؟ یا می‌خواهیم "اقتصاد" را به طور کلی نابود کرده، و زندگی و تفکر به گونه‌ای که انگار جهان برای اندازه‌گیری، تکه تکه کردن و تحت تسلط درآمدن است را پایان ببخشیم؟

درون و بیرون: فرآیندهای تولید

حالا به نظام‌های اقتصادی کاپیتالیسم می‌رسیم. برای شروع، می‌توان یک مثال ساده را بررسی کرد. یک کارخانه خودروسازی را تصور کن. در یک سر، ورودی و یا مواد خام مورد نیاز می‌آید. این شامل مواد خام مانند فولاد، شیشه، پلاستیک و غیره است که از کارخانه‌های فولاد، کارخانه‌های شیشه و غیره حمل می‌شوند. همچنین قطعات ساخته‌شده قبلی نیز وجود دارند، به عنوان مثال، اجزای الکترونیکی یا تایرهای لاستیکی، که قبلاً در کارخانه‌های دیگر مونتاژ شده‌اند. این ورودی‌ها توسط کارگران - انسان‌های آموزش‌دیده - کنار هم قرار می‌گیرند. با استفاده از ماشین‌هایی که برای کار کردن به انرژی نیاز دارند. در نهایت خروجی نهایی ماشین به دست می‌آید. کارخانه چند ماشین تولید خواهد کرد؟ در میان چیزهای دیگر، بستگی به این دارد که چه مقدار از ورودی‌ها وارد شوند. برای مثال، در اینجا برخی ارقام (کاملاً ساخته‌شده) برای یک کارخانه با ظرفیت کامل تولیدی آورده شده است:

ورودی	خروجی
مواد خام: ۱۰۰۰ تن استیل، ۱۰۰ تن شیشه، برق ۱۰۰۰۰ مگا ژول، ... بعضی ماشین‌ها کارگران: ۵۰۰۰۰ شخص / ساعت	۱۰۰۰ ماشین

۱ Milton Friedman

۲ Gary Becker

۳ Pinochet

۴ Chile

۵ Thatcher

۶ Blair

نظامهای اقتصادی کاپیتالیسم اغلب شامل تقسیم کار است: کارگران مختلف متخصص در مشاغل مختلف، و تولید بخشهای مختلف این فرآیند. آنها همچنین شامل تقسیم تصمیم‌گیری هستند. به عنوان مثال این کارخانه دارای مدیری است که وظیفه آن تلاش برای به دست آوردن بیشترین بازده ممکن است. وظیفه کار کشیدن حداکثری از کارگران در ساعات کاری به سرکارگر محول می‌شود. کارگران هم در مورد چیزها تصمیم می‌گیرند: پیچ‌ها را از کدام طرف ببندند ... یا اینکه وقتی کسی نگاه نمی‌کند یک آچار در کار بیندازند.



چارلی چاپلین در فیلم عصر جدید

اما تصمیمات در مورد ورودی‌ها تنها توسط یک شرکت گرفته نمی‌شوند. همان فولاد، یا کارگران، می‌تواند به دیگر کارخانه‌های خودرو برود، یا در عوض اسباب‌بازی یا اسلحه بسازد، یا دستگاه‌های ماشین‌ساز بیشتری بسازد. یا سنگ معدن آهن می‌تواند در زمین بماند و مردم می‌توانند وقت خود را به جای کار کردن در خطوط تولید، به طور خلاقانه صرف و زندگی کنند. این تصمیمات چگونه اتخاذ می‌شوند؟

بازارها

در نظام شوروی، تصمیمات درباره اختصاص فولاد به کارخانه‌ها عمدتاً توسط کمیسیون‌های برنامه‌ریزی گرفته می‌شد. در نظام کاپیتالیسم "بازار آزاد" بسیاری از این تصمیمات شامل بازارها می‌شود. در این مثال، تعدادی از بازارها درگیر هستند:

- مالک کارخانه خودرو تلاش می‌کند تا محصولات خود را به مصرف کنندگان بفروشد - در بازار خودرو.
 - شرکت خودروسازی و سایر کسب و کارهایی که اسباب‌بازی یا اسلحه تولید می‌کنند همگی باید فولاد بخرند - در بازار فولاد.
 - آن‌ها همچنین باید کارگران را استخدام کنند - در بازار کار.
- بازارهای خاص می‌توانند به روش‌های بسیار متفاوتی کار کنند به عنوان مثال، بازارهای کار ممکن است شامل سایت‌های کار اینترنتی، مراکز کار دولتی و طرح‌های آموزشی، مقرراتی مانند حداقل دست‌مزد و دادگاه استخدام، یا کار در دست پول نقد و گانگسترها و غیره باشند. اما همه بازارها نقاط اصلی مشترک دارند از جمله: فروشندگان (عرضه)؛ خریداران (تقاضا)؛ و قیمت‌ها.
- بر خلاف یک نظام برنامه‌ریزی، "تصمیم‌گیری" در بازارها می‌تواند کاملاً غیرمتمرکز باشد. در تمام نتایج آنچه تولید می‌شود، چگونگی توزیع محصولات توسط یک فرد یا کمیته صورت نمی‌گیرد، بلکه ممکن است نتیجه اقدامات بسیاری از افراد و گروه‌های مختلف باشد که اغلب به صورت مستقل عمل می‌کنند. به عنوان مثال، مدیران کارخانه خودروسازی مختلف زیادی وجود دارند و خریداران اتومبیل بسیار بیشتری وجود دارند. هر کس می‌تواند تصمیم بگیرد که چه چیزی تولید، فروش و یا خرید کند. کل تولید خودرو در اقتصاد نتیجه تمام این تصمیمات جداگانه است. این بدان معنا نیست که برخی افراد و گروه‌ها قدرتمندتر از دیگران در بازار نیستند. این بدان معناست که روابط قدرت پیچیده‌تر هستند و شناسایی آن‌ها دشوار است.



بازارها و قدرت

انحصار زمانی است که تنها یک فروشنده در بازار وجود دارد. یک مونوپسنی^۱ جایی است که تنها یک خریدار وجود دارد. به عنوان مثال، شرکتی به نام "دی بیرز"^۲ تا همین اواخر انحصار کامل الماس جهان را در دست داشت. انحصارگران مجبور نیستند با فروشندگان دیگری رقابت کنند که ممکن است قیمت آنها را کاهش دهند بنابراین آنها قدرت قابل توجهی برای تعیین قیمت محصولات خود دارند؛ و در نتیجه سود انحصاری بالایی بدست می آورند.

انحصار چند جانبه جایی است که تعداد کمی فروشنده وجود دارد. این فروشندگان ممکن است یک کارتل تشکیل دهند که قیمت‌ها را با توافق تثبیت کند. کارتل اوپک^۳ از کشورهای تولید کننده نفت یک مثال مهم است.

طبق تئوری اقتصادی ارتدوکس^۴، هرچه فروشندگان بیشتری وجود داشته باشند، قیمت باید توسط رقابت کاهش یابد. در یک "بازار کاملاً رقابتی"، با تعداد زیادی فروشنده، قیمت تا زمانی که هزینه‌ها را پوشش دهد پایین خواهد آمد و هیچ سودی نخواهد داشت. نظریه اقتصادی ارتدوکس اغلب با این ایده کار می‌کند که بازارها کاملاً رقابتی هستند.

اما در واقع، چنین بازارهایی خارج از کتاب‌های درسی وجود ندارند. با کنترل قیمت‌ها و تولید، شرکت‌های بزرگ و کارتل‌های بزرگ بر توزیع کالاها در بازارها چیرگی دارند. ما می‌توانیم این را قدرت بازار بنامیم. به طور کلی، زمانی یک فرد یا شرکت قدرت بیشتری در بازار دارد که منابع، سرمایه، پول و کالاهای بیشتری برای تجارت داشته باشد.



صحنه‌ای از کودتای سال ۱۹۷۳ در شیلی: داخل استادیوم فوتبال سانتیاگو، مکانی که مخالفان رژیم جدید در آنجا به قتل رسیدند.

۱ monopsony

۲ De Beers

۳ OPEC

۴ Orthodox economic theory

بنابراین، در نهایت، قدرت بازار به مالکیت چیزها می‌رسد. اما این به چه معنی است؟ در بسیاری از بازارها، مالکیت منابع توسط قانون مالکیت تضمین می‌شود: دولت آنچه را که به شما تعلق دارد به رسمیت می‌شناسد و می‌تواند به پلیس دستور دهد تا از ادعای شما پشتیبانی کند. بنابراین قدرت بازار وجود ندارد مگر اینکه توسط دیگر اشکال قدرت تضمین شده باشد: قدرت سیاسی و نظامی دولت، که قوانین مالکیت را با خشونت تحمیل می‌کند (نگاه کنید به فصل ۴)؛ و قدرت فرهنگی ارزش‌ها و هنجارها که به ما کمک میکند به مالکیت خصوصی و کار باور داشته باشیم و کالاهای مصرفی بیشتر بخواهیم (نگاه کنید به فصل‌های ۶ و ۷).

سود

بیشتر متفکران کاپیتالیسم، از مارکس^۱ و وبر^۲ گرفته تا اقتصاددانان نئولیبرال^۳، فرض می‌کنند که صاحبان سرمایه یک هدف اساسی دارند: پی‌گیری حداکثر سود. در فصل‌های بعدی به این فرض و ایده "منافع" کاپیتالیستی با عمق بیشتری خواهیم پرداخت. فعلاً، فرض کنیم که این طور باشد. در مثال ساده ما، سود = درآمد - هزینه‌ها، که در آن درآمد پولی است که از فروش خودرو به دست می‌آید و هزینه‌ها چیزی است که کارخانه برای تمام ورودی‌های خود می‌پردازد.

بنابراین، برای پی‌گیری موثر سود، مدیران شرکت خودروسازی باید در مورد تعدادی از بازارها فکر کنند. از یک طرف، هدف این است که بیشترین پول ممکن را در بازار خودرو به دست آورند. از سوی دیگر، می‌خواهند تا جایی که ممکن است ورودی‌ها و مواد خامی که نیاز دارند را به قیمت ارزان خریداری کنند. فرض کنید محققان بازار پیش‌بینی می‌کنند که می‌توانند ۱۰۰۰ ماشین جدید را هر کدام ۱۰۰۰۰ پوند بفروشند. درآمد کل ۱۰ میلیون پوند خواهد بود. جدول زیر همچنین مقداری هزینه (دوباره فرضی) برای ورودی‌ها و مواد خام را در نظر می‌گیرد. پولی که برای ماشین‌آلات در اینجا هزینه می‌شود شامل حفظ فرسایش و پارگی، قطعات جایگزین و غیره است که اقتصاددانان آن را استهلاک می‌نامند.

ورودی‌ها	خروجی‌ها
مواد اولیه = ۲.۸ میلیون پوند ماشین‌آلات (استهلاک) = ۵۰۰۰۰۰ پوند نیروی کار = ۷۰۰۰۰۰ پوند	۱۰۰۰ ماشین = ۱۰ میلیون پوند
هزینه‌های مواد = ۴ میلیون پوند	درآمد = ۱۰ میلیون پوند

مساله این است که معمولاً، شرکت خودرو تنها درآمد حاصل از فروش ماشین خود را بعد از تولید خودرو دریافت می‌کند. اما لازم است که هزینه ورودی‌ها را از پیش پرداخت کند. بنابراین شرکت باید پول قرض بگیرد تا بتواند هزینه تولید خود را تأمین کند.

۱ Marx

۲ Weber

۳ Neoliberal

این امر نوع دیگری از بازار-بازارهای مالی را به ارمغان می‌آورد. همانطور که در فصل ۲ خواهیم دید، انواع مختلفی از بازارهای مالی، از جمله وام بانکی، بازارهای سهام، و بازارهای اوراق قرضه وجود دارند. آنها به روشهای مختلفی کار می‌کنند اما ما دوباره اصول اولیه یکسانی داریم. این بار کالایی که خریداری و فروخته می‌شود، مالی است، یعنی پولی برای وام دادن. "خریداران" افرادی هستند که تلاش می‌کنند پول قرض بگیرند؛ "فروشنندگان" وام دهندگان هستند؛ قیمتی که وام گیرندگان باید بپردازند نرخ بهره است.

به عنوان مثال، سازنده خودرو باید ۴ میلیون پوند قرض بگیرد تا پول ورودی و مواد اولیه را بپردازد. این شرکت موافقت می‌کند که این پول را با سود ۲۵٪ پس از فروش خودرو پس بدهد. در دراز مدت، تولید کننده خودرو نیز احتمالاً مجبور به قرض گرفتن برای خرید ماشین‌آلات و ساخت کارخانه خود بود. این شرکت باید احتمالاً برای سال‌ها به پرداخت بهره به این هزینه‌های ثابت ادامه دهد.

هزینه‌ها	درآمدها
هزینه‌های مواد = ۴ میلیون پوند کل هزینه‌های مالی (بلند مدت و کوتاه مدت) = ۲ میلیون پوند	فروش = ۱۰ میلیون پوند
هزینه کل = ۶ میلیون پوند	درآمد = ۱۰ میلیون پوند

فرض کنید تولید کننده ماشین همه چیز را درست پیش برده است و می‌تواند همه ماشین‌های خود را به قیمت ۱۰۰۰۰ پوند به فروش برساند. سپس ۴ میلیون پوند سود خواهد کرد. دولت‌ها ممکن است مقداری از این پول را به صورت مالیات دریافت کنند. از آنچه باقی مانده است صاحبان یا مدیران شرکت خودروسازی در حال حاضر تصمیم جدیدی گرفته‌اند: آنها چه مقدار باید در گسترش کسب‌وکار، خرید ماشین‌های به روز بیشتر، و غیره سرمایه‌گذاری کنند؟ و چه مقدار از پول را باید برای مخارج خود نگه دارند؟

همیشه همه چیز به خوبی پیش نمی‌رود. اگر این کارخانه تنها بتواند ۵۰۰ خودرو را بفروشد و یا مجبور باشد همه آنها را به نصف قیمت بفروشد آنگاه یک میلیون پوند ضرر خواهد کرد. هزینه‌های ورودی و پرداخت‌های بهره هنوز باید پرداخت شوند. اگر شرکت نتواند پول بیشتری برای ادامه حیات خود قرض بگیرد ورشکست خواهد شد.

از رمه تا سرمایه

مورخان معمولاً رد کاپیتالیسم را تا قرن پانزدهم یا شانزدهم دنبال می‌کنند. اما کلمه "کاپیتالیسم" تنها به اواسط قرن نوزدهم باز می‌گردد. کلمه "سرمایه یا کاپیتال"^۱ قدیمی‌تر است. از کلمه لاتین کاپیتا یعنی "راس" می‌آید. در قرون وسطی، "چاتلز"^۲ به معنای ثروت منقول یک فرد ثروتمند، به ویژه حیوانات و یا احشام، از جمله جایی که برده‌داری قانونی بود و همچنین به معنای برده نیز بود. واژه "کتل"^۳ (به معنای رمه) هنوز

۱ Capital

۲ Chattels

۳ Cattle

هم در کلمه انگلیسی مدرن ما وجود دارد. بنابراین، شاید سرمایه در اصل به معنای "راس" به معنای تعداد حیوانات (راس گاو) متعلق به یک مالک باشد. قرن ۱۸ "اقتصاددانان کلاسیک" سه "عامل تولید" را شناسایی کردند: زمین، نیروی کار و سرمایه. سرمایه در حال حاضر به معنای همه مواد و ماشین آلات دیگر درگیر در تولید است. تا قرن نوزدهم زمین دیگر یک "عامل" مجزا محسوب نمی شد بلکه شکل دیگری از سرمایه محسوب می شد. در قرن بیستم، با نظریه های نئولیبرال درباره "سرمایه انسانی" (سرمایه فکری، سرمایه اجتماعی و غیره)، برخی انرژی و مهارت انسانی را به عنوان نوع دیگری از سرمایه می دیدند. ما همچنین می توانیم بین سرمایه فیزیکی و مالی تمایز قایل شویم. امور مالی چیز ملموس واقعی نیست بلکه وعده ها، موافقت نامه ها، آی او یو ها^۱ و قراردادهای استفاده از سرمایه فیزیکی است. (مراجعه به فصل ۲)



یک گاو که به جهت نداشتن کنه و حشرات بررسی می شود.

کاپیتالیسم یا کاپیتالیسم ها

با استفاده از یک مثال ساده که من روی آن کار کرده ام می توانیم برخی ویژگی های کلیدی نظام های اقتصادی کاپیتالیست را که باید در فصل های آتی عمیق تر مورد بررسی قرار گیرند برجسته کنیم. این موارد عبارتند از:

- بازارها. تصمیمات از طریق بسیاری از تعاملات پیچیده خریداران و فروشندگان در بازار اتخاذ می شوند. در فصل بعد به برخی از انواع بسیار مهم بازارها، بازارهای سرمایه مالی نگاهی می اندازم.

- کالاها و اجناس. چیزهایی که در بازارها خریداری و فروخته می‌شوند کالا نامیده می‌شوند. اتومبیل‌ها، فولاد، انرژی و حتی کار با دست‌مزد نمونه‌های بارز آن هستند. اما چه چیزهایی را می‌توان خرید و فروخت، مالکیت و مدیریت کرد؟ یکی از مسائلی که باید به آن نگاه کنیم این است که چگونه در طول تاریخ کاپیتالیسم، انواع مختلف منابع در حال تغییر هستند. برای مثال، در قرن ۱۶ و ۱۷ در انگلستان و در مستعمرات، فضاها و زمین‌های وحشی که به طور سنتی تعلق اشتراکی داشتند، به زور "محصور" شده و در میان مالکان تقسیم گشتند. اخیراً "معانی اشتراکی" و یا حتی ویژگی‌ها و کدهای ژنتیکی گیاهان وحشی، تحت نشان تجاری و انحصار قرار گرفته و در نتیجه "انحصار" شده‌اند.
- مالکیت. تنها افرادی که می‌توانند در بازار خرید و فروش کنند آن‌هایی هستند که نسبت به کالاها حق مالکیت دارند. بنابراین در پشت هر بازاری یک پس‌زمینه از قوانین، قراردادهای، مقررات در مورد اینکه چه کسی مالک چه چیزی است و آن‌ها چه کاری می‌توانند با اموالشان انجام دهند وجود دارد.
- دولت. و در پس قوانین مالکیت، دولت ایستاده است-آماده تا با زور و خشونت آن‌ها را به اجرا درآورد.
- کار. محور بسیاری از اشکال کاپیتالیسم روشی است که طی آن زمان و انرژی انسان نیز کالایی گشته و خرید و فروش می‌شود. این نه تنها شامل "بازار کار" مزدی می‌شود بلکه شامل اشکال بردگی، کار خانگی، کار در زندان و غیره نیز می‌شود.



پوستر "هرم کاپیتالیسم"

فصل ۲. دریا‌های آزاد مالی

اگر اقتصاد جهانی یک اقیانوس بود، امور مالی همچون جریان آب و انتقال منابع از یک ساحل به ساحل دیگر می بود. گاهی اوقات جریان ثابت است، سطح آب به نظر صاف می‌رسد ... اما بعد از مدتی، به طور ناگهانی، اوضاع به هم میریزد و سخت میشود...



وال استریت، سال ۱۹۱۸. چارلی چاپلین و داگلاس فیربنکس در گرهمایی اوراق قرضه آزادی

اقتصاد کاپیتالیست یک نظام پیچیده است که بسیاری از بازارهای وابسته به هم را در بر می‌گیرد. برای یادآوری مثال آخرین فصل: یک تولید کننده خودرو محصولات خود را در بازار خودرو به فروش می‌رساند و نیاز به خرید مواد خام، انرژی و نیروی کار در بسیاری از بازارهای دیگر دارد. اما به عنوان یک تولید کننده باید پیش از تولید و فروش محصول خود، ورودی‌ها و مواد خام را خریداری کند به همین دلیل اغلب نیاز به افزایش سرمایه از سوی سرمایه‌گذاران دارد.

بعدها، این پول را از سود خود، اگر سودی بدست بیاورد، پس خواهد داد ... به طور سنتی، شرکت‌ها می‌توانند سرمایه مالی را به دو روش افزایش دهند: با فروش سهام در مالکیت شرکتشان؛ یا با قرض گرفتن. بازارهای تجارت سهام بازارهای سهام نامیده می‌شوند. وام‌ها و اوراق قرضه تجاری بازارها، اشکال قرض، بازارهای بدهی نامیده می‌شوند. در بازارهای مالی بسیار پیچیده امروزی این تمایز همیشه آنقدر واضح نیست اما ما می‌توانیم از آن به عنوان یک نقطه شروع مفید استفاده کنیم.

بازارهای سهام

بازارهای سهام، سهام مالکیت شرکت‌ها را مبادله می‌کنند. قانون شرکت، ساختارهای مالکیتی متفاوتی را برای شرکت‌ها تعیین می‌کند:

- در یک مشارکت، شرکا مسئولیت تصمیمات شرکت را به اشتراک می‌گذارند. آن‌ها سود و همچنین هر گونه زیان و بدهی را تقسیم می‌کنند. شرکت‌های حقوقی، شرکت‌های حسابداری، معماری یا فعالیت‌های GP، برخی از انواع شرکت‌ها هستند که معمولاً به عنوان مشارکت ساختار یافته‌اند.
- یک شرکت محدود یک ساختار قانونی خاص برای محدود کردن مسئولیت‌های مالکان شرکت است. سهامداران سهمی در هر گونه سود دارند؛ اما اگر شرکت ورشکست شود، تنها مسئول بدهی و زیان به اندازه ارزش سهام خود هستند. دقت کنید که شراکت ممکن است یک شرکت محدود نیز باشد: در قانون انگلستان، این ساختار "مشارکت با مسئولیت محدود"^۱ نامیده می‌شود.
- یک شرکت عمومی محدود^۲ یا شرکت فهرست‌شده یک شرکت محدود است که سهامش در یک بازار سهام ثابت مانند بورس لندن یا نیویورک، بورس پاریس معامله می‌شود. هر کسی می‌تواند سهام این شرکت‌ها را از طریق یک کارگزار سهام بخرد و بفروشد. تنها شرکت‌هایی با اندازه مشخص می‌توانند فهرست شوند و آن‌ها باید حساب‌های حقیقی منتشر کنند. اولین شرکت متعلق به شرکت هند شرقی هلند بود. سهام آن از سال ۱۶۰۲ در آمستردام مبادله شد.



نورد نیولند،^۳ یک کشتی تجاری کمپانی هند شرقی، در خلیج تیبیل، ۱۷۶۲

۱ LLP

۲ PLC

۳ Noord-Nieuwland

مبادلات سهام، که در آن سهام شرکت‌های چند ملیتی بزرگ مبادله می‌شوند، تنها نمود بارز بازار سهام هستند. بسیاری از سهام در معاملات خصوصی بین افراد و شرکت‌ها مبادله می‌شوند. صندوق‌های سرمایه‌گذاری خصوصی سرمایه‌گذارانی هستند که متخصص انجام معاملات سهام به دور از بازارهای فهرست‌شده هستند. سهامداران یک شرکت محدود مالکان قانونی آن هستند. اما یک شرکت بزرگ میلیون‌ها سهم و هزاران "مالک" دارد. تنها سهامدارانی که درصد قابل‌توجهی از سهام را در اختیار دارند، کنترل واقعی بر اقدامات شرکت دارند. اغلب، مدیران یا مدیران شرکت، که از لحاظ فنی کارمند هستند، قدرت زیادی دارند.

سهامداران حق دارند که در سود شرکت سهیم باشند. اما اگر شرکت می‌خواهد به رشد و رقابت با رقبا ادامه دهد باید برخی از سودهای خود را دوباره در این کسب و کار سرمایه‌گذاری کند. مدیران و مالکان تصمیم می‌گیرند که چقدر در تولید آینده سرمایه‌گذاری کنند. آنچه باقی می‌ماند بین سهامداران توزیع می‌شود: این پرداخت یک سود سهام نامیده می‌شود. شرکت‌های بزرگ همیشه سود سهام پرداخت نمی‌کنند اما سهامداران هنوز هم می‌توانند با فروش سهامشان در صورت بالا رفتن قیمت سهام، سود کسب کنند.

شرکت یا بنگاه

کلمه شرکت^۱ از Corpus لاتین می‌آید، یعنی یک بدنه. در قوانین روم و قرون وسطی، دولت‌ها برخی از موسسات یا انجمن‌ها را به عنوان "نهادهای اشخاص حقوقی" با حقوق و مسئولیت‌های قانونی خود به رسمیت شناختند. برای مثال، شرکت لندن، نهاد حاکم بر شهر لندن، اولین مجوز سلطنتی خود را در سال ۱۰۶۷ دریافت کرد. بسیاری از شهرداران و افراد دیگر از آن زمان متولد شده و مرده‌اند اما این شرکت به زندگی قانونی و تاریخی خود ادامه می‌دهد.



اوراق قرضه ۶٪ ایالات کارولینای جنوبی سال ۱۸۷۳

برخی می‌گویند قدیمی‌ترین شرکت تجاری، شرکت معدنی استورا کوپاربرگ^۱ سوئد بود که در سال ۱۳۴۷ اداره می‌شد و در نهایت در سال ۱۹۹۲ بسته شد. دو شرکت مهم در تاریخ اولیه کاپیتالیسم، شرکت‌های هند شرقی هلند^۲ و بریتانیا بودند (۱۶۰۰ و ۱۶۰۲)، که از سوی دولت‌های بریتانیا و هلند به عنوان شرکت‌های انحصاری برای بهره‌برداری از تجارت و استعمار هند مجوز گرفته بودند. حقوق شرکتی در سراسر جهان متفاوت است اما در همه جا نوعی تمایز و تفکیک قانونی بین شرکت و افرادی ایجاد می‌کند که مالکان و مدیران آن هستند. شرکت‌ها معمولاً شرکت‌های با مسئولیت محدود هستند که از مالکان فردی در برابر بدهی‌های شرکت محافظت می‌کنند. اما قانون شرکتی اغلب فراتر می‌رود، به عنوان مثال، حفاظت از افراد در برابر مسئولیت قانونی اقدامات مجرمانه شرکت.

بازارهای بدهی

دو راه اصلی وجود دارد که شرکت‌ها می‌توانند از آن‌ها پول قرض بگیرند: گرفتن وام از بانک‌ها. یا صدور اوراق قرضه.

یک وام بانکی شرکتی اساساً مانند این است که یک فرد عادی وام می‌گیرد، تنها بزرگ‌تر. هر وام شامل یک قرارداد است. وام‌گیرنده و وام‌دهنده در موارد زیر توافق دارند:

- دوره بازپرداخت قرض، یا زمانی که باید بازپرداخت شود (به عنوان مثال، ۳ ماه یا ۳ سال)؛
- نرخ بهره (به عنوان مثال، ۵٪، هر سال پرداخت می‌شود)؛
- هر گونه "وثیقه" یا "ضمانتنامه" که وام‌گیرنده را در صورت عدم بازپرداخت آن جریمه خواهد کرد (به عنوان مثال، در یک وام رهنی، ضمانتنامه خانه است).

اگر وام‌گیرنده وام را پس ندهد، این بدهی نامیده می‌شود. بانک‌ها به شرکت‌ها، افراد، دولت‌ها و سایر بانک‌ها وام می‌دهند. یکی از بازارهای مهم مالی بازار وام بین‌بانکی است که در آن بانک‌ها به یکدیگر وجه نقد قرض می‌دهند تا دفاتر حساب خود را در کوتاه‌مدت تراز کنند. اگر بانک‌ها به یکدیگر اعتماد نکنند، این ممکن است یکی از اولین بازارهایی باشد که سقوط می‌کند.

یک ضمانتنامه برای یک وام همچون یک سهم عمومی برای سهم خصوصی میماند. اساساً ما می‌توانیم یک اوراق قرضه را به عنوان یک IOU قابل مبادله در نظر بگیریم، یک قرارداد وام که می‌تواند توسط هر کسی در بازار اوراق قرضه خریداری شود و به فروش برسد. در اصل، یک اوراق قرضه یک تکه کاغذ بود که چیزی بر روی آن نوشته شده بود مانند "من قول می‌دهم که در اول ژانویه ۲۱۰۰ صد پوند به شما پرداخت کنم." وقتی تاریخ مشخص شد، که به تاریخ سررسید معروف است، هر کسی که صاحب تکه کاغذ است می‌تواند پول را درخواست کند. اوراق قرضه ممکن است برای مدت طولانی، اغلب ۱۰ یا ۲۰ سال دوام بیاورند. اوراق قرضه کوتاه‌مدت، که تنها یک یا دو سال دوام می‌آورند معمولاً به جای اوراق قرضه، "نت"^۳ نامیده می‌شوند. اوراق قرضه نیز مانند همه وام‌ها نرخ بهره دارند که کوپن^۴ نیز نامیده می‌شود. اوراق قرضه

۱ Stora Kopparberg

۲ East india Companies

۳ Notes

۴ Coupon

با نرخ ثابت یک کوپن استاندارد دارند، به عنوان مثال، ۵٪ در سال. اوراق قرضه نرخ متغیر، مانند وام‌های نرخ متغیر، کوپنی دارند که در برابر نرخ بهره مرجع تغییر و حرکت می‌کند. به عنوان مثال، یک اوراق قرضه ممکن است ۲٪ بیشتر از "لیبور"^۱ تنظیم شود، که نرخ وام بین‌بانکی استاندارد لندن است.



SEALING OF THE BANK OF ENGLAND CHARTER, 1694.
SIR JOHN HOLTON, Governor. SIR JOHN SOUTHWELL, Lord Keeper.

MR. MICHAEL GODFREY
Deputy Governor.

نگارش منشور بانک انگلستان، ۱۶۹۴.

صادرکننده اوراق قرضه وام‌گیرنده‌ای است که از آن برای جمع‌آوری پول استفاده می‌کند. خریداران اوراق قرضه، سرمایه‌گذارانی هستند که به صادرکننده پول قرض می‌دهند. تنظیم‌کننده اوراق قرضه بانکی (یا کنسرسیوم بانک‌ها) است که قیمت‌گذاری کننده، به بازار عرضه کننده و اغلب متعهد و امضاء کننده است (به عنوان مثال، هر نوع اوراق قرضه را که نمی‌تواند به بازار بفروشد خریداری می‌کند). از نظر صادر کنندگان، سه نوع اصلی اوراق قرضه، اوراق قرضه سلطنتی هستند که توسط دولت‌ها صادر می‌شوند؛ اوراق قرضه شرکتی، که توسط شرکت‌های بزرگ صادر می‌شود؛ و اوراق قرضه مالی، که توسط خود بانک‌ها (و دیگر موسسات مالی) صادر می‌شود.

تاریخچه بسیار کوتاهی از بازارهای بانکی و بدهی

۴۰۰۰ سال سابقه وام از معابد بابلی به تجار وجود دارد. نه تنها قرض دهندگان پول در معابد بودند بلکه مقامات معبد اغلب تجارت را اداره می‌کردند. بانکداری مدرن معمولاً به ایتالیای قرون وسطی بر می‌گردد.

۱ Libor

واژه بانکا^۱ به نیمکتی اشاره دارد که وام دهندگان بر روی آن تجارت می‌کنند. خانه مدیچی^۲ در سال ۱۳۹۷ افتتاح شد. بانکا مونته پاسچی دی سینا^۳، که در سال ۱۴۷۲ تأسیس شد، هنوز هم در حال فعالیت است. در قرون وسطی بانک‌ها می‌توانستند هم از قرض دادن به دولت‌ها، تجار و هم از ثروتمندان پول در بیاورند و نیز سپرده بگیرند. بانک‌ها نگهداری امن طلا، نقره و دیگر اشیای با ارزش را پیشنهاد کردند. به این ایده اصلی و پایه بانکداری سپرده گفته می‌شود: پس‌انداز پول در بانک؛ این بانک می‌تواند همان پول را به وام‌گیرندگان وام بدهد و بهره پرداخت کند. تا زمانی که بسیاری از پس‌انداز کنندگان فوراً پول خود را پس نمی‌گیرند (یک گردش بانکی)، بانک می‌تواند وام‌های خود را با سپرده‌ها پوشش دهد. اسکناس‌های بانکی اولیه صرفاً رسید ("نامه‌های اعتباری") برای سکه‌های فلزی بود که سپرده در بانک گذاشته شده بودند. با گسترش شبکه‌های بانکی در سراسر اروپا، یک بازرگان می‌توانست از همان رسید برای گرفتن سکه از شعب مختلف یک بانک، مثلاً در آنتورپ^۴ یا ونیز^۵ استفاده کند.

از ابتدا، بازارهای بدهی اروپا با تأمین مالی جنگ مرتبط بودند. بانکداران ونیزی که هزینه جنگ‌های صلیبی را تأمین می‌کردند بخت و اقبال بلندی به دست آوردند. اختراع اوراق قرضه یا اوراق بدهی قابل مبادله به جنگ استقلال هلند (از اسپانیا) در قرن ۱۶ بر می‌گردد. دولت یاغی هلند شاید اولین اوراق قرضه سلطنتی (یعنی دولت) را صادر کرد. هلند بزرگ‌ترین اقتصاد کاپیتالیست آن زمان بود. دیگر نوآوری‌های هلندی شامل تأسیس بانک آمستردام^۶ در سال ۱۶۰۹، احتمالاً اولین بانک مرکزی جهان بود که توسط دولت شهر تضمین شده بود. بانک آمستردام با صدور حواله‌های نقدی (پنهانی، در ابتدا) شروع به گسترش مدل قدیمی بانکداری سپرده نمود: به سپرده‌گذاران اجازه داده شد که برای بیش از آنچه سپرده بودند، اسکناس (رسید) دریافت کنند. شرکت هند شرقی هلند اولین صادرکننده سهام و اوراق قرضه شرکتی در جهان بود. تا قرن ۱۸، انگلستان نقش رهبری دولت کاپیتالیست را بر عهده گرفت.

بانک انگلستان در سال ۱۶۹۴ تأسیس شد و از مدل آمستردام تقلید کرد. این قرارداد توسط تاجر اسکاتلندی ویلیام پترسون^۷ در قراردادی با دولت که از آن برای تأمین مالی نظامی استفاده می‌کرد راه‌اندازی شد. وام اول، به مقدار ۱.۲ میلیون پوند در سال با نرخ بهره هشت درصد، بازسازی نیروی دریایی سلطنتی را تأمین کرد. انگلستان همچنین رهبری پیشرفت اوراق قرضه فن‌آوری را به عهده داشت و نسخه استاندارد بزرگی به نام "اوراق قرضه خزانه‌داری" صادر کرد که در کافی‌شاپ‌های لندن به طور گسترده‌ای تجارت می‌شد. از سال ۱۶۹۴ به بعد، دولت بریتانیا به طور مستمر بدهکار بوده است. عمدتاً از تأمین مالی جنگ که بدهی آن ابتدا به بیش از ۱۰۰٪ تولید اقتصادی سالانه کشور (GDP) در دهه ۱۷۵۰ رسید و بیش از ۱۰۰ سال به همان حال ماند. استفاده از پول کاغذی در قرن ۱۸ آغاز شد. در سال ۱۸۴۴ به بانک انگلستان یک انحصار دولتی موثر (در لندن) برای چاپ اسکناس داده شد. پیش از آن، هر بانکی می‌توانست به همان اندازه که می‌خواست، "پول"

۱ Banca

۲ House of Medici

۳ Banca Monte Paschei dei Siena

۴ Antwerp

۵ Venice

۶ Bank of Amsterdam

۷ William Patterson

صادر کند و قابل اعتماد بودن آن بستگی به مشتریان داشت. اسکناس‌های بانک نوین انگلستان باید با ذخایر طلا یا اوراق قرضه دولتی ۱۰۰٪ پشتیبانی می‌شدند. به عنوان مثال بانک باید همان ارزش اوراق قرضه طلا یا خزانه‌داری را در خزانه خود نگه می‌داشت تا با پول کاغذی که صادر می‌کرد مطابقت داشته باشد. بانک به "آخرین مرجع وام" برای بانک‌های تجاری تبدیل شد: اگر آن‌ها دچار مشکل شوند بانک مرکزی پول را برای پوشش هر گونه "فرار بانکی" به آن‌ها قرض خواهد داد.

مدل‌های "استاندارد طلایی" مشابهی در اواخر قرن نوزدهم در سراسر جهان به کار گرفته شدند. کشورها یا ذخایر طلا و نقره خود را حفظ می‌کردند یا ارزهای خود را تثبیت می‌کردند (نرخ مبادله آن‌ها را ثابت می‌کردند و چاپ پول جدید را به استرلینگ^۱ یا دلار آمریکا محدود می‌کردند). این نظام به طور کلی تا سقوط ۱۹۲۹ دست‌نخورده باقی ماند.



در پایان جنگ جهانی دوم، ایالات متحده به وضوح از بریتانیا به عنوان بزرگ‌ترین قدرت سرمایه‌داری پیشی گرفت. دولت بریتانیا بخاطر بدهی‌های جنگی خود فلج شد: ۲۵۰٪ از تولید ناخالص داخلی در سال ۱۹۴۵. در توافق‌نامه برتون وودز^۲ در سال ۱۹۴۴، یک نظام پولی جهانی جدید مورد توافق قرار گرفت که بیشتر ارزهای جهان را به دلار آمریکا ثابت می‌کرد. اوراق قرضه خزانه‌داری آمریکا به یک دارایی "ایمن" نهایی تبدیل شد که با توجه به آن ریسک و نرخ بهره بر روی سایر بدهی‌ها اندازه‌گیری و محاسبه شد و بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، مستقر در نیویورک، به عنوان "آخرین مرجع وام" و ماموران پلیس مالی برای اقتصاد جهانی تاسیس شدند. در سال ۱۹۷۱، آمریکا توافق‌نامه برتون وودز را ترک کرد که دیگر قادر به حمایت از نظام مالی جهانی نبود چرا که بدهی‌های خود را دوباره، عمدتاً بدهی‌های جنگی، از ویتنام جمع کرد. در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، ایالات متحده و سایر کشورهای "پیشرفته" سرمایه‌داری از سیاست‌های نئولیبرال و بازارهای مالی "غیر دولتی" خود پیروی کردند و به بانک‌ها و دلالان اجازه دادند تا انواع جدیدی از منابع مالی شامل مشتقات و اوراق بهادار را توسعه دهند. با تغییر فزاینده صنعت تولید به "جهان در حال توسعه" (مراجعه به فصل ۳)، "صنعت مالی" تبدیل به لبه اصلی کاپیتالیسم در آمریکا و بریتانیا شد. برای اطلاعات بیشتر در مورد تاریخچه بدهی، ببینید: دیوید گریپر- بدهی، ۵۰۰۰ سال اول^۳.

۱ Sterling

۲ Bretton Woods

۳ David Graeber – Debt, the first ۵۰۰۰ years

تصویری از بازارهای مالی جهان

جدول زیر میزان دارایی‌های مالی موجود در سراسر جهان و چگونگی تقسیم آن‌ها به انواع مختلف اوراق بهادار را نشان می‌دهد: سهام، اوراق قرضه و وام‌ها. همه ارقام به تریلیون دلار آمریکا هستند (یک تریلیون = یک میلیون میلیون).

جدول ۲.۱	۱۹۹۰	۲۰۰۰	۲۰۰۷	۲۰۰۸	۲۰۱۲
دارایی‌های مالی کل (تریلیون دلار)	۵۶	۱۱۹	۲۰۶	۱۸۹	۲۲۵
سرمایه سهام	۱۱	۳۷	۶۴	۳۶	۵۰
اوراق قرضه دولتی	۹	۱۸	۳۲	۳۵	۴۷
اوراق قرضه خصوصی: مالی	۸	۱۹	۳۹	۴۲	۴۲
اوراق قرضه خصوصی: شرکت‌ها	۳	۵	۸	۸	۱۱
وام‌ها: بدون ضمانت	۲۳	۳۵	۵۰	۵۴	۶۲
وام‌ها: ضمانت شده	۲	۵	۱۳	۱۴	۱۳
دارایی از درصد GDP	۲۶۳٪	۳۱۰٪	۳۵۵٪	۳۰۷٪	۳۱۲٪
منبع: موسسه بین‌المللی مک‌کینزی					
توجه کنید: اطلاعات سال ۲۰۱۲ بجای پایان سال مالی، مربوط به پایان چهار ماهه دوم (میان سال) است.					

این جدول نشان می‌دهد که چگونه بازارهای مالی جهان در دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ رشد زیادی داشته‌اند. این دوره رونق اقتصادی نئولیبرال بود. بازارها در سقوط سال ۲۰۰۸ کوچک شدند اما از آن زمان به سطوح رکورد جدیدی رسیده‌اند اگرچه رشد به سرعت گذشته نیست. هم حقوق صاحبان سهام و هم بازارهای بدهی در این رونق سهیم هستند. بدهی دولتی و خصوصی هر دو رونق گرفت اما به خصوص بدهی غیر دولتی. در گذشته، بازارهای بدهی عمدتاً

از اوراق قرضه دولتی تشکیل می‌شدند و تنها بزرگ‌ترین شرکت‌های صادر کننده اوراق قرضه بودند. در حال حاضر برای شرکت‌ها، به ویژه بانک‌ها و دیگر موسسات مالی رایج است که به مقدار زیاد در بازارهای اوراق قرضه وام بگیرند.

جدول بعدی ارقام جغرافیایی را برای سال‌ها در دو سوی بحران تجزیه می‌کند:

توجه داشته باشید که چگونه اغلب کشورهای "توسعه‌یافته" بسیار بیشتر "مالی" هستند. در واقع چین حدود ۲۲ درصد از تولید ناخالص داخلی جهان را تولید می‌کند اما در سال ۲۰۰۸ تنها ۱۲ درصد از دارایی‌های مالی را در اختیار

جدول ۲.۲		
دارایی‌های مالی کل (تریلیون دلار)	۲۰۰۷	۲۰۰۸
ایالات متحده	۶۰.۴	۵۴.۹
منطقه یورو	۴۳.۶	۴۲
ژاپن	۲۸.۷	۲۶.۳
چین	۱۴.۴	۱۲
بریتانیا	۸	۸.۶
آمریکای لاتین	۴.۱	۳.۹
آسیا	۴.۲	۳.۸
روسیه	۱.۹	۱.۱
هند	۲.۶	۲
منبع: موسسه بین‌المللی مک‌کینزی		

جدول ۲.۳	
دارایی‌های مالی کل به نسبت GDP در سال ۲۰۱۲	
متوسط جهانی	%۳۱۲
اقتصادهای پیشرفته	%۴۰۸
چین	%۲۲۶
خاورمیانه	%۱۵۳
کشورهای دیگر آسیا	%۱۵۱
هند	%۱۴۸
آفریقا	%۱۳۱
آمریکای لاتین	%۱۲۶
کشورهای اروپای شرقی و عضو سابق اتحاد جماهیر شوروی	%۱۰۸
منبع: موسسه بین‌المللی مک‌کینزی	

داشت. جدول بعدی به بررسی مالی شدن در بخش‌های مختلف جهان می‌پردازد. این ارقام مجموع دارایی‌های مالی برای هر منطقه به عنوان بخشی از تولید ناخالص داخلی را در اواسط سال ۲۰۱۲ نشان می‌دهد:

ملاقات با سرمایه‌گذاران

این کاپیتالیست‌ها چه کسانی هستند؟

سهامداران، از نظر فنی، صاحبان شرکت‌ها و سرمایه آن‌ها هستند. سرمایه‌گذاران و وام‌دهندگان اوراق قرضه (از جمله سپرده‌گذاران بانکی که به بانک‌ها وام می‌دهند) صاحبان سرمایه مالی هستند و سهم خود از سود را به شکل بهره دریافت می‌کنند.

به دست آوردن ارقام در مالکیت سرمایه‌چندان آسان نیست. مبالغ زیر برآوردی از اندازه صندوق‌های سرمایه‌گذاری جهانی هستند که از گزارش گروه لابی^۱ شهر لندن با نام دِ سیتی‌یوکی^۲ که در نوامبر ۲۰۱۲ منتشر شد:

به سختی می‌توان تشخیص داد که آیا این اعداد صحیح هستند یا خیر. توجه داشته باشید که آن‌ها با ارقام دارایی‌های مالی جهانی بالا مطابقت ندارند و دیگر اینکه سرمایه‌گذاران بزرگ، که بانک‌ها و شرکت‌ها هستند را در بر نمی‌گیرد.

ثروت خصوصی به معنی افراد ثروتمند و خانواده‌ها است. توجه داشته باشید که آن‌ها هنوز تنها گروه بزرگ سرمایه‌گذاران هستند.

جدول ۲.۴	
حجم سرمایه برآورد شده در نوامبر ۲۰۱۲	
نوع سرمایه‌گذاری	تریلیون دلار
ثروت خصوصی	۴۲.۷
صندوق‌های بازنشستگی	۲۹.۹
صندوق‌های تعاونی	۲۴.۷
شرکت‌های بیمه	۲۴.۶
اوراق قرضه حکومتی	۴.۲
دارایی خصوصی	۲.۶
صندوق‌های سرمایه‌گذاری	۱.۸
منبع: موسسه بین‌المللی مک‌کینزی	

با این حال، "سرمایه‌گذاران نهادی"، با هم، سرمایه بیشتری را نسبت به ثروتمندان بی‌کار کنترل می‌کنند. این‌ها موسساتی هستند که حقوق بازنشستگی، پس‌انداز و بیمه پیش درآمد طبقه متوسط جامعه جهانی و کارگران

۱ Lobbying group

۲ TheCityUK

جدول ۲.۵	
برترین ۱۵ صندوق سرمایه‌گذاری	تریلیون دلار
بلک راک (ایالات متحده)	۳.۷۹۲
آلیانز گروپ (آلمان)	۲.۴۴۸
ونگارد گروپ (ایالات متحده)	۲.۲۱۵
استیت استریت گلوبال (ایالات متحده)	۲.۰۸۶
فیدلیتی اینوستمنٹز (ایالات متحده)	۱.۸۸۸
آکسا گروپ (فرانسه)	۱.۴۷۵
جی‌پی مورگان چیس (ایالات متحده)	۱.۴۳۱
بنک آو نیویورک ملون (ایالات متحده)	۱.۳۸۶
بی‌ان‌پی پاریباس (فرانسه)	۱.۳۰۴
دویچه بانک (آلمان)	۱.۲۴۷
کاپیتال گروپ (ایالات متحده)	۱.۱۴۷
پروداکشن فایننشال (ایالات متحده)	۱.۰۶۰
یوبی‌اس (سوئیس)	۱.۰۰۰
آموندی است منیجمنت (فرانسه)	۰.۹۶۱
اچ.اس.بی.سی (بریتانیا)	۰.۹۱۰
منبع: بازنشتی و بیمه. برآورد جهانی ۵۰۰ توسط تاورز واتسون. گزارش شده توسط آژانس خبری رویترز	

مرفه را مدیریت می‌کنند. همانند مالکیت سهم، ما باید مالکیت قانونی را از کنترل واقعی متمایز کنیم. از لحاظ فنی، این دارایی‌ها ممکن است متعلق به پسانداز کنندگان فردی باشد. در عمل، آن‌ها توسط مدیران سرمایه‌گذاری به نام مدیران صندوق کنترل می‌شوند. این شرکت‌ها تصمیم می‌گیرند که سرمایه‌های خود را در کجا سرمایه‌گذاری کنند و درصدی از سود را به دست آورند. برخی از این سرمایه‌ها بزرگ‌تر از کشورها هستند. در اینجا ۱۵ مورد برتر در "سرمایه‌گذاری و بازنشتی" آورده شده‌اند. ۵۰۰ مورد مشابه (تا دسامبر ۲۰۱۲) وجود دارد. این مقادیر "دارایی‌های تحت مدیریت" آن‌ها هستند:

یک گروه رو به رشد از سرمایه‌گذاران در سال‌های اخیر، صندوق‌های دارایی دولتی هستند. این‌ها صندوق‌های سرمایه‌گذاری هستند که توسط کشورها تأسیس شده‌اند: اغلب دولت‌های "در حال ظهور" مانند کشورهای "BRIC" (برزیل، روسیه، هند و چین) یا دیکتاتوری‌های نفت خیز خلیج فارس، که مقدار زیادی سرمایه برای سرمایه‌گذاری در بازارهای بین‌المللی دارند. (برای اطلاعات بیشتر در این زمینه به فصل ۳ مراجعه کنید).

خرید و فروش... و هر چیزی در بین آن.

در بین وام گیرندگان و سرمایه‌گذاران، واسطه‌هایی وجود دارند که شامل:

- دلال سهام شرکتها - واسطه‌هایی که سهام مشتریان سرمایه‌گذار خود را می‌خرند و می‌فروشند
- بازرگانان - کسانی که اوراق قرضه و سایر اوراق بهادار را برای مشتریان می‌خرند و می‌فروشند
- تقبل کننده - مدعیانی که برای اولین بار اوراق بهادار را از مشتریان خود می‌خرند سپس آن‌ها را به بازار می‌فروشند.
- بیمه‌گران - به عنوان مثال، بیمه را در صورت عدم پرداخت بدهی سرمایه‌گذاری ارائه دهید
- سازمان‌دهندگان - ترتیب دادن پیوندهای امنیتی پیچیده (نگاه کنید به پایین)
- دلالان مشتقات - پایین را نگاه کنید.
- وکیل دادگستری - تعداد زیادی از آن‌ها
- تحلیلگران - اوراق بهادار را بررسی کنید تا تصمیم بگیرید که چقدر خطرناک هستند و چه ارزشی دارند.
- ...و بیشتر.

معاملات مالی پیچیده یکی از سودآورترین بخش‌های بانکداری است. هزینه تنظیم معاملات معمولاً یک راز بزرگ است. به طور سنتی، این نقش‌ها توسط بانک‌های تخصصی به نام بانک‌های سرمایه‌گذاری پر می‌شدند. در سال ۱۹۳۳، پس از سقوط مالی، دولت ایالات متحده قانون "Glass-Steagal" را تصویب کرد تا بخش‌های بانکداری سرمایه‌گذاری را از بانکداری سنتی مبتنی بر سپرده یا تجاری جدا کند. این قانون در سال ۱۹۹۹ لغو شد و همان بانک‌های چند ملیتی اکنون کنترل بانکداری "تجاری" و "سرمایه‌گذاری" را در دست دارند.

ریسک و بازده

اصل اساسی قیمت‌گذاری ضمانت عبارت است از: هر چه ریسک آن بیشتر باشد، سود یا بازده بیشتری (یعنی بهره) باید بپردازد. به طور سنتی، اوراق قرضه دولتی ایالات متحده، به نام خزانه‌داری، به عنوان "وام امن" نهایی در نظر گرفته می‌شوند و بنابراین پایین‌ترین نرخ بهره را پرداخت می‌کنند. فرض بر این است که دولت آمریکا هرگز دچار ورشکستگی نخواهد شد و همیشه به بدهی‌های خود احترام خواهد گذاشت. کوپن (نرخ بهره) در اسناد خزانه‌داری آمریکا به عنوان معیاری برای قیمت‌گذاری سایر بدهی‌ها استفاده می‌شود.

بازده یک اوراق قرضه، تفاوت بین نرخ بهره آن و نرخ آن در پیوند دیگر است. برای مثال، پس از شکست جلسه G20 در نوامبر ۲۰۱۱، بازده اوراق قرضه ۱۰ ساله آلمان به ۴۵۹ امتیاز پایه (۴.۵۹٪)، یک امتیاز پایه = ۰.۰۱٪ رسید. این بدان معناست که بازارها خواستار بازگشت ۴.۵۹ درصدی بیشتر برای خرید اوراق قرضه ایتالیا به جای اوراق قرضه آلمان هستند.

قیمت‌گذاری اوراق قرضه (توجه کنید: کمی فنی تر)

وقتی اوراق قرضه برای اولین بار صادر می‌شوند معمولاً در حجم‌های بالا با ارزش اسمی ۱۰۰ سنت فروخته می‌شوند. برای مثال، اگر یک صندوق بخواهد ۱ میلیون دلار در اوراق قرضه جدید صادر شده توسط جنرال موتورز سرمایه‌گذاری کند یک میلیون اوراق قرضه به ارزش ۱۰۰ سنت خریداری خواهد کرد. فرض کنید نرخ کوپن‌ها ۴٪ است. سپس هر اوراق قرضه بهره سالانه $4\% \times 100 = 4$ c پرداخت می‌کند.

حالا تصور کنید که اتفاقی می‌افتد که باعث می‌شود این پیوند خطرناک‌تر به نظر برسد: به عنوان مثال، یک نقص طراحی خطرناک در خودروهای اصلاح‌شده جدید کشف شده و هزاران خودرو باید به کارخانه مرجوع شود. در حال حاضر خریداران جدید و بالقوه اوراق قرضه جی‌ام^۱ خواستار بازگشت سرمایه بیشتری برای مطابقت با ریسک بالا برای ورشکستگی شرکت جنرال موتورز و عدم بازپرداخت بدهی‌های آن می‌باشند.

روش این کار این است که اوراق قرضه GM شروع به فروش با تخفیف می‌کنند: به عنوان مثال، دارندگان فعلی اوراق قرضه که آن‌ها را ۱۰۰c خریداری می‌کنند اکنون تنها می‌توانند آن‌ها را ۸۰c بفروشند. اوراق قرضه همچنان هر ساله بهره ۴c را بر روی ارزش ظاهری خود پرداخت می‌کنند بنابراین یک خریدار جدید همان بازدهی را برای سرمایه‌گذاری اولیه پایین‌تر دریافت خواهد کرد.

معامله گران اوراق قرضه می‌گویند که بازده، یا بازده نسبت به قیمت، تا $80c/4c = 5\%$ بالا رفته است. ریسک بالاتر، بازده بالاتر. بازده ایتالیا در مثال بالا ۶.۶۶ درصد بود. البته، اگر قرارداد در واقع به هم بخورد سرمایه‌گذار هیچ چیزی دریافت نمی‌کند.

آژانس‌های رتبه‌بندی

آژانس‌های رتبه‌بندی مشهور - سه موسسه بزرگ عبارتند از "استاندارد اند پورز"^۱ "مودی"^۲ و "فیچ"^۳، اینها شرکت‌هایی هستند که در ارزیابی ریسک اوراق بهادار بدهی تخصص دارند. آنها یک رتبه از AAA (بالا‌ترین) تا D (عدم پرداخت بدهی) را بسته به این که چقدر احتمال دارد که یک اوراق قرضه به عدم پرداخت بدهی منجر شود، منتشر کردند. برای بسیاری از انواع اوراق قرضه، آژانس‌ها از کمیسیون توسط وام‌گیرنده که اوراق قرضه را صادر می‌کند، تامین مالی می‌شوند. بنابراین، واضح است که آنها کاملاً بی‌طرف هستند!

بسیاری از منابع مالی تصمیمات سرمایه‌گذاری خود را براساس گزارش‌های آژانس رتبه‌بندی می‌گیرند. قیمت‌های بازار اغلب توسط رتبه‌بندی‌ها هدایت می‌شوند. همچنین، حقوق بازنشستگی و برخی از صندوق‌های بزرگ دیگر با تنظیم خرید اوراق قرضه درجه سرمایه‌گذاری محدود می‌شوند یعنی اوراق قرضه با رتبه BBB و بیشتر. این امر به آژانس‌های رتبه‌بندی قدرت قابل‌توجهی می‌دهد:

برای مثال، اگر آنها تصمیم بگیرند که اوراق قرضه یک کشور را "بنجل بشمارند" و به آنها رتبه زیر درجه سرمایه‌گذاری بدهند، میلیون‌ها دلار در صندوق بازنشستگی می‌تواند به سرعت خارج شود. با این حال، به خاطر داشته باشید که آژانس‌های رتبه‌بندی تنها همین قدرت را که توسط بازارها و سرمایه‌گذاران و دیگر موسسات به آنها داده شده را دارند.

مالی شدن و بازارهای مالی جدید

ارقامی که در بالا به آنها نگاه کردیم تصویری از موج مالی‌سازی در دهه‌های اخیر ارائه می‌کنند: بازارهای مالی به جای تولید کالاهای فیزیکی "بنیادین"، به سرعت رشد کردند. من در سه فصل آینده بیشتر به علل این روند خواهم پرداخت. علاوه بر رشد کلی امور مالی، مالی‌سازی نیز شامل ایجاد انواع جدیدی از بازارهای مالی براساس وثیقه‌ها و مشتقات می‌باشد.

امور مالی جدید ۱: جدایی

رونق عظیم مسکن در ۳۵ سال گذشته توسط نوع جدیدی از بازار اوراق قرضه تقویت شد. در ایالات متحده، تا دهه ۱۹۷۰ وام مسکن عمدتاً توسط وام‌دهندگان محلی کوچکی به نام "پسانداز و وام" یا "صندوق‌های رفاه" پرداخت می‌شد که معادل جوامع ساختمانی بریتانیا بودند. این بخش در سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۸۱ از کنترل خارج شد و بعدها بسیاری از شرکت‌های "اس اند ال"^۴ دچار بحران شدند و ورشکست شدند. بانک‌های سرمایه‌گذاری این بحران را به یک فرصت تبدیل کردند. آنها وثیقه‌ها را از سقوط S&Lها به قیمت ارزان خریداری کردند و به صنعت رهن رفتند. برای کمک به همه چیز، وام‌ها توسط آژانس‌های دولتی فدرال ایالات متحده با نام‌های جذاب تضمین شدند (فردی مک^۵، فنی می^۶ و غیره).

۱ Standard & Poors

۲ Moody

۳ Fitch

۴ S&L

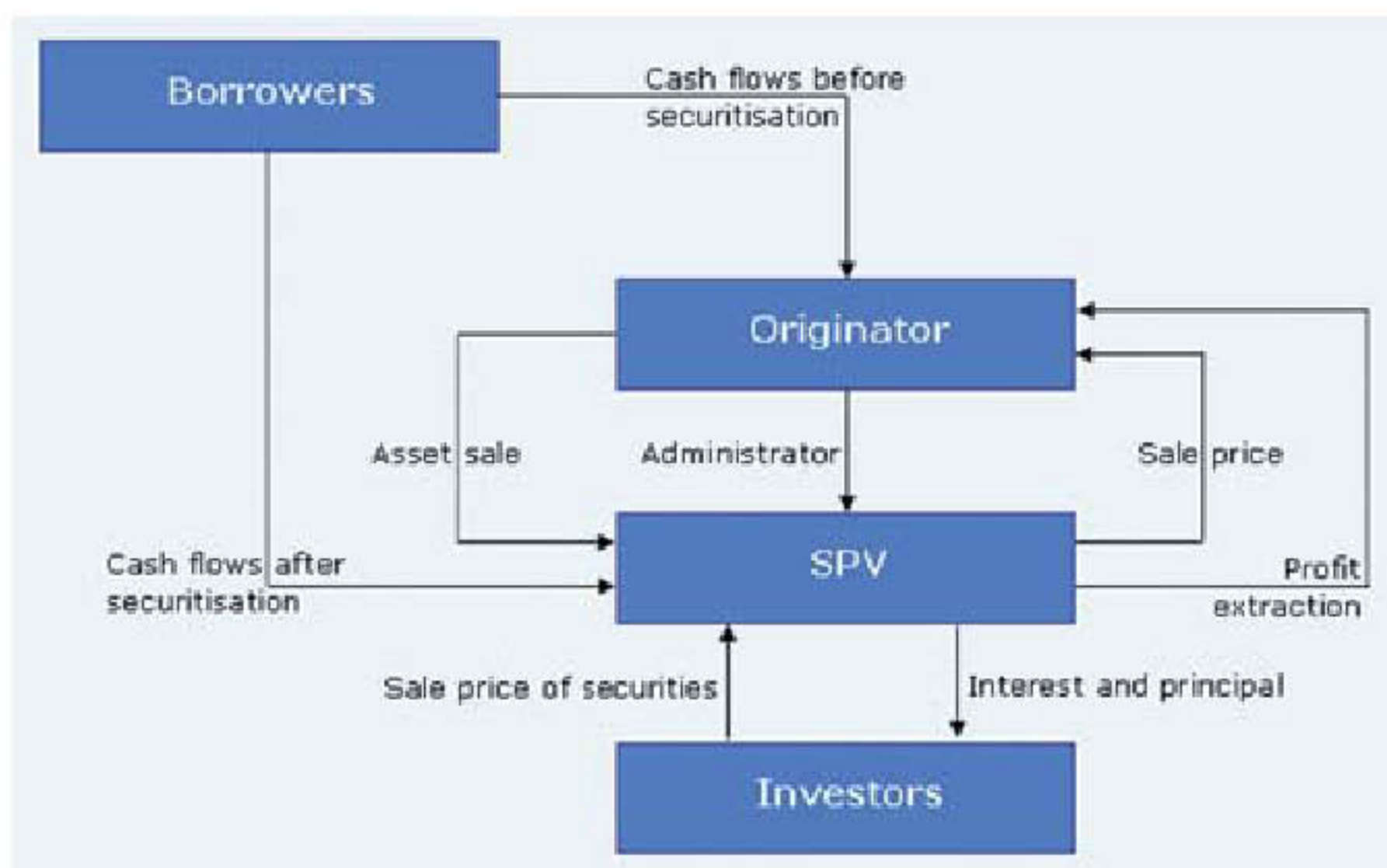
۵ Freddie Mac

۶ Fannie Mae

برخلاف وام دهندگان وام مسکن سنتی، بانک‌های سرمایه‌گذاری سپرده‌هایی نداشتند که بتوانند از آن برای گرفتن وام رهنی استفاده کنند. در عوض آن‌ها یک تکنیک جدید به نام اوراق قرضه با پشتوانه رهنی (MBS) را اختراع کردند. آن‌ها با صدور اوراق قرضه که در برابر بازپرداخت مورد انتظار در مورد رهن تامین می‌شد پول قرض گرفتند.

اساساً، این کار به شرح زیر انجام می‌شود:

- لیست‌های بدون ترتیب شرکت رهن، با تنظیم‌کنندگان و وکلای خود، نوعی شرکت کاغذی به نام "واحد تجاری با هدف ویژه" (SPV) تاسیس می‌کند.
- واحد تجاری با هدف ویژه اوراق قرضه را صادر می‌کند و وعده پرداخت بهره به سرمایه‌گذاران اوراق قرضه که آن را خریداری می‌کنند را می‌دهد. (SPV)
- در حالی که وام گیرندگان وام مسکن در ۳۰ سال آینده وام‌های خود را بازپرداخت می‌کنند این شرکت این پول را به اس پی وی پرداخت خواهد کرد.
- تا زمانی که پولی که به سرمایه‌گذاران اوراق قرضه پرداخت می‌شود کمتر از پولی است که به آن‌ها توسط وام‌گیرندگان وام مسکن پرداخت می‌شود اس پی وی مازاد است. شرکت وام مسکن این تفاوت را به عنوان سود خود پس از تخفیف به بانک‌هایی که قرارداد را برای آن تنظیم کرده‌اند، وکلایی که همه اسناد پیچیده SPV را نوشتند، هر بیمه‌گر که این قرارداد را امضا کرده باشد، و غیره می‌پردازد.



ساختار یک اوراق قرضه تضمین شده

در ابتدا این ایده جدید برای تحلیلگران و سرمایه‌گذاران عجیب بود. اولین کمک‌های رهنی ایالات متحده به شدت توسط دولت ایالات متحده از طریق آژانس‌های فدرال حمایت می‌شد. به دلیل این تضمین دولتی، آن‌ها توسط آژانس‌های رتبه‌بندی AAA رتبه‌بندی شدند و بنابراین سرمایه‌گذاران آن‌ها را خریداری کردند. با گذشت زمان، سرمایه‌گذاران بیشتر به این ایده عادت کردند و انواع جدید خصوصی‌سازی مطرح شد. وام‌های ماشین و وام‌های کارت اعتباری اهداف بعدی بودند. بانک‌ها و وکلا، با حمایت و تشویق مقامات آمریکایی، برای قوانین و مقررات جدید که اجازه انواع جدیدی از ساختارهای SPV را می‌دهد، فعالیت کردند.

بانکداری سایه

ادغام بخش خصوصی به یک نیروی قدرتمند در تغییر شکل بازارهای مالی تبدیل شد: این امر مدل بانکداری سپرده‌های قدیمی را از بین برد. بانک‌ها می‌توانند مبالغ زیادی به گروه جدیدی از مشتریان وام دهند اما برای پوشش دادن وام‌های خود نیاز به هیچ سپرده ندارند. در دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰، موج جدیدی از "شرکت‌های مالی متخصص" وارد عمل شدند، کارت‌های اعتباری و وام‌های گرفته‌شده از مراکز تماس را به فروش رساندند، شرکت‌های کاغذی که به طور کامل از طریق اوراق بهادار تامین مالی می‌شدند. این اعتبار مصرف‌کننده از ایالات متحده از طریق بریتانیا و اروپا گسترش یافت. در سال ۲۰۰۰، بانک‌های سرمایه‌گذاری جهانی در حال ترتیب دادن معاملات اوراق بهادار از مکزیک به قزاقستان بودند. در ایالات متحده، بازار جدید "وام درجه دو" بود از جمله وام به افرادی با رتبه اعتباری مشکوک؛ که از طریق اوراق قرضه فروخته‌شده به سرمایه‌گذاران تشنه بازده بالاتر تامین می‌شود. بحران سال ۲۰۰۸ زمانی آغاز شد که اعتماد سرمایه‌گذاران به بخش اوراق بهادار وام‌های درجه دو فرو ریخت و باعث فروپاشی ساختار مالی جدید شد. (مراجعه به فصل ۵).

سرمایه جدید ۲: مشتقات

ایده پشت مشتقات واقعا جدید نیست. گفته می‌شود که تالس، فیلسوف یونانی، در قراردادهای آتی ثروتی به هم زده است. او ضمن پیش‌بینی یک محصول عالی، برای تمام محصول پاییزه خود با کشاورزان زیتون دستورهایی صادر کرد و بهای ثابتی را از پیش تعیین کرد. وقتی که زمان خرمن برداری رسید مقدار زیادی زیتون ارزان خرید و با سود بسیار به فروش رساند.

به طور کلی، قرارداد آتی، یک قرارداد پیشرو برای پرداخت قیمت تعیین شده برای یک کالا در تاریخ آینده است. زمانی که تاریخ آینده فرا می‌رسد اگر قیمت بازار برای کالا بالاتر باشد، خریدار قرارداد آتی سود می‌کند؛ اگر پایین‌تر باشد تفاوت را از دست می‌دهد. اولین بورس پیش‌خرید استاندارد شده در شیکاگو^۱ در سال ۱۸۶۵ آغاز شد که در آن کشاورزان و تجار قراردادهای پیش‌خرید برای برداشت گندم بسته بودند.

اما بازار مشتقات واقعا بعد از فروپاشی نظام مبادله ارز ثابت برتون وودز در سال ۱۹۷۱ از بین رفت (مراجعه به فصل ۴). نقش نوسانات در سود بین‌المللی و نرخ ارز در معاملات مالی حیاتی شد. برای مثال، کسب و کاری که به دنبال سرمایه‌گذاری در یک کشور دیگر است می‌تواند از مشتقات برای تثبیت نرخ برابری که در آینده پرداخت خواهد شد استفاده کند.

از یک طرف، مشتقات نوعی بیمه ارائه می‌دهند. اگر من یک قرارداد پیش‌خرید برای تغییر پول در سال آینده به نرخ امروز بخرم، آنگاه به طور موثر در برابر خطر بالا رفتن نرخ بیمه که باید بیش از قیمت فعلی پرداخت کنم، محافظت می‌شوم. با این حال، اگر نرخ واقعی کاهش یابد، من شانس پسرانداز پول را از دست می‌دهم. این استفاده از مشتقات را پوشش ریسک می‌نامند.

از سوی دیگر، مشتقات را می‌توان نوعی قمار یا سفته‌بازی دانست. طرف دیگر قراردادهای آتی ارزی ممکن است قمار کند که این نرخ کاهش خواهد یافت و در نتیجه به سود آنها خواهد رسید.

بازارهای مشتقات حتی بیشتر شبیه قمار به نظر می‌رسند وقتی که هیچ یک از طرفین در کالای واقعی (گندم، پول رایج) به جز امید به یک سود نظری، دخالتی ندارد. دو طرف قرارداد می‌بندند و شرط‌بندی می‌کنند در مورد راه‌های مختلفی که چه بر سر یک دارایی مرجع، چه بر سر نرخ بهره، پول رایج، آب و هوا، و یا شانس کسی دیگر برای پرداخت وام مسکن خود، می‌آید.

یک گزینه، قراردادی است که به طرف حق انتخاب خرید دارایی با قیمت مشخص در آینده یا عدم خرید را می‌دهد. انواع دیگر مشتقات عبارتند از مبادله، تعویض، و غیره. امروزه بزرگ‌ترین رده قراردادهای مشتقات، مشتقات نرخ بهره هستند. اینها برای محافظت در برابر خطر از دست دادن سرمایه‌گذاری‌هایی که بازدهی مرتبط با نرخ بهره عمده را پرداخت می‌کنند، مورد استفاده قرار می‌گیرند.



یاپیز اثر لورا اولدفیلد فورد

اوراق بهادار + مشتقات

با پایان یافتن بازار اوراق بهادار، بانکداران سرمایه‌گذاری این دو ایده را برای اختراع مشتقات اعتباری گرد هم آوردند. مبادلات پیش‌فرض اعتباری (CDS) و تعهدات پیش‌فرض اعتباری (CDOs) قراردادهای بیمه هستند یا به طریقی دیگر، در مورد عدم پرداخت بدهی قمار می‌کنند. در حال حاضر یک بازار بزرگ در قراردادهای CDS در مورد اوراق‌قرضه مستقل وجود دارد. همچنین توافقنامه‌های CDS به طور معمول برای معاملات اوراق بهادار رهنی نوشته شده‌است که به سرمایه‌گذاران کمک می‌کند تا ریسک خود را از طریق پوشش ریسک در برابر پیش‌فرض‌ها کاهش دهند.

با این حال، وقتی که مشخص شد بانک سرمایه‌گذاری، گلدمن ساکس، از معاملات CDS برای قمار کردن استفاده می‌کند و این کار را توسط اوراق‌قرضه وام‌های درجه دو که خود نیز منتشر کرده بود و در حال فروپاشی بودند، انجام می‌دهد رسوایی بر ملا شد. این رسوایی در بازارهای مالی معادل با تبانی محسوب می‌شود.

قراردادهای پیچیده CDO شامل شرط‌بندی بر روی بسته‌های وام مسکن و سایر بدهی‌ها به روش دیگری برای گسترش صنعت ضمانتنامه‌ها تبدیل شد. آن‌ها ریسک وام‌های کم‌بهره و سایر بدهی‌ها را به طیف گسترده‌ای از سرمایه‌گذاران گسترش دادند. سرمایه‌گذاران CDO هرگز مجبور به خرید هیچ وام یا اوراق‌قرضه نشدند و فقط در مورد اینکه چه اتفاقی برای قرض‌های افراد دیگر می‌افتد شرط‌بندی کردند. سرمایه‌گذاری در این معاملات معمولاً محرمانه و مبالغ پیچیده است. همه سطوح جدید پیچیدگی با "CDOs به توان دو"، و حتی شرط‌های "CDOs به توان سه" درباره شرط روی پیش‌فرض‌ها بدست آمدند. بانکداران و طرفداران آن‌ها این بازارهای جدید را لبه "نوآوری مالی" می‌دانستند و سرمایه بیشتر و رشد سریع‌تر را شتاب می‌دادند. آن‌ها به توسعه سریع بازارهای مالی کمک کردند اما همچنین بی‌ثبات‌تر، نامشخص‌تر و ناشناخته‌تر شدند. با وجود تعداد زیادی از سرمایه‌گذاران در سراسر جهان که به طور بالقوه در شرط‌بندی بر روی وام مسکن در ویسکانسین^۱ به روش‌های پیچیده و اغلب سری شرکت می‌کنند چه کسی ممکن است دچار مشکل شود؟ چه تاثیری بر روی دیگر سرمایه‌گذاران خواهد داشت؟ کسی می‌تواند ردش را بگیرد؟

فصل ۳. تقسیم جهانی کار

در سال ۲۰۱۱، چین به بزرگترین تولیدکننده کالاهای کارخانه‌ای تبدیل شد و جایگاه ایالات متحده را که به مدت ۱۱۰ سال بزرگترین تولیدکننده جهان بود، تصاحب کرد. اکنون چین، هند و سایر کشورهای آسیایی، همانند ۲۰۰ سال پیش، قبل از توسعه کاپیتالیستی اروپا، «کارخانه‌های جهان» و مراکز اصلی تولید اغلب چیزهای ملموسی هستند که می‌خریم و استفاده می‌کنیم. از خودرو و کامپیوتر گرفته تا چینی و سفال.

سایر «کشورهای در حال توسعه» در آمریکای لاتین، آفریقا، خاور میانه و همچنین روسیه، اغلب مواد خام اساسی برای فعالیت آن کارخانه‌ها را فراهم می‌کنند، مانند سوخت، فلزات، مواد معدنی و ... «جهان در حال توسعه» - یا شاید باید آن را «جهان تولیدکننده» بنامیم؟ - غالب مواد غذایی جهان را نیز تولید می‌کند. اما تمام این ثروت همچنان عمدتاً در اروپا و آمریکای شمالی مصرف می‌شود. چطور چنین چیزی رخ می‌دهد؟ و تا چه زمانی می‌تواند چنین ادامه داشته باشد؟



کارخانه لوازم الکترونیکی در شنژن، چین، ۲۰۰۴

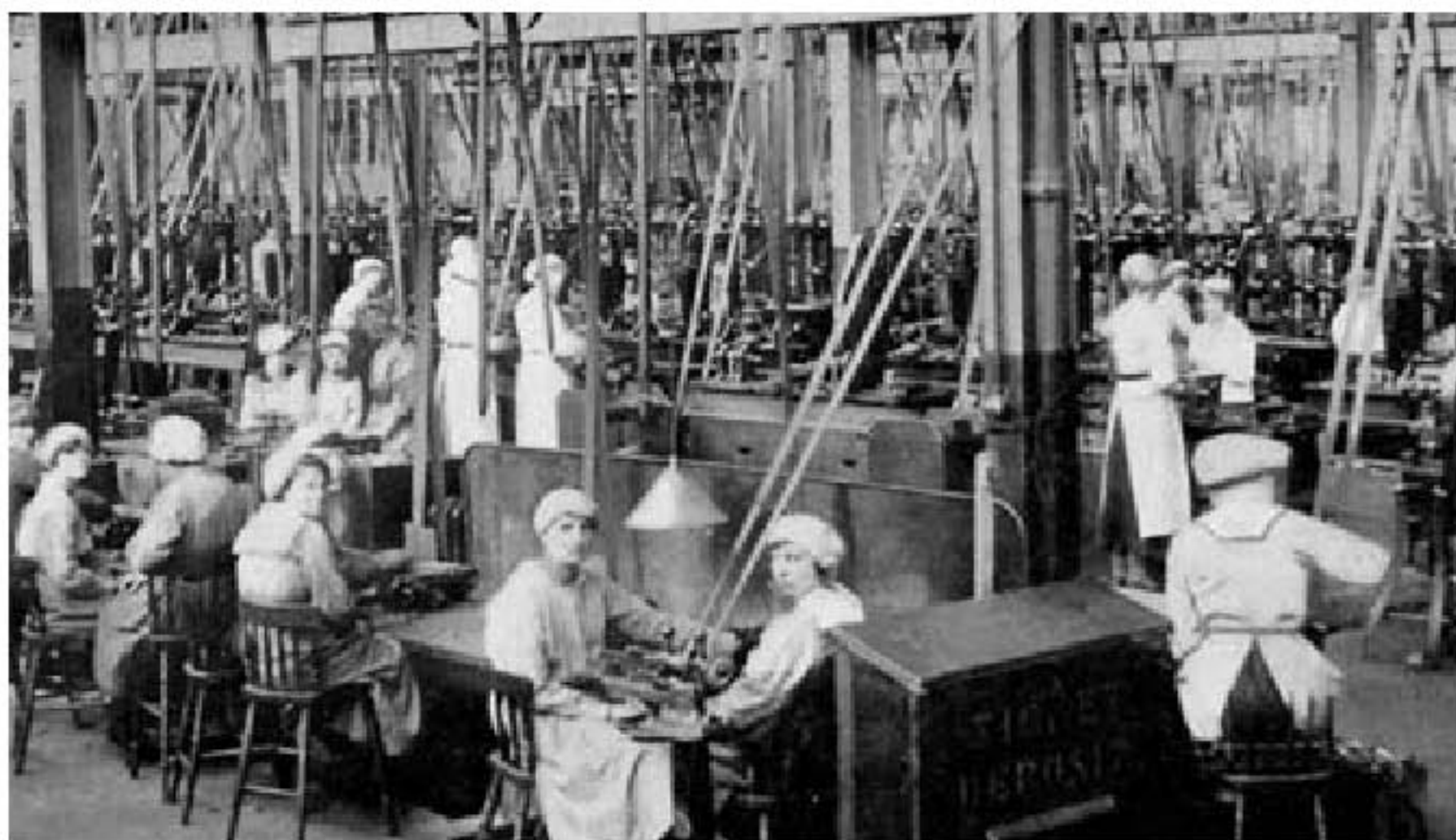
یادآوری: در طلب سود

کاپیتالیست‌ها به دنبال سود هستند. آن‌ها می‌توانند با تولید و فروش اجناس طور «مستقیم» یا از طریق گرفتن بهره سرمایه‌گذاری‌های مالی به صورت «غیر مستقیم»، یا با ایفای نقش واسطه با گرفتن کارمزد کسب سود کنند. سود برابر است با درآمدها منهای هزینه‌ها. پس تولیدکنندگان برای تقویت سود خود باید درآمد خود را افزایش یا هزینه‌ها را کاهش دهند. برای افزایش درآمد، باید تقاضای بیشتری برای محصولات خود بیابند: خریداران بیشتر، یا خریدارانی که پول بیشتری می‌دهند. برای کاهش هزینه‌ها هم دو راه اصلی وجود دارد: استفاده از فناوری‌های دارای بازدهی بیشتر در تولید؛ یا استفاده از ورودی‌های ارزان‌تر. اختراعات جدید و پیشرفت‌های فناوری و همچنین یافتن منابع جدید مواد اولیه ارزان - یا نیروی کار ارزان -

تولید و سوددهی را تقویت می‌کند. بنابراین جستجو برای سود بیشتر از جهات مختلف محرکی برای توسعه کاپیتالیسم است، چرا که کاپیتالیست‌ها تلاش می‌کنند تا بازارهای جدیدی را پیدا یا ایجاد کنند: بازارهای مصرف جدیدی برای خرید کالاهایشان، منابع جدید مواد خام و منابع جدید نیروی کار ارزان.

درآمدهای جهانی

جدول زیر برخی آمار درآمد کشورها را با تخمین (یا حدس و تخمین) توسط انگس مدیسون^۱ مورخ اقتصادی نشان می‌دهد. این درآمد به صورت سرانه GDP محاسبه شده است (درآمد سالانه با دلار سال ۱۹۹۰ محاسبه شده).



یک کارخانه در انگلستان اواخر قرن ۱۹

جدول ۳.۱ سرانه GDP تخمینی در دوران‌های مختلف (به دلار آمریکا)						
منطقه	۱۰۰۰	۱۵۰۰	۱۸۲۰	۱۹۰۰	۱۹۷۰	۲۰۰۸
اروپای غربی	۴۲۷	۷۷۱	۱۱۹۴	۲۸۸۵	۱۰.۱۶۹	۲۱.۶۷۲
ایالات متحده	۴۰۰	۴۰۰	۱۲۵۷	۴.۰۹۱	۱۵.۰۳۰	۳۱.۱۷۸
شوروی سابق	۴۰۰	۴۹۹	۶۸۸	۱۲۷	۵.۵۷۵	۷.۹۰۴
آمریکای لاتین	۴۰۰	۴۱۶	۶۹۱	۱.۱۱۳	۳.۹۹۶	۶.۹۷۳
چین	۴۶۶	۶۰۰	۶۰۰	۵۴۵	۷۷۸	۶.۷۲۵
هند	۴۵۰	۵۵۰	۵۳۳	۵۹۹	۸۶۸	۲.۹۷۵
آفریقا	۴۲۵	۴۱۴	۴۲۰	۶۰۱	۱.۳۳۵	۱.۷۸۰
متوسط جهانی	۴۵۳	۵۶۶	۶۶۶	۱.۲۶۱	۳.۷۲۹	۷.۶۱۴

۱ Angus Maddison

البته که این اعداد عمدتاً فقط حدس و گمان هستند و تمایزات عمیق موجود در نظام‌های اقتصادی را در نظر نمی‌گیرند. از جمله تمایزاتی در این که در هر فرهنگ اصلاً چه چیزی به عنوان کالای قابل معامله در نظر گرفته می‌شود. اما این داده‌ها حداقل چند نکته اساسی را نشان می‌دهند. اگر بهره‌مندی را بر اساس مقدار کل چیزهای قابل معامله‌ی در دسترس بسنجیم، جهان با کاپیتالیسم بسیار ثروتمندتر شده است. میانگین درآمد کل جهان در قرن‌های قبل از انقلاب صنعتی و خیزش کاپیتالیستی تقریباً ثابت بوده است. چین تقریباً در کل هزاره بعد از سقوط روم، از اروپا بهره‌مندتر بود، اما نه در حدی که چندان چشمگیر باشد. سپس اما جهشی رخ داد. در اوائل قرن ۱۹، درآمد اروپا و آمریکای شمالی دو برابر میزان بقیه جهان بود. اما این فقط آغاز کار بود. در سال ۱۹۰۰، تولید (سرانه) ایالات متحده هفت برابر چین بود و در ۱۹۷۰ به بیست برابر رسید. درآمد جهان نسبت به سال ۱۹۷۰ باز هم دوبرابر شده است. این نسبت با احتساب «جهان توسعه‌یافته» نیز هست. اما بیشترین رشد در آسیا رخ داده: چین ۹ برابر و هند ۴ برابر ثروتمندتر شده. فقط آفریقا است که جا مانده است.



ابعاد هر کشور به نسبت سهم آن از GDP تخمینی جهان در سال ۲۰۱۵ تغییر یافته است. برگرفته از worldmapper.org

تولید ناخالص داخلی (GDP)؟

GDP یا همان تولید ناخالص داخلی تقریباً به معنای ارزش تمام کالاها و خدمات قابل عرضه‌ایست که در یک کشور تولید شده است. رشد اقتصادی عبارت است از افزایش GDP یک کشور طی زمان. GDP سرانه برابر است با حاصل تقسیم GDP یک کشور بر جمعیت آن و می‌توان به عبارت دیگر آن را GDP متوسط نامید. اقتصاددانان از GDP به عنوان معیاری استاندارد برای سنجش بهره‌مندی و ثروت اقتصادی و غالباً به عنوان معیاری برای تمام خوشی و «پیشرفت» در جهان استفاده می‌کنند. اما تمرکز بر GDP بسیاری از مسائل را پنهان نگه می‌دارد. GDP متوسط، نابرابری توزیع درآمد درون یک کشور را نادیده می‌گیرد. آمارهای GDP فقط تولیداتی را بازتاب می‌دهند که توسط دولت‌ها و معمولاً از طریق شمول مالیاتی‌شان به رسمیت شناخته می‌شوند و بنابراین مشاغل بدون حقوق و پنهان، از جمله کارهای درون خانه که عمدتاً توسط زنان انجام می‌شود؛ یا کار «سیاه»، مانند کار مهاجران غیرقانونی، در این آمار مغفول می‌مانند. و البته GDP صرفاً

کالاها، یعنی چیزهایی که در بازارها قابل خرید و فروش هستند را می‌سنجد. در استفاده از GDP به عنوان معیاری برای خوشی یا «کیفیت زندگی»، همانند استاندارد که اقتصاددانان دارند، چنین فرض می‌شود که رفاه ما تنها مستلزم انباشتن و مصرف کالاهاست.

چرا رشد اقتصادی تنها هدف بزرگ نظام‌های سیاسی دموکراتیک است؟ سیاست‌هایی که به دنبال چنین رشدی‌اند قطعاً یاری‌دهنده منافع سرمایه‌داری هستند و از زیر سوال بردن توزیع ثروت اجتناب می‌کنند: اگر هر کسی همزمان با رشد اقتصاد ثروتمندتر شود، همه می‌توانیم چیزهای بیشتری داشته باشیم، بدون این که نیاز باشد آن‌ها را از ثروتمندان بگیریم. زیر سوال بردن نحوه توزیع ثروت انگ «سیاست حسدورزانه» می‌خورد. زیر سوال بردن همین تفکرها در مورد کالایی کردن همه چیز، رشد اقتصادی، یا عواقب افزایش پایان‌ناپذیر تولید برای سیاره ما، چیزی جز حماقت تعبیر نمی‌شود. (در فصل ۶ به این موضوع بازخواهم گشت).

علت نابرابری درآمدها کشورها چیست؟

اقتصاددانان نئولیبرال چنین استدلال می‌کنند که این موضوع تماماً ناشی از نظام‌های داخلی کشورهاست. کشورهای «فقیر» (آمریکای لاتین، هند، آفریقا و غیره) به علت وجود نهادهای ضعیف از رشد جهانی بازمانده‌اند. ضعفی حاصل فساد، دموکراسی ضعیف و فراتر از همه این‌ها، فقدان قانون مالکیت. (هرناندو سوتو^۱ اقتصاددان اهل پرو، استاد این اندیشه است - به کتاب «راز سرمایه»^۲ اثر او مراجعه کنید.) بنابراین آیا فقط یک تصادف است که این اقتصادهای «فقیر» همیشه مستعمره کشورهای موفق کاپیتالیستی بوده‌اند؟

هسته و پیرامون

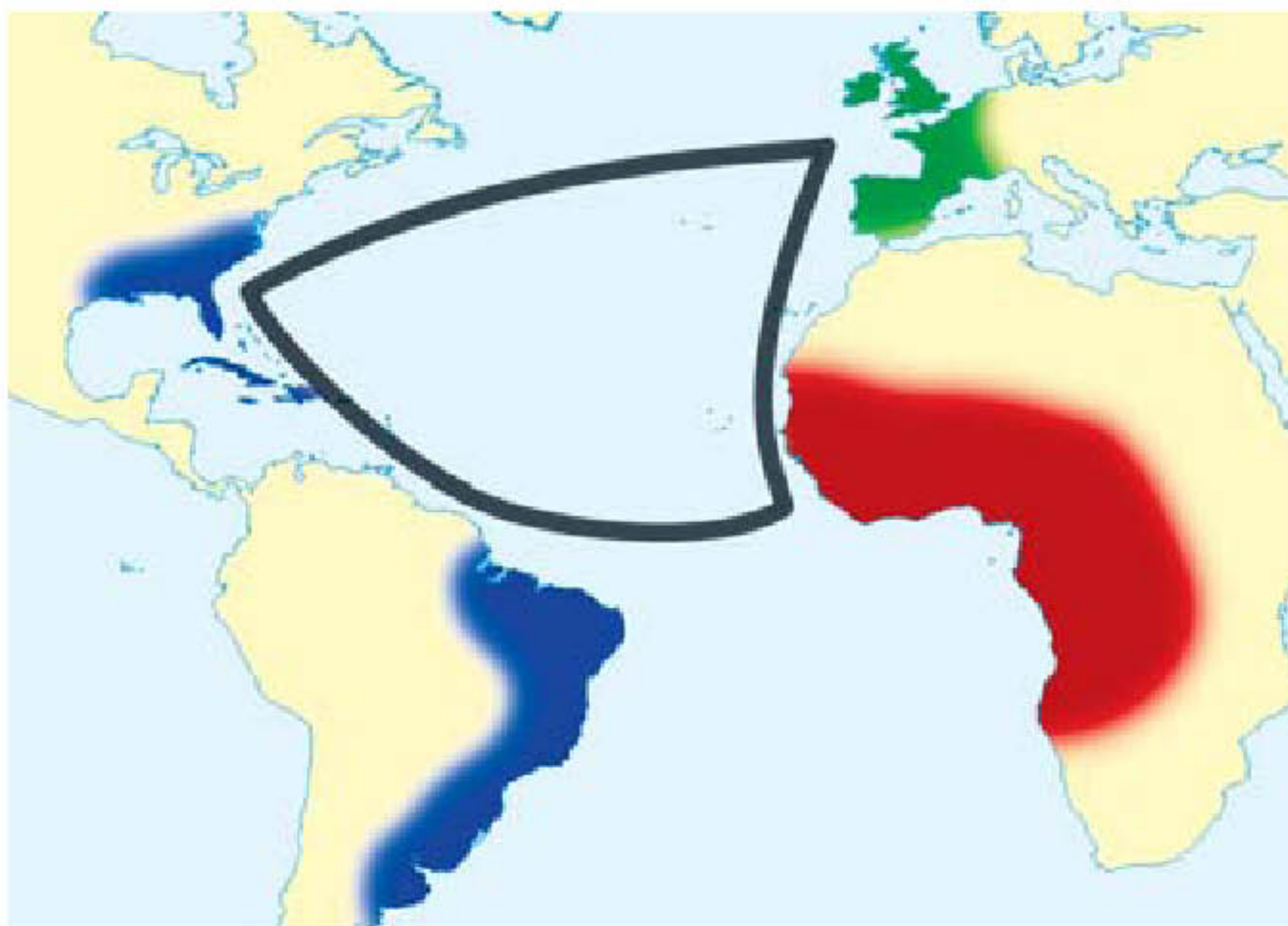
طبق «نظریه نظام‌های جهانی» در رابطه با توسعه کاپیتالیستی، نظام‌های سیاسی-اقتصادی معمولاً از یک هسته و یک پیرامون تشکیل می‌شوند. **هسته** جایست که تولید با فناوری پیشرفته، مهارت بالا و سرمایه زیاد رخ می‌دهد. این موارد معمولاً آخرین مراحل فرآیند تولید هستند. پیرامون اما مواد خامی را تولید و به هسته منتقل می‌کند. ممکن است که برخی محصولات نهایی مجدداً برای مصرف‌کنندگان در پیرامون نیز ارسال شود. هسته جایست که بنیان فعالیت‌های سازمانی و تجاری مانند بازارهای مالی نیز در آن نهاده شده. این تقسیم کار، پیرامون را به هسته وابسته می‌کند: پیرامون نمی‌تواند محصولات نهایی را خود تولید کند. به بیان صریح‌تر، هسته و پیرامون به یکدیگر وابسته هستند، اما هسته از این مزیت برخوردار است که محصولاتش تخصصی‌تر، ارزشمندتر و تولید آن‌ها دشوارتر است.

تاریخ سلطه‌گری

در تمدن‌های پیش از کاپیتالیسم و در اروپای اوایل دوران کاپیتالیسم، شهرهای بازرگانی هسته بودند و محصولات پیشرفته را تولید و داد و ستد می‌کردند. حومه‌های اطراف هم پیرامونشان محسوب می‌شدند. استعمار سبب شد که نظام‌های هسته-پیرامونی جهانی شوند. در قرن ۱۹، بریتانیا بزرگترین «هسته» در نظام تجارت جهان بود و محصولاتش با کار ماهرانه، دستمزدهای نسبتاً بالا و فناوری پیشرفته ارائه می‌داد. همچنین میزبانی بازارهای مالی را نیز انجام می‌داد.

۱ Hernando de Soto

۲ The Mystery of Capital



نقشه‌ای که «تجارت مثلثی» را نمایش می‌دهد: برده‌ها از آفریقا به کشورهای آمریکایی برده می‌شدند تا در آنجا شکر و تنباکو تولید کرده و سپس این محصولات به اروپا منتقل گردند.

«پیرامون» نظام سلطه امپراطوری، مواد خام را تولید می‌کردند. نقش اقتصادی اولیه ایالات متحده، عمدتاً معطوف به تولید انبوه غلات برای بازار امپراطوری بود. صنعت تولید پنبه هندوستان نابود شده بود و در نتیجه این کشور تبدیل به صادرکننده بزرگ پنبه خام به نخ‌ریسی‌های لانکاشایر^۱ گردید. تجارت برده حوزه اقیانوس اطلس^۲ و بیگاری قراردادی^۳ نیز نیروی کار ارزان یا رایگان برای کشاورزی و تولید مواد خام فراهم می‌کردند.

بریتانیا چگونه چنین تسلطی یافت؟ مزیت اولیه بریتانیا ناشی از فناوری‌های نو بود: نه تنها نخ‌ریسی و موتورهای بخار و اسلحه‌های جدید، بلکه «فناوری‌های» مالی، حقوقی و فرهنگی نیز موثر بودند. فناوری به صاحبان صنعت بریتانیا یک مزیت رقابتی داد - که بتوانند کالاهای بهتری را ارزان‌تر تولید کنند - و محصولات ساخت آن‌ها تمام بازارهای جهان را قبضه کرد.

با این که سرمایه‌داران سایر کشورها نمی‌توانستند با تولیدات کارخانه‌ای بریتانیا رقابت کنند، بهره‌گیری از نیروی کار ارزان و منابع طبیعی برای تولید مواد خام، فرصت‌هایی کسب سودی نیز برای آن‌ها فراهم کرد. در نتیجه سرمایه‌داران محلی - صاحبان زمین، معدن‌داران و غیره - در کشورهای پیرامونی نیز از این تقسیم‌بندی هسته-پیرامون بهره می‌بردند.

۱ Lancashire

۲ The Atlantic Slave Trade

۳ Indentured Labour

امپریالیسم از قدرت بازار و قدرت نظامی توانمند استفاده می‌کرد. مزیت فناوری قدرت اولیه‌ای در بازار به سرمایه‌داران بریتانیایی داد. با انباشت سرمایه و ثروت توسط این سرمایه‌داران، قدرت بازار در اثر حجم عظیم منابعشان بیش از پیش افزایش می‌یافت.

دولت بریتانیا از سهم خود در این ثروت انباشته برای ایجاد قدرتمندترین ماشین نظامی دنیا استفاده کرد. تجارت و حکومت متحد شدند تا بازارها و نظام‌های مالکیت جدیدی را با ترکیبی از نیروی زور و بازرگانی بگشایند. این کار همیشه به استعمار مستقیم نیاز نداشت، مثلاً در جنگ‌های تریاک و سرکوب شورش باکسر، بریتانیا و سایر دولت‌های کاپیتالیستی حکومت چین را وادار کردند تا اجازه داد و ستد تریاک و کالاهای دیگر را صادر کند. از قدرت فرهنگی نیز نباید غافل شد. مبلغان، پزشکان، معلمان و سایر فرستادگان دولت بریتانیا، کمک قابل توجهی به گسترش ارزش‌ها، هنجارها و تمایلات جدید نظام مالکیت کاپیتالیستی کردند.

هژمونی؟

گاه از واژه یونانی هژمون (حاکم، رهبر) برای دولتی مانند بریتانیای قرن ۱۹، یا ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی قرن ۲۰ که بر سیاست و اقتصاد جهان مسلط بودند، استفاده می‌شود. اما این مفهوم نباید بیش از حد خود استفاده گردد. در قرن ۱۹، بخش‌های بزرگی از جهان هنوز مستعمره نبودند. در بخش زیادی از قرن ۲۰، دو قدرت اصلی رقیب وجود داشت. قدرت دولت یا اشراف حتی در قلمروی خودشان نیز هیچوقت تمام و کمال نیست: درون حلقه اشراف، همواره گروه‌ها و منافع مختلفی در حال رقابتند و فضاهای آزاد و گروه‌های مقاومتی نیز وجود دارند که تسلط بر آنها بسیار ضعیف‌تر است.

توسعه

یک کشور چگونه می‌تواند از پیرامون به هسته نقل مکان کند؟ مشکل اینجا است که تولید کارخانه‌ای پیشرفته به سرمایه‌گذاری کلان نیازمند است: کارخانه‌ها، ماشین‌آلات پیچیده، نیروگاه‌ها، زیرساخت حمل و نقل و غیره. کالاهای پیشرفته بسیار سودآور هستند، اما برای آغاز کار به سرمایه زیادی نیاز دارند. ضمناً همه این‌ها با این فرض است که تولیدکنندگان مستقر در هسته، اصلاً اجازه دسترسی به فناوری‌ها و بازارهای پیشرفته را بدهند.

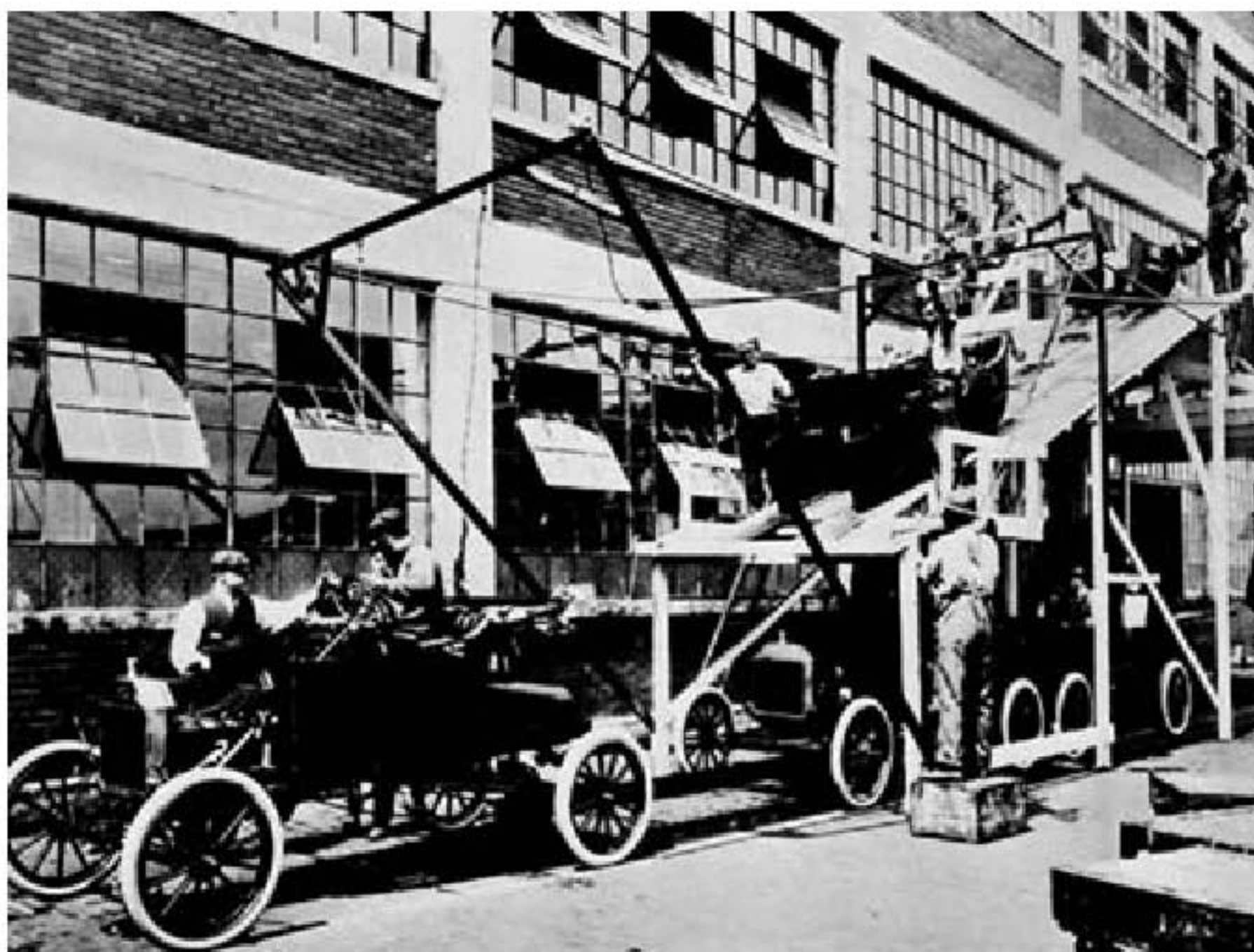
در اوایل قرن ۱۹، ایالات متحده هنوز یک کشور پیرامونی بود که برای امپراطوری بریتانیا غلات و پنبه تولید می‌کرد. اما این تجارتی سودآور بود و سرمایه‌داران آمریکایی قادر بودند تا سرمایه مالی مازادی برای سرمایه‌گذاری‌های آتی انباشته نمایند. آن‌ها شروع به سرمایه‌گذاری در توسعه صنعت ساخت و ساز داخلی کردند که می‌توانست نهایتاً به رقابت با بریتانیا برسد. برخی از دلایل موفقیت آن‌ها عبارت است از:

- سرمایه عظیمی برای سرمایه‌گذاری اولیه در اختیار آن‌ها بود.
- فناوری‌ها جدید - از جمله «فوردیسم»^۱ یا همان روش‌های تولید محصول از طریق خط تولید که شرکت فورد موتورز^۲ پیشروی آن بود - مزیتی به آن‌ها داد.

۱ Fordism

۲ Ford Motors

- در همین حین بریتانیا درگیر فناوری‌های قدیمی بود - و با وجود تمام زیرساخت‌های موجود، تغییر به مدل‌های تولید جدید آمریکایی برای سرمایه‌داران بریتانیایی گران بود.
- در اثر مهاجرت گسترده، دسترسی به نیروی کار ارزان وجود داشت، در حالی که در بریتانیا به علت سازمان یافتن و مبارزات کارگری، نیروی کار به تدریج گران‌تر می‌شد.
- در کنار توسعه تولید، دولت و سرمایه‌داران ایالات متحده بازارهای مالی داخلی به راه انداختند تا صاحبان صنایع را از مراجعه به لندن برای جذب پول بی‌نیاز کنند.
- حمایت از تولید داخلی - حکومت ایالات متحده با اخذ مالیات (عوارض تجاری) از کالاهای وارداتی، در جهت حمایت از صنعت داخلی اقدام کرد
- اما حمایت از تولید داخلی زمانی امکان‌پذیر است که هسته فعلی اجازه آن را بدهد - افول قدرت نظامی بریتانیا به این معنا بود که این امپراطوری دیگر ضعیف‌تر از آن است که بتواند برای دفاع از بازارهای «آزاد» کالاهای خود اعمال زور کند.



خط تولید فورد، ۱۹۱۳

منع پیشرفت

در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، دولت‌های «جهان سوم» آمریکای لاتین و آسیا تلاش کردند تا از الگوی ایالات متحده و استفاده از سیاست‌های حمایتی برای تولید داخلی، صنایع تولیدی ملی خود را توسعه دهند. این سیاست به عنوان «صنعتی‌سازی جایگزین واردات» (ISI) شناخته می‌شود: توسعه صنعت برای جایگزینی

کالاهای پیشرفته وارداتی با تولیدات داخلی. آن‌ها از عوارض واردات و یارانه‌های دولتی برای «پرورش» «صنایع نوپا» استفاده کردند.

سیاست ISI عمدتاً ناموفق بود. این کشورها از نظر اقتصادی و نظامی، به حد کافی قوی نبودند که بتوانند از پس ایالات متحده برآیند. اگر آن‌ها عوارضی بر واردات خود وضع می‌کردند، کشورهای هسته می‌توانستند با وضع عوارض بر صادرات آن‌ها تلافی کنند. بیشتر درآمد آن‌ها از صادرات حاصل می‌شد و بازارهای مصرف داخلی نمی‌توانستند این خلاء را پر کنند. اقلیت ثروتمند جامعه می‌توانستند برای خرید کالاهای باکیفیت‌تر و لوکس خارجی هزینه کنند، اما اغلب شهروندان فقیرتر از آن بودند که بتوانند اصلاً چیزی بخرند.

و اگر این جنگ‌های تجاری به خودی خود برای نگه‌داشتن کشورهای جهان سوم در جایگاه فعلی خود کفایت نمی‌کرد، ایالات متحده می‌توانست به ابزارهای دیگری متوسل شود. در دهه ۱۹۷۰، ایالات متحده در سرتاسر آمریکای لاتین کودتاهایی به راه انداخت تا دولت‌هایی را بر سر کار بیاورد که سیاست ISI را کنار گذاشته و به حفظ جایگاه کشورهایشان به عنوان صادرکننده مواد خام علاقمند بودند. (برای مطالعه شرحی از تاریخ خونین مداخلات نظامی ایالات متحده از ۱۹۴۵، به کتاب «کشتن امید» اثر ویلیام بلوم^۲ مراجعه کنید.)



صنعتی‌سازی سریع معمولاً با رشد سریع شهرها نیز همراه است. زاغه دهاراوی، بمبئی، هندوستان

۱ Killing Hope

۲ William Blum

بهاء خون، عرق و اشک‌های ما

جدول ۳.۲	
دستمزد کار ساعتی در کارخانه تخمین زده شده در ۲۰۱۲	
آلمان	\$۴۵.۷۹
ایالات متحده	\$۳۵.۶۷
بریتانیا	\$۳۱.۲۳
یونان	\$۱۹.۴۱
برزیل	\$۱۱.۲۰
مکزیک	\$۶.۳۶
فیلیپین	\$۲.۱۰
چین	\$۱.۷۴
هند	\$۴.۴۶

میانگین‌های GDP، نابرابری‌های وسیع درون کشورها را پنهان می‌کنند و نابرابری معمولاً در کشورهای «جهان سومی» شدیدتر از «کشورهای در حال توسعه» است، کشورهایی که جنبش‌های کارگری در آن‌ها امتیازاتی مانند دستمزد بالاتر و خدمات رفاهی بیشتر کسب کرده‌اند. در اینجا برخی ارقام پیرامون میانگین پرداختی در صنایع تولیدی طبق تخمین‌های اداره آمار مشاغل ایالات متحده مشاهده می‌شود. توجه کنید که این ارقام تخمین‌هایی از کل حقوق و مزایا است، به عبارت دیگر نه تنها پرداخت نقدی دستمزد، بلکه سایر هزینه‌هایی که کارفرما تقبل می‌کند، مانند مالیات و بیمه کشوری، بیمه درمانی و سهم بازنشستگی نیز در نظر گرفته شده. توجه شود که تمام داده‌ها مربوط به سال ۲۰۱۲ هستند، به جز داده‌های چین (مربوط به ۲۰۰۹) و هند (مربوط به ۲۰۱۰). به گفته متخصصان آمریکایی آمار، داده‌های چین و هند دقت و شفافیت بسیار کمتری دارند.

سرمایه‌گذاری در برابر مصرف

جدول بالا نشان می‌دهد که پرداختی‌های حوزه تولید در ایالات متحده و کشورهای ثروتمند اروپای غربی بیش از ۲۰ برابر پرداختی در چین است. اما به یاد بیاورید که جدول نخست این فصل GDP سرانه ایالات متحده را ۴ تا ۵ برابر بیشتر از چین نشان می‌داد. بنابراین بخش نه چندان زیادی از ثروت به سرعت در حال رشد چین به کارگران کارخانجاتی پرداخت می‌شود که چرخ آن اقتصاد را به چرخش در می‌آورند. پس ثروت کجا می‌رود؟

مقداری از آن به جیب نسل جدید ثروتمندان چینی وارد می‌شود. اما بیشتر آن مصرف نشده و مجدداً در تولید سرمایه‌گذاری می‌گردد. یعنی برای ایجاد سرمایه‌های جدید به کار می‌رود: کارخانه‌های جدید، دستگاه‌های جدید، مواد خام و انرژی بیشتر و در نهایت تولید هر چه بیشتر.

GDP در واقع مجموع کل درآمد حاصل از تولیدات در اقتصاد یک کشور است. همانطور که در فصل ۱ دیدیم، بخشی از درآمد یک فرآیند تولید کاپیتالیستی برای جبران هزینه‌ها مصرف می‌شود: دستمزدها (هزینه کارگران)، هزینه مواد اولیه و هزینه‌های مالی (پرداخت بهره). مابقی، سود تولیدکننده است. سرمایه‌گذار باید تصمیم بگیرد که چه مقدار از این سود را در تولیدات آتی مجدداً سرمایه‌گذاری و چه مقدار از آن را خودش «مصرف» کند.

چنین تفکیکی را در مقیاسی بزرگتر (در سطح کشور) نیز می‌توان انجام داد. GDP برابر است با ارزش (پولی) تمام چیزهایی که در اقتصاد یک کشور تولید شده است. مقداری از آن چیزها در قالب دستمزد به کارگران می‌رسد. مقداری مثلاً از طریق بهره و سود سهام نصیب سرمایه‌گذاران و صاحبان سرمایه می‌شود. مقداری خارج (صادر) می‌شود. مقداری نیز در قالب مالیات اخذ شده از کارگران و سرمایه‌گذاران و عوارض صادرات به دولت می‌رسد.

کارگران، سرمایه‌گذاران و دولت‌ها برای استفاده از سهم خود از تولید داخلی دو راه دارند: آن را مصرف یا ذخیره کنند.

مصرف چیست؟ به بیان ساده، اگر جنسی از چرخه اقتصادی خارج گردد، مصرف شده است. اگر من یک شکلات را بخورم (مصرف کنم)، آن را از نظام اقتصادی خارج و به دستگاه گوارش خودم وارد کرده‌ام. دیگر نمی‌توان آن را معامله کرد یا به عنوان مواد خام برای یک کیک از آن استفاده نمود.

از طرف دیگر، می‌توانم آن شکلات را برای روز مبادا زیر بالش خودم پنهان کنم. این خود شکلی از ذخیره کردن است. اما به طور کلی، اغلب مردم پول خود را با پنهان کردن آن زیر بالش ذخیره نمی‌کنند. ممکن است آن را در بانک‌ها پس‌انداز کنند، که بعداً روی آن وام دریافت کنند. یا ممکن است آن را در املاک، سهام، اوراق قرضه یا سایر بازارها سرمایه‌گذاری کنند. در نتیجه این نوع از ذخیره کردن، سرمایه‌گذاری مجددی در تولید را از طریق بازارهای مالی به دنبال دارد. بنابراین یک فرض اساسی در نظریه اقتصاد کلان عبارت است از: ذخیره = سرمایه‌گذاری.

جدول ۳.۳ نسبت‌های تخمینی ذخیره (درصد از GDP)				
۲۰۱۳	۲۰۰۸	۲۰۰۰	۱۹۹۰	
۵۱	۵۳	۳۷	۳۹	چین
۳۲	۳۴	۲۵	۲۳	هند
۲۱	۲۳	۲۱	۲۰	مکزیک
۱۳	۱۴	۱۸	۱۸	بریتانیا
۱۷	۱۶	۲۰	۲۱	ایالات متحده
۲۶	۲۶	۲۲	۲۵	آلمان
منبع: بانک جهانی				

سهم یا درصدی از درآمد که ذخیره و سرمایه‌گذاری می‌گردد، نسبت ذخیره نامیده می‌شود. مباحثات گسترده‌ای در میان اقتصاددانان در مورد نحوه «تصمیم‌گیری برای ذخیره‌سازی» مردم وجود دارد. به صورت عمومی، هر چه افراد درآمد بیشتری داشته باشند، میل به ذخیره‌سازی آن‌ها نیز بیشتر است. اگر دستمزد شما نزدیک به خط فقر باشد، تمام درآمد خود را خرج می‌کنید تا زنده بمانید. در اینجا تخمین‌هایی از بانک جهانی پیرامون نسبت ذخیره در کشورهای مختلف (بر حسب درصد از GDP) مشاهده می‌شود:

این آمار چگونه با واقعیت جور در می‌آید؟ مردم چین و هند به صورت میانگین بسیار فقیرتر از مردم انگلستان و اروپا هستند و مردم فقیر معمولاً بخش بیشتری را مصرف می‌کنند. اما «درآمدهای داخلی» چین و هند بسیار نابرابر در جامعه توزیع می‌شود و این به نفع رشد سریع اقتصادی آن‌هاست. جدا از «نسل جدید ثروتمندان» که تمام تلاش خود را می‌کنند تا حداقل بخشی از این درآمد را صرف زندگی لوکس کنند، باز هم بخش بزرگی از درآمد چین همچنان توسط دولت و شرکت‌های مرتبط با دولت کنترل می‌شود که سیاستی مدون را در جهت سرمایه‌گذاری و رشد دنبال می‌کنند. اینطور نیست که تمام اقتصادهای شدیداً اقتدارگرا و دارای سلسله مراتبی مستحکم در حال شکوفایی باشند، اما نابرابری و کنترل مرکزی، قطعاً می‌تواند عاملی کلیدی در رشد سریع قلمداد گردد.

تغییر جهانی

تا اینجا فهرستی از برخی دلایل موفقیت ایالات متحده در خارج شدن از وضعیت «پیرامونی» و غلبه بر تسلط تمام و کمال بریتانیا ارائه کردم. اکنون می‌توانیم ببینیم که چین و همچنین هند و سایر اقتصادهای «جهان سومی» در چه نسبتی با این فهرست هستند.

گرافیتی از تیک^۱

- سرمایه موجود جهت سرمایه‌گذاری: که با ذخیره‌سازی گسترده داخلی انباشته شده و به شدت توسط دولت و ابرشرکت‌ها متمرکز و کنترل می‌شود.
 - نیروی کار ارزان: میلیون‌ها کارگر مستضعف روستایی در جستجوی کار به شهرها سرازیر می‌شوند و صحنه‌هایی مشابه دوران ظهور صنعت در اروپا را، اما در ابعاد بسیار بزرگتر تداعی می‌کنند.
 - فناوری‌های جدید: صنعت متکی بر خط تولید، به ابعاد جدیدی دست یافته است.
- البته تفاوت‌هایی هم وجود دارد. چین و هند مدل جایگزین کردن کالاهای وارداتی با تولیدات داخلی را دنبال نمی‌کنند. تولید آن‌ها عمدتاً بر مبنای صادرات است. البته بازارهای مصرف داخلی در حال توسعه‌اند، اما نه به سرعتی که بتوانند به پای رشد تولید برسند. (به همین دلیل هم سرمایه‌داران چینی همواره در معرض خطر رکود جهانی هستند - چرا که نیاز دارند تا ما همچنان به مصرف محصولاتشان ادامه دهیم.) محصولات آن‌ها، عمدتاً در اثر دستمزد بسیار پایین‌تر، بلافاصله تولیدات هسته سابق را از دور رقابت خارج می‌کند. بنابراین نیازی ندارند که به عوارض وارداتی جهت حمایت از تولید داخل رو بیاورند.
- آنچه که می‌تواند برای آن‌ها سودمند باشد، پایین نگه داشتن ارزش پولشان است که صادرات را به شکل مضاعفی ارزان می‌کند. جنگ‌های تجاری پرهیاهویی که بین چین و ایالات متحده در می‌گیرد، همگی حول «مداخلات» ارزی است، نه حمایت از تولیدات داخلی.
- چین در این جنگ‌های تجاری پیروز بوده است. ایالات متحده اکنون برای غلبه بر چین دیگر نه از قدرت بازار برخوردار است و نه از قدرت نظامی. همانند بریتانیای ۱۰۰ سال پیش، تمام منابع اقتصادی و نظامی خود را برای حفظ یک امپراطوری رو به زوال با درگیر شدن در جنگ‌هایی پرهزینه و بی‌فایده، به آتش کشیده است. در چنین شرایطی، غر زدن تنها کاریست که از دست هژمون سابق بر می‌آید.

بار دیگر، مالی سازی

استقلال اقتصادی ایالات متحده از بریتانیا، توسعه بازارهای مالی را در نیویورک و شیکاگو نیز برای رقابت با لندن در بر داشت. مراکز مالی جدید -مخصوصا هنگ کنگ، و البته همچنین بازارهای منطقه‌ای در آسیا و در آمریکای لاتین، در حال توسعه‌اند. اما جالب اینجاست که بازارهای لندن و نیویورک دارند از آن هم سریع‌تر رشد می‌کنند. GDP «جهان اول» بسیار کندتر از «بازارهای نوظهور» رشد می‌کرده، تولید «جهان اول» در افول است، اما تنها قسمتی از اقتصاد جهان اول که جلوتر از بقیه می‌تازد، فاینانس^۱ است. تغییر رویکرد به سوی فاینانس در کشورهایی مانند ایالات متحده و انگلستان، با مشاهده چند مورد به روشنی قابل تشخیص است:

در دهه ۱۹۶۰: سود فاینانس بین ۱۵ تا ۲۰ درصد از کل سود در ایالات متحده بود

در دهه ۲۰۰۰: این عدد به ۳۵ تا ۴۰ درصد رسید

منبع: فاستر و مگدوف^۲

مورد دیگر مشاغلی است که افراد در آن‌ها فعالیت می‌کنند. در جدول زیر برخی از آمار اشتغال در انگلستان دیده می‌شود (منابع: گراهام ترنر^۳؛ اداره آمار داخلی^۴):

جدول ۳.۴			
	تولید	خدمات تجاری، مالی و بیمه	خرده‌فروشی، هتل‌ها و رستوران‌ها
۱۹۹۷	۴.۲ میلیون شغل	۴.۹ میلیون	۴.۹ میلیون
۲۰۰۷	۲.۹ میلیون شغل	۷.۱۵ میلیون	۷.۱ میلیون

نابودی مشهور تولید در بریتانیا که در دولت تاچر^۵ آغاز شد، با سرعت زیادی در دولت حزب کارگر نیز ادامه یافت. تا سال ۲۰۰۷، بیش از ۷ میلیون نفر در حوزه فاینانس کار می‌کردند. ۷ میلیون نفر دیگر نیز برای آن‌ها کاپوچینو درست می‌کردند!

تامین مالی خریداران توسط فروشندگان

پرسش: اگر صنعت ایالات متحده و انگلستان از بین رفته یا در حالت خوش‌بینانه، در رکود است، پس این بازارهای مالی عظیم واقعا برای چه چیزی تامین مالی می‌کنند؟

پاسخ: حساب بزرگ بدهی‌های مصرف کنندگان

جهان اول چگونه هزینه آن همه کالای وارداتی را پرداخت می‌کند؟ با قرض گرفتن از جهان تولیدکننده. به این نکات در فصل ۵ بیشتر خواهیم پرداخت.

۱ Finance

۲ Foster & Magdoff

۳ Graham Turner

۴ Office for National Statistics

۵ Thatcher

فصل ۴. دولت کاپیتالیست

صندوق پولی و ارتش هرزمان که ضرورت حکم کند با یکدیگر همراه می‌شوند - ژیل اسکات هرون^۱



پینوشه و کیسینجر

دولت چه نقشی را در اقتصاد بازار ایفا می‌کند؟ یک روش برای آغاز تامل پیرامون این مساله، نگاه کردن به برخی رویدادها در تاریخ معاصر است:

- آگوست ۱۸۴۲ دول چین و بریتانیا توافق نانکینگ^۲ را به دنبال شکست چین در جنگ تریاک به امضا می‌رسانند. چین متعهد می‌شود که واردات تریاک را مجاز اعلام نماید. در پنج شهر بندری خود تجارت آزاد را به رسمیت شمارد و هنگ‌کنگ را در اختیار بریتانیا قرار دهد.

۱ Gil Scott Heron

۲ Treaty of Nanking

- ژانویه ۱۹۳۳ آدولف هیتلر^۱ با پشتیبانی سرمایه‌داران صنعتی و سرمایه‌گذاران بزرگ، به عنوان صدراعظم آلمان انتخاب می‌شود تا با خطر شیوع کمونیسم در این کشور مقابله کند. آلمان با صرف مخارج هنگفت بر سر تسلیحات و زیرساخت‌ها به سمت توسعه و اشتغال کامل پیش رفت. سیاست‌هایی مشابه در ژاپن، ایالات متحده و انگلستان به شکلی شگفت‌انگیز کارساز واقع شده و به خاتمه رکود بزرگ انجامید.
- جولای ۱۹۴۵ حزب کار در انگلستان پس از جنگ، با پیش نهادن دولت رفاه به قدرت می‌رسد: خدمات ملی سلامت، بیمه ملی با حمایت از کودکان و ملی کردن بانک انگلستان، راه آهن، معادن ذغال سنگ و غیره.
- آگوست ۱۹۵۳ دولت بریتانیا، با همکاری سازمان سی.آی.ای^۲ کودتایی را برای سرنگونی دولت ملی دکتر محمد مصدق در ایران ترتیب می‌دهد. چرا که او شرکت نفت انگلیس-ایران را ملی کرده بود. این شرکت تا پیش از آن غالباً تحت مالکیت انگلستان بود و بخش اعظم هزینه‌های دولت رفاه انگلستان از آن منبع تامین می‌شد و اندکی بازگشت مالی برای ایران داشت. پس از ملی شدن صنعت نفت ایران، نام این شرکت به شرکت نفت بریتانیا (بریتیش پترولیوم) تغییر کرد.
- سپتامبر ۱۹۷۳ ژنرال پینوشه^۳ در شیلی قدرت را از دست دولت چپ‌گرای آلنده^۴ که توانسته بود شرکت‌های مورد تملک ایالات متحده در شیلی را ملی کند، به در آورد. گروهی از اقتصاددانان شیلیایی تحت نام «بچه‌های شیکاگو»^۵ که تحصیل کرده دانشگاه شیکاگو بودند، کنترل سیاست‌های اقتصادی را در دست گرفتند. برنامه «نئولیبرال» آن‌ها بر خصوصی‌سازی و تعرفه‌زدایی متاثر از دولت ریگان و تاچر متکی بود.
- نوامبر ۲۰۱۱ رهبران دو دموکراسی اروپایی - پاپاندرو^۶ نخست وزیر یونان و برلوسکنی^۷ ایتالیایی - کناره‌گیری کردند. آنان بی هیچ انتخاباتی با اقتصاددانان بروکراتی که در راس «دول تکنیکی» بودند جایگزین شدند. باید ماموریت: فرار از «بسته ریاضت اقتصادی» کسری‌ها، خصوصی‌سازی‌ها و بیکاری‌هایی که از طرف بانکداران اروپای مطالبه شده بود.

دولت چیست؟

ماکس وبر، یکی از بنیانگذاران علم جامعه‌شناسی تعریفی کلاسیک از دولت ارائه داد. یک دولت، سازمانی است با انحصار «تک‌صدایی در استفاده مشروع از خشونت» در قلمرویی مشخص. دولت خشونت خود را از طریق نیروهای مسلح، پلیس، زندان‌بانان و دیگر کردوکارهای نظامی اعمال می‌کند. تک‌صدایی در خشونت بدان معناست که هیچ کس در قلمروی یک دولت، مجاز به استفاده از خشونت بدون مجوز دولتی نیست: شهروندان به شخصه مجاز نیستند که حق قانونی خویش را بستانند. اما معنای مشروعیت در این جا چیست؟ احتمالاً بدان معناست که شهروندان یا سوبژه‌ها توافق می‌کنند که دولت محق است تا بر علیه آنان اعمال خشونت کند. فلسفه سیاسی لیبرال از قرن هفدهم تا به حال در حال تبیین محدوده‌های

۱ Adolf Hitler

۲ CIA

۳ General Pinochet

۴ Allende

۵ Chicago Boys

۶ Papandreou

۷ Berlusconi

«مشروعیت» دولت است. طبیعی است که هیچ دولتی نمی‌تواند تک صدایی خشونت خود را تنها بر پایه‌های نظامی مستقر کند و از آنجایی که همیشه با کمبود نیرو مواجه خواهد بود، برای تثبیت مشروعیت خود ناچار به سطحی از جلب رضایت شهروندان است.



در واقعیت، تعریف وبر ایده‌آلی است که دولت به دنبال آن است: اما تقریباً هیچ دولتی تا به حال نتوانسته نزد تمامی افرادی که قصد سلطه به آنان را دارد مشروع جلوه کند. درست همانطور که هیچ نظام اقتصادی نمی‌تواند یکپارچه باشد، قدرت دولت نیز هیچگاه تام نیست.

نقش نخست: مدافع مالکیت و بازارها

در نظریه اقتصاد کاپیتالیست، بازار جایی است که مردم می‌توانند در آن آزادانه با یکدیگر داد و ستد کنند. بازار می‌تواند یک مکان واقعی باشد: همچون بازار شهر یا یک بازارچه قدیمی. یا می‌تواند یک شبکه مجازی از خریداران و فروشندگان که در جای-جای جهان پراکنده‌اند.

هر بازاری به گروهی قواعد نیازمند است. این قواعد مشتمل هستند بر اینکه چه چیزهایی قابل داد و ستد هستند؛ چه کسانی مجاز به داد و ستد هستند؛ داد و ستد به چه صورت باید به انجام برسد؛ قیمت‌ها به چه صورت تعیین گردد و غیره.

در اغلب بازارهای کاپیتالیست، یکی از اولین قواعد از این قرار است: شما تنها مجاز به خرید و فروش کالایی هستید که به صورت رسمی / قانونی «مالکیت» آن را داشته یا از اجازه رسمی دارنده حق مالکیت آن برخوردار باشید. اگر مالک هیچ چیز نباشید، بازار جای شما نیست.

قانون مالکیت، نظامی از قواعد است که مشخص می‌کند چه کسی حق استفاده و داد و ستد اجناس را داراست. قانون مالکیت بخشی از نظام قانونی است: نظامی از قواعد که توسط دولت تعیین و اجرا می‌گردند.

به غیر از قواعد قانونی، برخی هنجارها و عرف‌های معمولاً نانوشته نیز بر بازار و حق مالکیت سایه انداخته‌اند. به عنوان نمونه، بازاری چون بازار بورس نیویورک دارای قواعد خاص خود است که مبادله‌گران در صورت تمایل به تجارت در آن بازار، موظف به تبعیت از آن قواعد هستند. این‌ها قوانین دولتی نیستند اما بورس حق دارد در صورتی که افرادی از آن‌ها تخطی نمایند، آنان را محروم نماید. بازارهای «سیاه» یا «خاکستری» یا «غیررسمی» نیز دارای قواعد و اصول خود هستند که معمولاً توسط پلیس دولتی اعمال نمی‌گردند.

نظریه دولت مدرن میان سه شاخه قدرت دولت تمایز قائل می‌شود: قوه مقننه که کار قانون‌گذاری را بر عهده دارد؛ مثلاً مجلس یا کابینه ریاست جمهوری. قوه مجریه که به اعمال قانون نظارت دارد و قوه قضایی که به معنای نظام قضاوت (قضات، وکلا، هیات منصفه، بازجوها) بوده و بر پرونده‌های منفرد رسیدگی می‌کند.

قوه اجرایی از جمله وزرات‌خانه‌ها، پلیس، ارتش، زندان‌ها، مامورین مالیاتی، مرزبانان و افسران رسمی. کار این ماموران دولتی، تحمیل نیروی دولت بر تمامی مردم است. بدان معنا که چه کسانی که رضایت دارند و چه کسانی که رضایت ندارند به یک سان باید فرمانبردار و سرسپرده تمامی قوانین به تمامی باشند. به علاوه نیروهای قراردادی خصوصی از جمله سربازان قراردادی^۱، زندان‌های خصوصی، مامورات حفاظت امنیت و... نیز در این گروه قرار دارند.

اعمال قانون

اجرای قانون به معنای تعهد در یکسان سازی جامعه در پیروی از تصمیمات دولت است. کسانی که از این قوانین تبعیت نکنند مجرم شناخته می‌شوند. این احتمالاً باید روشن باشد. اما نظریه پردازان لیبرال و دیگر حامیان دولت تلاش بسیاری می‌کنند تا با به کارگیری حسن تعبیرها و انتخاب واژگان دلپذیر یا اخبار گزینشی، ما را از خشونت دولت غافل نمایند. پس برای روشن شدن مساله، برخی از اقداماتی که دولت هر لحظه در جهت اطمینان از اعمال قوانین اتخاذ می‌کند به شرح زیر است:

- تنبیه بدنی و خشونت فیزیکی شامل استفاده از باطوم و باطوم برقی، مشت و لگد و شکنجه.
- گاز اشک‌آور، گاز فلفل و دیگر سلاح‌های شیمیایی.
- لگد اسب، آب فشار قوی، شوک، گلوله‌های لاستیکی و اسلحه.
- توپ و تانک، مین‌های زمینی، بمباران هوایی، گازهای فلفل، پهباده‌ها.
- زندان‌ها، سلول‌های انفرادی، کار اجباری، مجازات اعدام (در برخی کشورها).
- شکنجه و آزار رسانی فیزیکی و روانی یا استفاده از داروهای تضعیف‌کننده روان، پیشگیری از خواب، شکنجه با آب و ...

دگرگونی حقوق مالکیت

حق مالکیت در طول تاریخ همیشه در تغییر بوده است

- حق برده داری: اکثر تمدن‌های باستانی برده‌داری را به رسمیت شناخته بودند: انسان‌ها همچون باقی کالاهای قابل مالکیت و خرید و فروش شدن در بازار بودند. حقوق مالکیت بر بردگان به طور رسمی از سال ۱۸۳۳ در سراسر امپراطوری بریتانیا ملغی شد و قوانینی مشابه نیز در فاصله قرن ۱۹ و ۲۰ در سراسر جهان حاکم گشت. با این وجود برخی نظام‌های قانونی هنوز نوعی برده‌داری استیجاری را به رسمیت می‌شناسند: شما قراردادی قابل اجرا را امضا می‌کنید که به سبب آن ناچار خواهید بود وام خود را با انجام دادن کاری مشخص بازپرداخت نمایید. بسیاری از کشورهای دموکراتیک به طرز گسترده‌ای کار اجباری در زندان را به اجرا در می‌آورند. در ایالات متحده، و اکنون در انگلستان، بازار فروش حق استفاده از نیروی کار زندانیان توسط پیمانکاران خصوصی در حال گسترش است.
- امروزه برده‌داری به صورتی دیگر و غیر آشکار و با موافقت طرفین تحت عنوان وام بلند مدت استمرار دارد. فرد مبلغی را به عنوان وام دریافت کرده و برای پرداخت وام خود در طی بیست یا سی یا چهل سال ناچار به کار و پرداخت بدهی خود است.
- حق ارث: اغلب نظام‌های مالکیت محور، نظام‌های موروثی نیز هستند: اعضای خانواده می‌توانند حق مالکیت دارایی‌های خود را پس از مرگ به دیگری تفویض نمایند. این قوانین به حفاظت و تمرکز بخشی به ثروت یاری می‌رسانند. قوانین ارث تعیین می‌کنند که چه کسانی می‌توانند وارث دارایی‌ها باشند برای مثال در نظام نخست‌زادگی^۱ این فرزند ارشد ذکور است که وارث بخش اعظم میراث پدر خواهد بود. حتی برخی دولت‌ها برای کسب درآمد بیشتر مالیاتی بر این حق ارث اعمال می‌کنند.
- حق زمین: قواعد برنامه‌ریزی. در بسیاری از کشورها دولت حق برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری برای چگونگی استفاده از زمین را دارا است. حتی ملاکین زمین نیز باید تصمیمات خود در باب استفاده تجاری یا مسکونی را برای کسب جواز به دولت ارایه نمایند.
- جرم و خسارت: نظام قانونی انگلستان (و نظام‌هایی که از آن ریشه گرفته‌اند همچون ایالات متحده) میان قوانین شهروندی و جزایی تمایز قایل است. مجموعه قوانینی که محدوده مجازها و غیر مجازها را معین می‌کنند. برای مثال در صورتی که در حیاط کسی دیگر وارد شوید، در اصل یک تجاوز مجرمانه مرتکب نشده‌اید بلکه مساله بر سر عدم توافق میان دو «طرف شهروندی» است- شما و صاحب- که باید در دادگاه شهری مورد بررسی قرار گیرد. پلیس تنها زمانی وارد جریان خواهد شد که دادگاه بر علیه شما حکمی صادر کند. اخیراً (سپتامبر ۲۰۱۲) دولت انگلستان این قانون را تغییر داده به طوری که اشغال املاک مسکونی به مثابه تجاوز مجرمانه شناخته می‌شود.
- حقوق معنوی قانون مالکیت معنوی بر حقوق مرتبط بر «دارایی‌های ناملموس» دلالت دارد: موسیقی یا کتاب‌ها، اختراعات و طرح‌ها، نشان‌ها از جمله اسامی شرکت‌ها و نمادهای تجاری. «آیین‌نامه آن»^۲ که در سال ۱۷۰۹ در انگلستان تنظیم شد یکی از اولین قوانین جهان در زمینه حقوق تالیف متون نوشته شده

۱ primogeniture

۲ Statute of Anne

است. سند مونوپولیز^۱ مربوط به سال ۱۶۲۴ نیز یک قانون انحصاری است که حقوق استفاده انحصاری از یک اختراع یا نوآوری را تضمین می‌نماید. دادگاه عالی ایالات متحده در ۱۹۸۰ قانونی مبنی بر انحصار ارگانیزم‌های اصلاح‌شده بیولوژیکی را به تصویب رساند. (پرونده دیاموند و چاکرابارتی^۲)

ساماندهی بازارها

دولت علاوه بر تضمین حقوق مالکیت، میتواند به طور فعال بر تراکنش‌های بازار نظارت کند. دولت‌ها در طول تاریخ از طریق، به عنوان مثال، تحمیل مقررات بر کیفیت اجناس، اعطای جواز کسب به تاجران یا استانداردسازی ابزار توزین یا اندازه‌گیری، بر بازارها نظارت داشته است.

داشتن کنترل بر آنچه می‌تواند به مثابه پول مورد استفاده قرار گیرد یکی از اشکال مهم ساماندهی به حساب می‌آید. برای نمونه، بسیاری از دول قرن نوزدهم به ایجاد حق انحصاری ضرب سکه و چاپ پول روی آوردند. ساماندهی بازارهای تجاری در جایگاه خود بحثی مهم است- در بخش بعد به آن خواهیم پرداخت.

لیبرالیسم

لیبرالیسم یک فلسفه سیاسی است که همراه با کاپیتالیسم رشد کرده است. البته که کاپیتالیسم در همه موارد با لیبرالیسم مطابقت نداد. چین هنوز به طور رسمی مارکسیست است. در اروپا طی دهه ۱۹۳۰، بسیاری از بانکداران و صاحبان صنایع که از دموکراسی لیبرال دفاع می‌کردند به سادگی به فاشیسم و نازیسم گرویدند.

مباحث متفکران اولیه لیبرال از جمله تامس هابز^۳، جان لاک^۴، دیوید هیوم^۵ یا ژان ژاک روسو هنوز نیز مبنای فلسفه سیاسی مستقر امروزی را تشکیل می‌دهد. این نویسندگان به بسط نظریاتی پرداختند که نهادهای پیشین قرون وسطایی فئودالیسم و سلطنت مطلقه را نفی می‌کرد. اینان، در عین حال، ناقد راه انقلابیونی بودند که به تغییراتی رادیکال گرایش داشتند: همچون خیزش‌های دهقانی هلند یا آناباتیست‌های^۶ آلمانی، لولر^۷، دیگرها^۸ و رنترها^۹ انگلیسی یا مبارزان شهری فرانسوی موسوم به سان کولوت‌ها^{۱۰}.

وظایف مهم نظریه لیبرال عبارت بودند از: بسط نظام‌های نوین مالکیت خصوصی؛ مستقرسازی قدرت بازار؛ و ترمیم نقش دولت. لیبرال‌ها مدافع سرسخت حقوق استاندارد مالکیت بودند که در راستای منافع طبقات نوظهور کاپیتالیست و بازرگان بود. نیاز بود که مالکیت از گزند سلاطین و لُردها، از یک طرف، و از گزند رعایا، از طرف دیگر، در امان باشد. لیبرال‌ها قواعد و نهادهای پیشین را که موجب محدودیت برای بازار می‌شد

۱ Monopolies Act

۲ Diamond v. Chakrabarty

۳ Thomas Hobbes

۴ John Locke

۵ David Hume

۶ Anabaptist

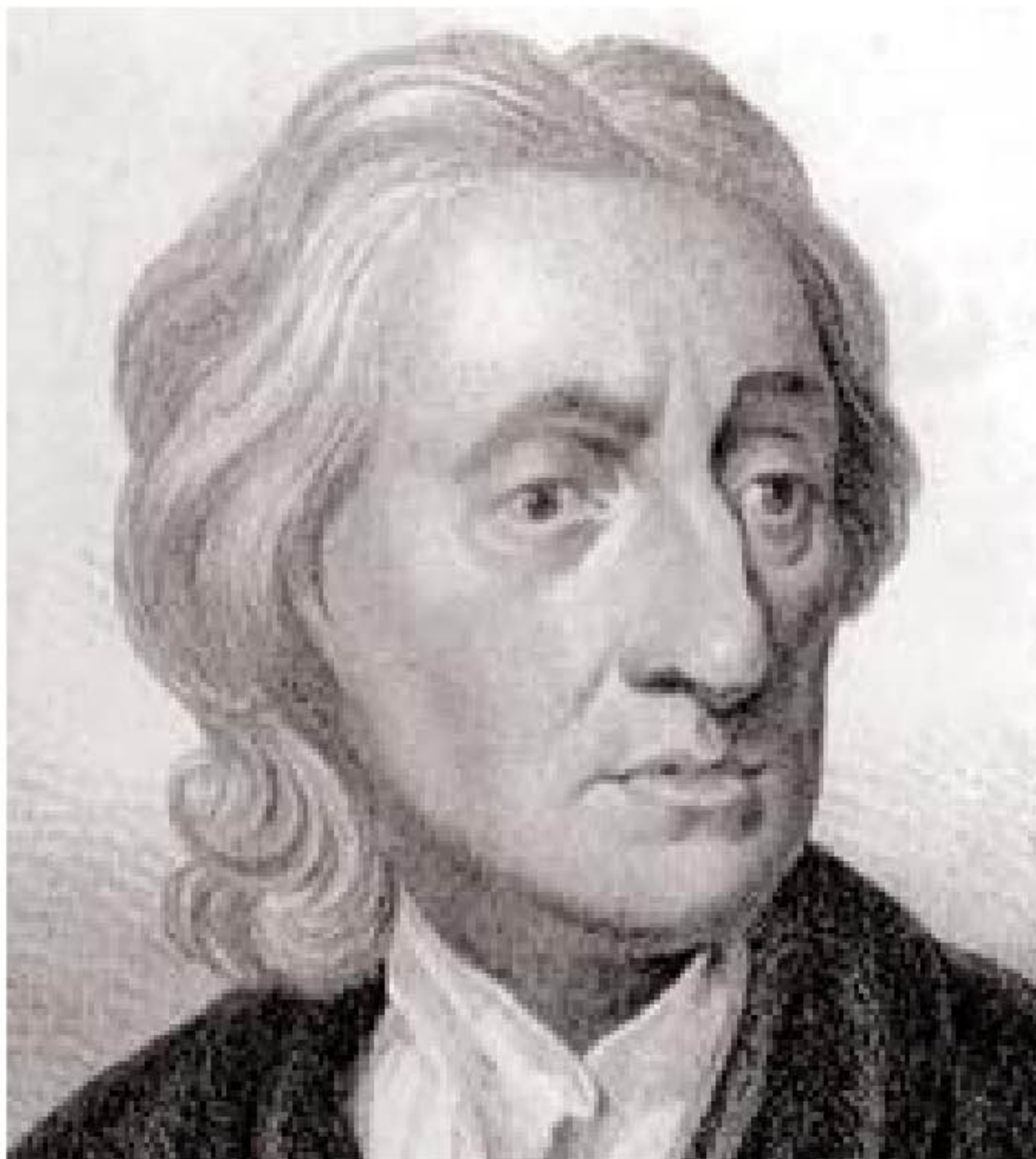
۷ levellers

۸ Diggers

۹ Ranters

۱۰ Sans-Cullots

مورد حمله قرار دادند: از یک سو فساد اشرافیت، مالیات‌ها و نزول‌های فئودالی و انحصار سلطنتی و از سویی دیگر حقوق سنتی اراضی مشترک، توافقات مزد و قیمت و نظام اتحادیه‌های صنفی صنعت‌گران و کارگران.



جان لاک

از نظر جان لاک، فیلسوف انگلیسی، که دستی هم بر دیوانسالاری استعماری انگلیس نوین داشت، مالکیت بر زمین و کالاهای تولید شده، حق کسانی است که با کار خود یا اعمال دسترنج خود چنین ارزش افزوده‌ای را به آن داده‌اند. در نظریه لاک فقط کار است که ارزش را به وجود می‌آورد- ایده‌ای که بعدتر در «نظریه‌های ارزش مبتنی بر کار» توسط دیوید ریکاردو^۱ و کارل مارکس بسط داده شد. آنگونه که استعمارگران از این حق و حتی وظیفه برخوردار بودند که در مراتع شرقی و جنگل‌های وحشی سرخپوستان آمریکایی به بهره

۱ David Ricardo

برداری و تولید بپردازند. کار و صنعت، در کنار حصارکشی (کالایی‌سازی) و مالکیت خصوصی فراهم آورنده ثروت و رفاه هستند. هابز، لاک و بعدها روسو، از این موضوع سخن گفته اند که دولت بر اساس یک «قرارداد اجتماعی» میام فرماندهان و فرمانبرداران توجیه پذیر است. دولت نقش مدافع مالکیت خصوصی، و در نتیجه رفاه، را داراست؛ در مقابل مردم موظف به اطاعت از قوانین آن هستند. با این حال روسو و لاک از این سخن می‌گویند که «مردم» در صورت تشخیص یک دولت «ظالم» که از قدرت خود سوءاستفاده نماید، از حق شورش و براندازی برخوردار هستند.

دیوید هیوم و آدام اسمیت، دوستان و متفکران اصلی جریان «روشنگری اسکاتلندی» معتقد بودند که اگر افراد دنباله‌روی منافع شخصی اقتصادی خود باشند می‌توان به آرامش و رفاه همگانی دست یافت. پیش از آن فلسفه مدافع فضایل اشرافیت، از جمله افتخار، شهامت، یا از خودگذشتگی نجیبانه بود و به «منافع شخصی» به مثابه منشی دون و حقارت‌بار می‌نگریست.

بسیاری از چالش‌های سیاسی قرون هجده و نوزده در اروپا در راستای قد افراشتن یک طبقه کاپیتالیستی نوین بود: بورژوازی. در انقلاب شکوهمند ۱۶۸۸، کاپیتالیست‌های انگلیسی مدافع و همراه خلع شاه جیمز دوم^۱ پادشاه کاتولیک و جایگزین کردن ویلیام سوم^۲ پادشاه هلندی پایبند به مذهب پروتستان و بازار-دوست بودند. دولت جدید که از اکثریت جناح «ویگ»^۳ ها تشکیل شده بود، هویت خود را بر خلاف امتیاز نجیب‌زادگی جناح «توری»^۴ بر اساس یک رژیم مالکیت جدید بنا کرد. در جریان انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه و نبرد اصلاحات در انگلستان طی قرن نوزدهم، طبقه نوین از این هم فراتر رفته و کمر به براندازی تمام و کمال دولت اشراف بست. در بستر «دموکراسی‌های پارلمانی» جدید، تمامی صاحبان املاک از توانایی سهم‌خواهی در قدرت دولت برخوردار بودند.

تولد خونین کاپیتالیسم - یک تاریخ پنهان

گسترش سرمایه‌داری تنها راه ممکن برای خروج از وضعیت فئودالی قرون پیشین نبود. در سراسر اروپا، جنبش‌های کمونالیست اجتماعی و خیزش‌ها بر ضد فئودالیسم نوید یک جامعه برابری خواه نوین، مبتنی بر عدالت اجتماعی و مشارکت عمومی می‌داد. یکی از اولین نشانه‌های سترگ اعتراض تحت نام «خیزش دهقانان» در آلمان با سرکوب مواجه شد. صدها هزار دهقان معترض سرکوب و قتل عام شدند... با چنین سرکوب وحشتناکی که با جادوگرسوزی و نتایج توسعه استعماری نیز همراه شده بود، روند انقلابی در اروپا با توقف مواجه شد. قدرت نظامی البته برای پیشگیری از بحران فئودالیسم کفایت نمی‌کرد... در واکنش به همین بحران بود که طبقه حاکم اروپا دست به یک تهاجم جهانی زد که طی سه قرن تاریخ جهان را دستخوش دگرگونی کرد. تغییری که مبتنی بر زیرساخت‌های نظام جهانی کاپیتالیسم، در تلاشی بی‌وقفه به بهره‌برداری از منابع جدید ثروت، توسعه پایه‌های اقتصادی و تصاحب کارگران جدید تحت فرمان خود منجر گشت. از: سیلویا فدریچی: کالیبان و جادوگر^۵

۱ KingJames II

۲ William III

۳ Whigs

۴ Tory

۵ Silvia Federerici , Caliban and the Witch



یک جادوگر سوار بر یک بز ردی از آتش بر جا می‌گذارد.

نقش ۲: اختصاصی سازی اصلی

قواعد مالکیت مدام در تغییرند. بدین سبب که تحت نظام کاپیتالیسم، دولت نه تنها اجرا کننده قوانین جاری مالکیت است بلکه به شکلی مستمر در تلاش برای گسترش محدوده‌های مالکیت، به هدف ایجاد بازارهای تازه و کالاهای نو برای حفظ روند رشد ثروت و قدرت است. در مراحل اولیه کاپیتالیسم اروپایی، ارتش‌های ملی برای اجرای برخی تغییرات مهم در مناسبات قدرت که راه را برای شکوفایی کاپیتالیسم باز می‌کرد تشکیل گشتند:

حصارکشی: تصاحب زمین و اعمال مالکیت بر زمین مشترک. در انگلستان این مساله به دو شکل دنبال شد: الغای نظام «زمین‌های آزاد» که شامل زمین‌های بی‌صاحبی بودند که دهقانان در نوارهای کوچکی از آن به کشت مایحتاج خود می‌پرداختند؛ و خصوصی‌سازی و حصارکشی زمین‌های «اشتراکی» که اهالی دهکده در آن حق شکار، چراندن دام‌ها، جمع‌آوری میوه و ... را داشتند. حصارکشی‌ها اغلب کار زمین‌داران محلی بود؛ اما این دولت بود که آنان را با مجموعه‌ای از «سندهای حصارکشی» پشتیبانی می‌کرد. قوانینی جدید که از قرن ۱۵ تا ۱۹ به تصویب رسیدند. دهقانان رفته رفته دست به قیام و نارضایتی در قالب شورش‌های محلی و جنگ‌های دهقانی زدند و دولت پاسخ آنان را با نیروی‌های مسلح داد.



پرچین‌های کهنه کاشته شده برای محصور کردن زمین‌ها تحت قانون پارلمانی حصار کشی در سال ۱۷۶۸

استعمار: بزرگترین نمونه‌های حصارکشی و تصاحب را می‌توان در مستعمره‌ها یافت. مستعمره‌سازی آمریکای لاتین راه‌گشای این جریان بود که به طور مستقیم توسط ارتش‌های اعزامی از سوی پادشاهان اسپانیا و پرتغال انجام گرفته و منجر به نسل‌کشی میلیون‌ها تن از این مردمان شد. در مستعمره‌سازی‌های بعدی، این قدرت‌های شرکتی و دولتی بودند که دست به دست هم کار می‌کردند. کمپانی هند شرقی ابتدا صرفاً شرکتی تجاری برای فروش اجناس انگلیسی در هندوستان و خرید مواد خام هندی برای انگلستان بود اما پس از مدتی قدرت دولتی را از چنگ حکمرانان محلی ربود. هندوستان در ۱۸۵۸، بعد از سرکوب شدید قیام بزرگ ۱۸۵۷، رسماً به مستعمره دولت فخیمه انگلستان مبدل شد.

مالکیت بر جسم ما. حصارکشی، دست صدها هزار انسان را از زمین کوتاه کرد و آنان را محتاج به کارخانجات تازه و نیروگاه‌های انقلاب صنعتی، معادن و مزارع ساخت. مردمان بومی در کلونی‌ها به طور انبوه به بردگی گرفته شدند. اروپایی‌ها به کارگران مزدی مبدل گشتند و به ساعت و مزد بخور-نمیر وابسته شدند. «این روند مستلزم تبدیل بدن به ماشین کار و تغییر معنای زن به مثابه بازتولیدکننده نیروی کار شد» (فدریچی ص. ۶۳)

باری دیگر مقاومت با سرکوب مواجه شد، چرا که دولت از ارتش برای سرکوب کردن قیام‌های بردگان و کارگران بهره گرفت. فدریچی معتقد است که جادوگرکشی‌های قرون شانزدهم و هفدهم در واقع حمله‌ای به زنان و نقش پیشا سرمایه‌دارانه آنان در مجامع روستایی - برای ریشه کن کردن کلیت شکل وجودی- بود که قدرت سیاسی را مورد تهدید قرار می‌داد.

نبرد ادامه دارد

حصارکشی، استعمار. دیگر اشکال کالایی شدن در سراسر تاریخ کاپیتالیسم ادامه داشته است. اغلب الگویی مشابه اتفاق می‌افتد: کاپیتالیست‌های محلی یا زمین‌داران شروع به ادعای افزایش حقوق مالکیت می‌کنند؛ شورشی انسانی است که از او سلب مالکیت شده و دربه‌در است؛ اگر صاحبان املاک آنقدر مقتدر نباشند که از پس مقاومت بر آیند یا قلدرهایی را اجیر می‌کنند یا از کمک دولت برخوردار می‌شوند.



انقلابیون لودیت در پوشش زنانه

- انگلستان، ۱۵۴۹. قیام کت^۱. یک ارتش دهقانی متشکل از ۱۶۰۰۰ مبارز حصارها را شکستند، ارتش دولتی را شکست دادند و نوروویچ^۲ را تصاحب کردند. اولین خواسته آنان این بود که «دیگر کسی قصد حصارکشی نداشته باشد». در نهایت مورد سرکوب قرار گرفته و ۳۵۰۰ نفر از آنان کشته شدند.
- چیپاس، مکزیک، ۱۹۹۴. قیام زاپاتیستا حدود ۳۰۰۰ نفر مبارز بومی در اول ژانویه دست به یک شورش زده و کنترل بیشتر شهرهای اصلی چیپاس را به دست گرفتند و روستاها را به «کاراکول»^۳های خودگردان مبدل ساختند. برنامه آنها شامل حقوق اشتراکی بر زمینهای روستایی و الغای قرارداد تجارت آزاد آمریکای شمالی (نافتا)^۴ بود که به طرزی فاجعه آمیز دسترسی بازار آزاد کاپیتالیسم جهانی را به مکزیک باز کرده بود. بر علیه حصارکشی و کالایی شدن، نبردهای بسیاری در گرفته است. آنچه امروز می تواند مایه عبرت ما باشد چیست؟

۱ Kett's Rebellion

۲ Norwich

۳ Caracoles

۴ NAFTA

شوگ درمانی

بر طبق نظر ناثومی کلاین^۱ در کتاب «دکترین شوگ» دولت‌های مدرن به طور سیستماتیک از شوک‌ها برای بازمهندسی جوامع بهره می‌گیرند به طوری که مردم سردرگم تر از آن می‌شوند که فرصت مقاومت در برابر آن‌ها پیدا کنند. مهم نیست که این شوک‌ها از کجا القا شوند. بعضی مثل جنگ‌ها توسط خود دولت‌ها طرح ریزی می‌شوند: پس از اشغال عراق، شرکت‌هایی همچون هالیبرتون^۲ و بلک‌واتر^۳ نزدیک به رژیم بوش، به سرعت برای تنظیم قراردادهای مبنی بر ایجاد زیرساخت‌ها، دستگاه امنیتی و ایجاد شرکت‌های نفتی خصوصی هجوم آوردند. اما حملات تروریستی از قبیل رخداد نوزدهم سپتامبر یا بحران‌های طبیعی از جمله طوفان کاترینا نیز همان کارایی را دارند. پس از نوزدهم سپتامبر درآمد هنگفتی از قبال صنعت امنیت به جیب زده شده. همانطور که از قبال بازسازی‌ها و نوسازی‌های «نیو اورلئان» پس از طوفان.



تمبر پستی رایش سوم آلمان برای بزرگداشت برنامه ساخت اتوبان

بحران اقتصادی در اروپا، به بهانه حفاظت از ملت در برابر سقوط اقتصادی، موجب تعجیل در باز پس‌گیری معوقات بانکی، بسته‌های ریاضتی و خصوصی‌سازی‌ها شد. تمامی این تغییرات به سود شرکت‌ها و بانک‌هایی است که خود عامل دسته اول این بحران‌ها هستند. به گفته کلاین زمانی که مردم درگیر گنجی و سرگشتگی در اخبار بحران هستند به سهولت بیشتری هر گونه تصمیمات فوری دولتی را می‌پذیرند.

۱ Naomi Klein

۲ Halliburton

۳ Blackwater

نقش ۳: تولید کننده و مصرف کننده آخرین منابع

دولت، در نظریه کلاسیک لیبرال، موظف است که در پس زمینه باقی بماند و نقش تعریف و حفاظت از قوانین و نهادهایی را ایفا نماید که کاپیتالیسم بر آنها متکی است. شرکت‌ها خصوصی و افراد هستند که تولید و تجارت را انجام می‌دهند. در واقعیت، اینگونه نیست: خود دولت‌ها هستند که تولیدکننده اصلی، مصرف کننده اصلی و تجارت کننده اصلی‌اند.

مجموعه تسلیحاتی-صنعتی

در سال ۱۹۶۱، آیزنهاور رئیس جمهور ایالات متحده از اصطلاح «مجموعه تسلیحاتی صنعتی»^۱ استفاده کرد که ترکیبی از یک «استقرار تسلیحاتی عظیم و یک صنعت سلاح سازی بزرگ» بود. در ۲۰۰۹ دولت ایالات متحده مبلغ ۷۱۲ میلیارد دلار صرف «دفاع» کرد که معادل ۵٪ تولید ناخالص ملی ایالات متحده است. دولت‌های جهان جمعاً مبلغ ۱۵۳۱ تریلیون دلار صرف تسلیحات دفاعی کرده‌اند (منبع: SIPRI)

همانطور که در فصل دوم بحث شد، صرف مخارج هنگفت نظامی مسأله تازه‌ای نیست. از ابتدای کاپیتالیسم، قدرت‌های پیشرو برای دفاع از منافع اقتصادی خویش به تشکیل قدرت نظامی اقدام کرده‌اند. مخارج نظامی، در عین حال، موجب فعال سازی اقتصاد و تشویق صنایع گشته و نقشی کلید را در نوآوری‌های تجاری از جمله اوراق قرضه و سهام ایفا می‌کند.

نیودیل^۲ و کاپیتالیسم جنگ

در دهه ۱۹۳۰، جان مینارد کینز دولت را موظف دانست که باید از طریق استخدام کارگران بیکار در مشاغلی از جمله راه سازی، با مشکل بیکاری برخورد نماید. نقش سیاست‌های «کینزی» از جمله نیودیل در امریکا، یا صنعتی سازی انبوه و پروژه‌های زیرساختی در آلمان نازی‌ها در پایان دادن به رکود بزرگ بسیار با اهمیت بود. وقتی بازارهای تجاری ساقط شده و شرکت‌ها دیگر توان گرفتن فاینانس برای تولید را نداشتند، این دولت بود که توانست به مسأله ورود کند. مزدهایی که از سوی طرح دولتی پرداخت می‌شد، تاثیر «گلوله برفی» داشته، موجب برانگیزش تقاضای تازه برای صنایع خصوصی نیز می‌شد. دولت‌ها، برای پیشبرد طرح‌ها، ناچار به استقراض یا افزایش مالیات‌ها بودند اما نتیجه بلند مدت آن برای اقتصاد به هزینه‌های آن می‌چربید.

اما آیا این راه‌ها و راه‌آهن‌ها بودند که اقتصاد دهه ۱۹۳۰ را حفظ کردند، یا تانک‌ها و تسلیحات؟ مطابق نظریه «کینزیانیزم نظامی»^۳، آنچه به واقع پایان رکود بزرگ را باعث شد همانا صرف هزینه تسلیحاتی توسط دولت بود. به علاوه که با تجدید نیرو و سربازگیری انبوه، مشکل بیکاری نیز (به طور کلی) ریشه کن شد.

دولت رفاه

پس از جنگ دوم جهانی، بیشتر کشورهای کاپیتالیست توسعه یافته به ایجاد «دولت رفاه» روی آوردند. دولت‌ها نقش فراهم آورنده شبکه تامین اجتماعی و سطح پایه سلامت جامعه، مسکن، آموزش، بازنشستگی،

۱ MIC

۲ New Deal

۳ Military Keynesianism

خدمات برای بیکاران و غیره را بر عهده گرفتند. پیش‌تر هم سطحی از «بیمه اجتماعی» موجود بود: دولت دست‌راستی آلمان در زمان بیسمارک^۱، در دهه ۱۸۸۰، مبدع طرح‌های سلامت و بازنشستگی عمومی بود. اما این نظام‌ها به طور انبوه در دهه ۱۹۴۰ گسترش یافتند. اکنون اغلب کشورهای اروپایی دست کم یک چهارم درآمد ملی خود را صرف برنامه‌های رفاه دولت-محور می‌نمایند.

دولت رفاه را می‌توان به منزله بخشی از یک «توافق تاریخی» دانست که موجب پایان بخشی به نبرد طبقاتی در کشورهای ثروتمند گشت. پس از پایان جنگ جهانی اول، میلیون‌ها سرباز آموزش دیده برای جنگ، به خانه‌هایشان برگشته و با مشکل بیکاری و خرابی روبرو گشتند. انقلابات، نه تنها در روسیه (۱۹۱۷)، که در بسیاری از کشورهای آغازیدن گرفت. [اما] پس از جنگ جهانی دوم، دولتهای غربی دیگر اجازه بروز چنین خطری را ندادند. در سرتاسر سرزمین‌های اصلی اروپایی، نظام رفاه نوین، با پشتوانه طرح آمریکایی مارشال^۲ پایه‌گذاری گشتند. این برنامه عظیم ایالات متحده برای پشتیبانی از طرح رفاه در این کشورها به طور اخص در جهت جلوگیری از گسترش کمونیسم بود.

جدول ۴.۱ هزینه‌های رفاهی و نظامی، کشورهای توسعه یافته (درصد از GDP)						
دولت رفاه	دولت رفاه	دولت رفاه	دولت رفاه	ارتش	ارتش	ارتش
۲۰۰۱	۲۰۰۹	۲۰۱۳	۲۰۰۱	۲۰۰۹	۲۰۱۳	۲۰۱۳
بریتانیا	۱۹.۴	۲۳.۹	۲۲.۵	۲.۴	۲.۷	۲.۳
ایالات متحده	۱۵.۳	۱۸.۵	۱۸.۶	۳.۱	۴.۷	۳.۸
فرانسه	۲۷.۷	۳۱.۵	۳۲	۲.۵	۲.۵	۲.۲
آلمان	۲۶.۷	۲۷.۶	۲۵.۶	۱.۴	۱.۴	۱.۴
سوئد	۲۸.۷	۲۹.۴	۲۸.۲	۱.۸	۱.۲	۱.۲
یونان	۲۰.۶	۲۴.۴	۲۴.۳	۳.۴	۳.۲	۲.۴
منبع: او.ای.سی.دی و سیپری						

جدول ۴.۲ بخش‌های اصلی سرمایه‌گذاری در دولت رفاه در بریتانیا (ارقام بر اساس درصد از GDP)			
۲۰۰۰	۲۰۰۷	۲۰۱۱	
بهداشت	%۵.۴	%۶.۷	%۷.۷
سالمندی (بازنشستگی، مراقبت)	%۵.۴	%۵.۶	%۶.۱
خانواده (کمک هزینه کودک، نگهداری کودک، غیره)	%۲.۷	%۳.۳	%۴.۰
از کار افتادگی	%۲.۴	%۲.۵	%۲.۵
مسکن	%۱.۴	%۱.۱	%۱.۵
بیکاری	%۰.۳	%۰.۲	%۰.۴

۱ Bismarck

۲ Marshal Plan

برون سپاری

از دهه ۱۹۷۰ حکومت‌های "نئولیبرال" غربی تلاش کرده‌اند تا دولت رفاه را کوچک کنند. "تدابیر ریاضتی" جدید ناشی از بحران‌های اقتصادی اخیر، جدیدترین حرکت در این مسیر است. اما در حقیقت هزینه کردن حکومت برای دولت رفاه در حال کوچک شدن نیست. بلکه تنها، قسمت بیشتری از این پول به سمت شرکت‌های خصوصی سرازیر شده است. توسط برون‌سپاری، دولت به طور مستقیم خدمات دولت رفاه را مدیریت نمی‌کند. به جای آن دولت پول را به پیمانکاران خصوصی می‌پردازد تا همه چیز از زندان‌ها تا بازنشستگی را مدیریت کنند. سیاست‌مداران و کارپردازان اغلب روابط نزدیکی با شرکت‌های موفق در ازای مشاوره‌های ارزشمند یا پست‌های سازمانی دارند.

چند مثال: بازنشستگی‌های خصوصی (G4S)، بیمارستان‌های خصوصی (PFI)، مدیریت بازنشستگی خصوصی. شرکت‌هایی که سیستم‌های بهره را مدیریت می‌کنند، و غیره. کسب و کار تبدیل به صنعت "امنیت" و "ضد تروریسم" می‌شود. بعضی شرکت‌ها متخصص برون‌سپاری برای دولت هستند. مانند شرکت بریتانیایی سرکو،^۱ که همه امور از جابجایی زندانی تا آشپزخانه‌های مدارس تا خط راه‌آهن داکلندز لایت^۲ را اداره می‌کند.

کمک‌های مالی

نقش مهم دولت در حمایت از سرمایه در زمان دشواری زمانی بسیار واضح می‌شود که نگاهی به نجات سرمایه‌ها در بحران اخیر بیاندازیم. در پی بحران مالی سال ۲۰۰۸ دولت ایالات متحده حدود سه تریلیون دلار به عنوان کمک مالی به بانک‌ها و شرکت‌هایی که از بحران آسیب دیده بودند پرداخت کرد. این مبلغ تقریباً معادل ۲۰٪ از تولید ناخالص داخلی ایالات متحده است.

کمک‌های مالی ایالات متحده پس از بحران سال ۲۰۰۸ (پول پرداخت شده یا وام داده شده):

۱۲۷ میلیارد دلار	کمک مالی به ای.آی.جی. ^۳
۱۶۸ میلیارد دلار	قانون تحریک اقتصادی سال ۲۰۰۸
۳۵۸ میلیارد دلار	قانون بازسازی اقتصادی سال ۲۰۰۹ (دومین بسته تحریک اقتصادی)
۷۷۶ میلیارد دلار	خرید اوراق قرضه وثیقه‌های وام
۲۹۵ میلیارد دلار	خرید اوراق قرضه دولتی
۷۸ میلیارد دلار	حمایت از تولید کنندگان خودرو
۲۶.۳ میلیارد دلار	نجات مالی بیر. استرنز ^۴
۱۱۰.۶ میلیارد دلار	نجات مالی مک. اند. فنی. می. ^۵
۴۵.۴ میلیارد دلار	خرید و در اختیار گرفتن بانک‌های کوچک

۱ Serco

۲ Docklands Light Railway

۳ AIG

۴ Bear Sterns

۵ Fannie Mae



کاریکاتور جان مینارد کینز، ۱۹۳۴

از نئوکینزینیسم تا نئولیبرالیسم

پس از جنگ جهانی دوم اغلب اقتصادهای کاپیتالیستی در راستای آنچه که "توافق کینزی"^۱ نامیده می‌شد (نامگذاری به نام اقتصاددان نئولیبرال بریتانیایی جان مینارد کینز)^۲ مدیریت می‌شدند. حکومت‌ها بازارها را به دقت تنظیم کرده تا آنها را به آسانی مدیریت کنند. آنها از سیاست‌های مالیاتی (مانند مالیات و هزینه) برای بالا بردن تقاضای مصرفی استفاده کردند. جریان بین‌المللی سرمایه با یک معماری مالی جهانی تثبیت شد. سیستم برتون-وودز^۳ نرخ‌های مبادله ارزی را تا سال ۱۹۷۱ تثبیت کرد. موسساتی مانند بانک جهانی^۴ و صندوق بین‌المللی پول^۵ به عنوان پلیس مالی بین‌المللی عمل می‌کردند. بیست سال پس از مرگ کینز، این سیستم کاملاً تثبیت شده و پا بر جا به نظر می‌رسید. در سال ۱۹۶۵ مجله تایم روی جلد مشهوری با تیتر "اکنون ما همگی کینزین هستیم" منتشر کرد، و رشد اقتصادی بدون رقیب و مطمئن را جشن گرفت. این تیتر یک نقل قول اشتباه از میلتون فریدمن^۶، استاد اقتصاد در دانشگاه شیکاگو بود. در دو شماره بعدتر این مجله نامه‌ای از فریدمن را منتشر کرد که در آن به نقل قول اشتباه و بدون ربط از طرف او اعتراض کرده بود. در طول یک دهه، کینزینیسم از میان رفته بود و فریدمن پیامبر حاکم بر اقتصاد جدید و دست راستی "نئولیبرال" بود.

۱ Keynesian consensus

۲ John Maynard Keynes

۳ Bretton Woods

۴ World Bank

۵ IMF

۶ Milton Friedman

چیزی که اتفاق افتاد پایان دوره "رشد اقتصادی" پساجنگ، یا دو دهه رشد اقتصادی پیاپی بود. در سال ۱۹۷۱ ایالات متحده، که از بدهی‌هایش به ویتنام زمینگیر شده بود، دلار را از پیمان برتون‌وودز بیرون کشید، و سیستم جهانی پولی را در هم شکست. در ماه اکتبر سال ۱۹۷۳ سازمان صادر کند نفت اوپک قیمت نفت را چهار برابر کرد (اولین شوک از شوک‌های نفتی دهه ۱۹۷۰). بازارهای سهام سقوط کردند، و باعث رکود شدند. در خلال دهه ۱۹۷۰ سیاست‌های کینزی در بیرون کشیدن اقتصادها از رکود تورمی (ترکیبی از رکود تولید و تورم) ناکام بود. این ناکامی راه را برای مکتب جدید که به خوبی در راستای منافع شرکت‌های بزرگ بود هموار کرد.

بهترین اصطلاح برای این مکتب "نئولیبرالیسم" است. در اساس، نئولیبرالیسم باز گرداندن زمان به دهه ۱۹۲۰ است. دولت باید از مالکیت خصوصی محافظت کرده، اما دخالت یا تنظیم بیش از حد نکند. بازارها در صورتیکه به حال خود رها شوند، به آسانی خود را مدیریت می‌کنند. اما برای بازگشت به رقابت "طبیعی"، دولت در ابتدا باید راهی برای از میان برداشتن ناهمواری‌هایی که به اقتصاد آسیب می‌زنند باشد. خدمات دولتی باید خصوصی‌سازی شوند. مقررات مالی از میان برداشته شوند. اتحادیه‌های کارگری سرکوب شوند. سیاست حمایت از صنعت در کشورهای جهان سوم از بین رفته و با توافقنامه‌های تجارت آزاد جایگزین شوند.

حکومت نظامی آگوستو پینوشه^۱ در شیلی اولین آزمایش بزرگ نئولیبرال بود. فریدمن برای دادن مشورت به شیلی پرواز کرد، و وزارت اقتصاد توسط شاگردان او (شیکاگو بویز^۲) مدیریت شد. در سال ۱۹۷۹ مارگارت تاچر^۳ برنامه اقتصادی نئولیبرال را در بریتانیا اعلام کرد. در سال ۱۹۸۱ اقتصاد ریگانی^۴ در ایالات متحده به قدرت رسید. در طول دو دهه بعدی سیاست نئولیبرال سنت اقتصادی جدید شد. آنها همگی اکنون نئولیبرال بودند.

نقش ۴: تولید رضایت

کمی شبیه به داستان‌های پریان (فقط نه به آن اندازه دلپذیر)، کاپیتالیسم و دولت تنها تا زمانی دوام دارند که مردم به آنها باور دارند. مالکیت خصوصی، بازارها و مابقی، سیستم‌های قوانین و قراردادهایی هستند که ما باید آنها را یاد گرفته و بپذیریم. حتی اگر قدرت دولت از لوله تفنگ بیرون نیاید. حتی قوی‌ترین و وحشیانه‌ترین ظلم‌ها می‌تواند سرنگون شود، اگر مردم دیگر به قدرت آنها باور نداشته باشند.

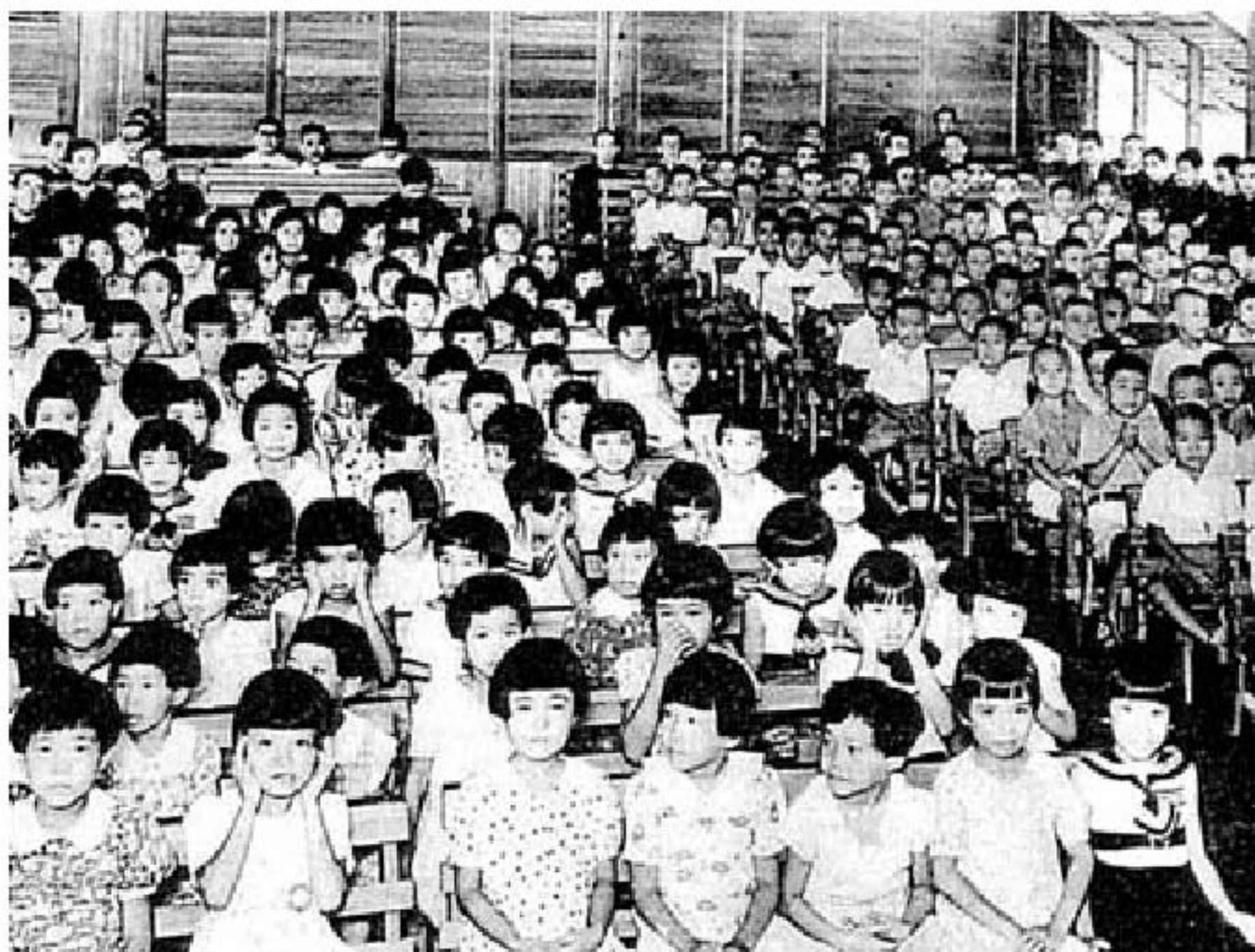
زمانی که ما به عنوان کودک در جوامع کاپیتالیست رشد می‌کنیم، تمامی قوانین را یاد می‌گیریم. چگونگی کارکرد پول، چگونگی خرید و فروش چیزها، وغیره. ما یاد می‌گیریم که دولت از ما محافظت کرده و از ما دفاع می‌کند. یاد می‌گیریم عاشق کشور خود باشیم. تاریخ حاکمان خوب و بزرگ (و همچنین تعداد کمی از حاکمان بد) را یاد می‌گیریم. آموزش می‌بینیم که اجناس مصرفی ما را خوشحال می‌کنند و کار ما را آزاد می‌کند. (در فصل ۶ به این نکات بیشتر خواهیم پرداخت).

۱ Augusto Pinochet

۲ Chicago Boys

۳ Margaret Thatcher

۴ Reaganomics



کلاس درس ژاپنی در ۱۹۳۰

ارقام پرداختی به دولت رفاه فقط شامل یک چیز نمی‌شود: خرج کردن برای آموزش عمومی. دولت‌های صنعتی مدرن بین ۵ تا ۱۰ درصد از تولید ناخالص ملی را برای سیستم‌های آموزشی هزینه می‌کنند. سیاست‌مداران نئولیبرال اغلب برون‌سپاری آموزش به شرکت‌هایی خصوصی را توصیه می‌کنند. یا باز گرداندن آموزش به موسسات مذهبی، که در گذشته گرداندن مدارس اغلب بر عهده آنها بود. اما به ندرت توصیه به از میان برداشتن کامل سیستم آموزشی می‌کنند. کارگر-مصرف‌کننده‌های مدرن نیاز دارند تا تربیت بشوند.

فصل ۵. بحران

قول‌های شکسته. عکس از جان فکتر^۱

چگونه بحران اعتباری رخ داد؟

بحران اعتبارات با حباب مسکن ایالات متحده و رهن‌های «درجه دو»^۲ آغاز شد. بین سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۶، قیمت مسکن در ایالات متحده ۶۰ درصد بیش از تورم افزایش یافت. وسوسه بزرگ بازار مسکن: به محض این که صاحب مسکن بشوی، می‌توانی با خیال راحت بنشینی و شاهد پرواز قیمت ملک باشی. درآمدی از هیچ. وارد شدن به این محیط هم دشوار نبود: شرکت‌های مشاوره و موسسات واسطه برای ارائه وام مسکن از یکدیگر سبقت می‌گرفتند، بدون این که به درآمد یا سابقه اعتباری شما توجهی کنند. بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۵، کل بدهی رهنی ایالات متحده ۷۵ درصد افزایش پیدا کرد. تا سال ۲۰۰۷، رونق بازار مسکن تا ۸ تریلیون دلار «ثروت» ظاهراً جدیدی برای مالکان مسکن در ایالات متحده ایجاد کرد.

حباب مسکن بزرگ‌ترین بخش از پدیده‌ای کلی‌تر بود: حباب بدهی. حباب بدهی همراه با رشدی عظیم در بازارهای مالی و مخصوصاً با خطوط مقدم جدیدی به نام «اوراق بهادار» و «اوراق مشتقه» رخ داد (فصل ۲ را ببینید). نرخ بهره برای وام‌گیرندگان پایین بود و سود عظیمی هم نصیب بانک‌دارانی می‌شد که هر هفته انواع جدیدی از اوراق قرضه و مشتقه را ابداع می‌کردند و به سرمایه‌گذاران سرتاسر جهان می‌فروختند. دارایی‌های مالی ایالات متحده از ۴۸ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۰، به ۱۹۴ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۷ رسید.

۱ John Fekner

۲ Subprime

یکی از عوامل موثر در حباب بدهی و مالی، نرخ‌های پایین بهره بود. در سال ۲۰۰۳، نرخ بهره اصلی در ایالات متحده که توسط ذخیره فدرال (بانک مرکزی ایالات متحده) معین شد، فقط ۱ درصد بود، که یعنی وام ارزان برای همه. سپس دوباره شروع به رشد کرد و تا سال ۲۰۰۷ به ۶٫۲۵ درصد رسید. ناگهان بازپرداخت وام‌های مسکن بسیار دشوارتر شد. تاخیر و عدم پرداخت بدهی وام‌گیرندگان، مخصوصاً آن‌هایی که به عنوان «درجه ۲» یا پرخطر طبقه‌بندی می‌شدند، آغاز شد. حباب مسکن ترکید.

پس از آن حباب مالی منفجر شد. نورث‌رن راک^۱ یکی از پنج ارائه‌دهنده بزرگ وام مسکن در انگلستان بود. داستان جالبی دارد: این شرکت ابتدا یک بانک رهنی^۲ بود، یک شرکت تعاونی^۳ که روی کاغذ در مالکیت مشتریان بود (هر چند در واقع توسط آن‌ها کنترل نمی‌شد). سپس در سال ۱۹۹۷ از حالت تعاونی در آمد و به سهامی عام تبدیل شد. از اوراق بهادارسازی برای گسترش سریع استفاده کرد و این اوراق را با پشتوانه ورودی رهن‌های پرداختی به فروش رساند. سپس با همکاری بانک سرمایه‌گذاری لیمن برادرز^۴ ایالات متحده، در سال ۲۰۰۶ به حوزه وام درجه دو وارد شد. در سال ۲۰۰۷، نیاز پیدا کرد که برای تسویه بدهی‌های موجود، دور جدیدی از اوراق بهادار را منتشر کند. اما اکنون دیگر کسی نمی‌خواست اوراق مبتنی بر رهن بخرد. به ناچار بانک انگلستان با یک وام ۳ میلیارد یورویی به کمک آمد. اما این هم برای جلوگیری از اولین بحران بانکداری انگلستان در طی ۱۵۰ سال کافی نبود و در نهایت دولت تمام بدهی‌های بانک را مجموعاً به ارزش حدود ۱۰۰ میلیارد یورو بر عهده گرفت.

نورث‌رن راک فروپاشید، چون دیگر کسی حاضر نبود به شرکتی که در بازار در حال فروپاشی رهن درگیر است، پول بیشتری قرض بدهد. اما اصلاً چه کسی درگیر نبود؟ حتی اگر برخی بانک‌ها و بیمه‌گران خود صادرکننده اسناد رهنی نبودند، باز هم اوراق مبتنی بر رهن (MBS) را خریداری، مبادله و بیمه می‌کردند. بانک سرمایه‌گذاری بیر استیرنز^۵ در مارس ۲۰۰۸ فرو پاشید. سپس در سپتامبر ۲۰۰۸ سقوط دومینووار بقیه هم شروع شد. بانک‌های سرمایه‌گذاری لیمن برادرز، واپو^۶ و مریل لینچ^۷، بزرگترین شرکت بیمه دنیا. تشخیص این که کدام شرکت و در چه حدی «تحت تاثیر» بدهی رهنی قرار می‌گیرد، امکان‌پذیر نبود، بنابراین هیچکس به هیچکس قرضی نمی‌داد: بازار اعتباری دچار «بحران» شده بود.

۴۰۰ سال حباب

الگوی مشابهی از حباب‌ها و ترکیدن‌ها به کرات در تاریخ سرمایه‌داری رخ داده. اینجا فقط به ذکر چند مثال اکتفا می‌شود:

جنون گل لاله (۱۶۳۷). یکی از اولین حباب‌های ثبت شده، مربوط به بازار گل لاله هلند بود. سفته‌بازان و دلالان، پیاز لاله‌های نادر را حتی با استفاده از قراردادهای آتی (اوراق مشتقه زود هنگام) به امید قیمت‌های

۱ Northern Rock

۲ Building Society

۳ Mutual Society

۴ Lehman Brothers

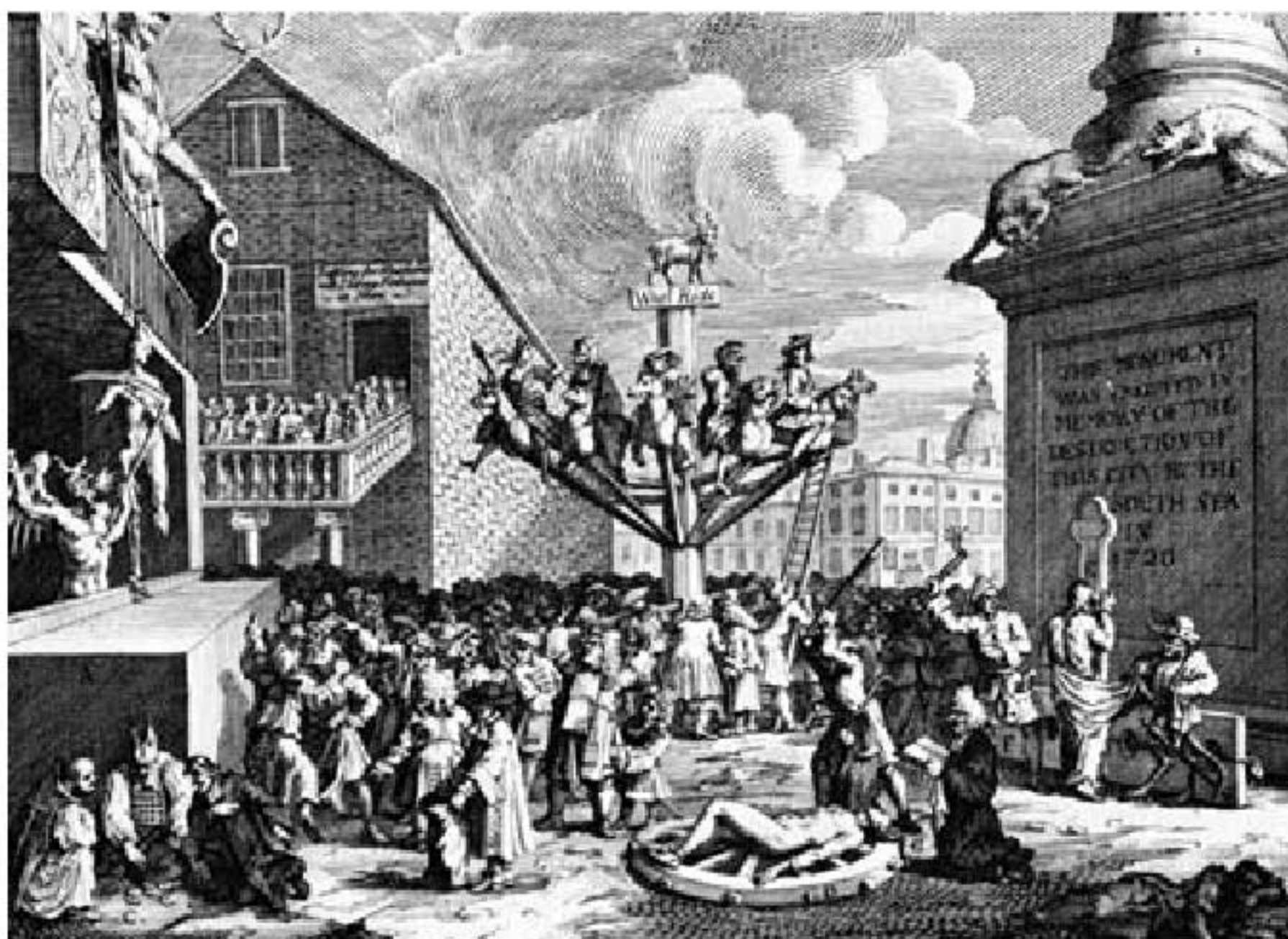
۵ Bear Stearns

۶ Wachovia

۷ Merrill Lynch AIG

صعودی خرید و فروش می‌کردند. پیاذهای تک گاهی حتی با قیمت یک مزرعه کامل معامله می‌شدند، تا این که بازار در سال ۱۶۳۷ فروپاشید.

حباب ساوت سی^۱ (۱۷۲۰). یکی از اولین حباب‌های بازار سهام. کمپانی ساوت سی، یک شرکت بریتانیایی بود که با مدیریت سیاست‌مدارانی برجسته، در اصل برای تجارت با آمریکای جنوبی راه‌اندازی شده بود. در سال ۱۷۱۹، این شرکت توافق کرد تا نیمی از بدهی دولت را بر عهده بگیرد و از طریق انتشار سهام جدید، جذب سرمایه نماید. سهام ساوت سی جنونی در سرمایه‌گذاری ایجاد کرد، به طوری که قیمت سهم از ۱۲۸ یورو در ژانویه ۱۷۲۰، به ۱۰۰۰ یورو در ماه آگوست رسید. بسیاری از سهام‌ها به صورت اقساطی فروخته شدند تا افراد پیش از این که مبلغ سهامشان را پرداخت کنند، بتوانند سرمایه‌گذاری کرده و از افزایش قیمت‌ها سود ببرند. پس از مدتی موعد اقساط فرارسید و موجی از فروش آغاز شد. تا ماه سپتامبر، قیمت سهم تا ۱۵۰ یورو سقوط کرد.



حباب ساوت سی، اثر ویلیام هوگارت^۲

حباب بنگال (۱۷۶۹). حباب و فروپاشی سهام کمپانی هند شرقی و بازار سهام لندن. هراس ۱۷۹۶-۷. فروپاشی مالی در حوزه اقیانوس اطلس در پی ترکیدن حباب تملک زمین در ایالات متحده. «هراس»‌های مالی دیگری هم در ایالات متحده در سال‌های ۱۸۱۸، ۱۸۳۷، ۱۸۵۷، ۱۸۶۹ («جمعه سیاه»)، ۱۸۸۴ و ۱۸۹۶ رخ داد. بانک‌ها ورشکسته شدند، بازارهای سهام سقوط کردند و رکود اقتصادی به دنبال

۱ South Sea

۲ William Hogarth

آن‌ها ایجاد شد. تعدادی از این فروپاشی‌ها در اثر ترس از کمبود ذخیره طلا و نقره در روزهای ایجاد شد که عرضه پول وابسته به طلا بود.

حباب راه‌آهن (۱۸۴۷). در هیاهو و اشتیاق ایجاد شده حول راه‌آهن در انگلستان، با سرمایه‌گذاری طبقه متوسط در صدها پروژه جدید راه‌آهن که هیچوقت به سرانجام نرسیدند، این حباب شکل گرفت. این سقوط به بانکداری و بازارهای سرمایه هم کشیده شد.

«رکود بزرگ» اصلی (۱۸۷۳ تا ۱۸۹۶). پس از پیروزی آلمان در نبرد فرانسه و پروس (۱۸۷۱)، در آلمان و اتریش حبابی در سرمایه‌گذاری شکل گرفت. بورس وین در ماه می ۱۸۷۳ سقوط کرد و بسیاری از بانک‌ها دچار مشکلات اساسی شدند. این بحران در سرتاسر اروپا و بعد به ایالات متحده هم سرایت کرد و به رکودی ۲۰ ساله در اقتصاد جهان انجامید.

سقوط بورس پاریس (۱۸۸۲). سقوط در پی حبابی در سهام بانک یونیون ژنرال^۱.

سقوط بورس نیویورک در ۱۹۰۱ و ۱۹۰۷

سقوط وال استریت در ۱۹۲۹. ایالات متحده در «دهه درخشان ۲۰^۲» خود بود. اقتصاد آمریکا به سرعت در حال شکوفایی بود و طبقات متوسط جدید به تشویق بانک‌های سرمایه‌گذاری مانند بانک نشنال سیتی^۳ (همان Citibank امروزی) دسته دسته برای سرمایه‌گذاری در سهام و اوراق پربازده هجوم می‌آوردند. شاخص داو جونز قیمت سهام از ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۹ پنج برابر شد و در سوم سپتامبر ۱۹۲۹ به عدد ۳۸۱٫۸۷ رسید. ایروینگ فیشر^۴ یکی از اقتصاددانان پیشروی جهان، «ترازی همواره بالا» برای بازار پیش‌بینی کرد. در ۲۴ اکتبر («پنجشنبه سیاه»)، بازار به ناگهان ۱۱ درصد افت کرد. در ۲۸ اکتبر («دوشنبه سیاه»)، ۱۳ درصد دیگر هم نزول کرد. علیرغم بعضی دوره‌های بهبودی، بازار در طی چهار سال بعد نیز به نزول خود ادامه داد و در جولای ۱۹۳۳ به کف قرن بیستم، یعنی ۴۱٫۲۲ واحد رسید.

حباب: سرمایه‌گذاری یا سفته‌بازی؟

بسیار شنیده می‌شود که حباب‌ها و سقوط‌های بازار به گردن سفته‌بازان - همان «صندوق‌های پوشش ریسک» در دنیای امروز - انداخته می‌شود و «سفته‌بازان بازار ارز» مورد حمله سیاستمداران مختلف قرار می‌گیرند: آن‌ها سرمایه‌گذاران «واقعی» یا «جدی» نیستند و فقط برای کسب سود در کوتاه مدت وارد بازار شده‌اند. اما سفته‌بازی دقیقاً چیست؟

جنون گل لاله را به عنوان یک مثال در نظر بگیرید. لاله‌ها ابتدا در قرن ۱۶ از ترکیه وارد و کالایی ارزشمند و لوکس برای اشراف ثروتمند و نخستین نسل‌های بورژواها محسوب می‌شدند. اولین سرمایه‌گذاران گل لاله، در کار پرورش و معامله قلمه‌های گل برای فروش به این خریداران ثروتمند بودند. به قول اقتصاددانان، آن‌ها در حال سرمایه‌گذاری بر «بنیان‌های» کسب و کار گل لاله بودند.

اما وقتی بقیه هم دیدند که قیمت‌ها همچنان بالا می‌رود، سرمایه‌گذاران جدیدی در قامت سفته‌باز وارد

۱ L'Union Generale

۲ Roaring Twenties

۳ National City

۴ Irving Fischer

شدند. آن‌ها مشخصاً به کسب و کار گل لاله علاقه‌ای نداشتند. ممکن بود گل نرگس یا شلغم هم بخرند. مهم این بود که قیمت‌ها رو به رشد بودند و سرمایه‌گذاران جدیدی هم وارد می‌شدند که سرمایه‌گذاری‌های آن‌ها را با قیمت‌های بالاتر می‌خریدند و به آن‌ها سود می‌رساندند.

حباب سفته‌بازی بر اساس اطمینان شکل می‌گیرد. تا زمانی که معتقدید سرمایه‌گذاران جدید همچنان وارد بازار خواهند شد، می‌توانید انتظار سود هم داشته باشید. به این صورت، حباب شبیه فروش هرمی عمل می‌کند: همواره به خریداران بیشتر و بیشتر نیاز است. اما اگر سفته‌بازان کم کم به فکر افت قیمت‌ها بیفتند، آن وقت است که از خریدار به فروشنده تبدیل می‌شوند و تلاش می‌کنند از بازار در اوج خارج گردند. تردید می‌تواند به سرعت پخش شود و هرم را دچار فروپاشی کند.

چگونه می‌توان تشخیص داد که بازار چه زمانی حبابی شده است؟ در سال ۲۰۰۶، تقریباً همه فکر می‌کردند که بازار مسکن ایالات متحده استوار و مطمئن است. اقتصاددانان تئوری‌هایی ارائه می‌دادند تا استدلال کنند که شکوفایی شگفت‌انگیز مسکن، فقط مربوط به سفته‌بازان نیست، بلکه ریشه در «بنیان‌ها»ی حقیقی دارد: مردم عمر بیشتری می‌کنند، در «طبقه متوسط» جای می‌گیرند و فضای بیشتری می‌خواهند و ... اندک کسانی که در این تئوری‌ها شک می‌کردند، دیوانه قلمداد می‌شدند. امروزه سرمایه‌گذاران و بانکدارانی که صنعت سرمایه رهنی جدید را ایجاد کردند «سفته‌باز» نامیده می‌شوند، اما در آن زمان، آن‌ها «پیش‌تازان» و «نوآوران» عصر خود بودند.



گرافیتی: یک اسکناس تریلیون دلاری؟

از سقوط تا رکود: فروپاشی‌های مالی چگونه جهان حقیقی را تحت تأثیر قرار می‌دهند؟

در فصل دوم دیدیم که چگونه بازارهای مالی، سرمایه‌های مالی را از سرمایه‌گذاران به سوی تولیدکنندگان منتقل می‌کنند. بازارهای مالی همان جایی هستند که تصمیمات کلیدی پیرامون این که چه چیزی بتواند به مرحله تولید برسد، گرفته می‌شود. این‌ها فقط مربوط به «سفته‌بازی» نیستند، بلکه تمام سرمایه‌گذاری‌هایی که بر اطمینان متکی‌اند چنین ساز و کاری دارند. در یک بحران مالی، سرمایه‌گذاران معمولاً به جای امنی

می‌گیرند. آن‌ها به سوی آنچه که از نظرشان دارایی‌های کم‌خطر محسوب می‌شود حرکت می‌کنند. مثلاً سرمایه‌گذاری که ترسیده، ممکن است سهام خود را بفروشد و پولش را در یک حساب بانکی سپرده‌گذاری کند. یا در بحرانی شدید، حتی بانک‌ها هم امن به نظر نخواهند رسید و سپرده‌گذاران پس‌انداز خود را از آنجا نیز خارج می‌کنند - که سبب بحران بانکی می‌شود.

از جمله‌ی دارایی‌هایی که به صورت سنتی «امن» محسوب می‌شوند، می‌توان به اوراق خزانه دولتی‌های بزرگ، طلا و سایر اجناسی مانند مواد غذایی اساسی اشاره کرد که حتی در سخت‌ترین اوقات نیز مورد تقاضا هستند. سرمایه‌گذاران تمایل کمتری به سرمایه‌گذاری در شرکت‌ها خواهند داشت، یا فقط در صورت نرخ سود بالا ممکن است به این کار متمایل شوند. شرکت‌هایی که نتوانند تامین مالی کنند، تولید خود را کاهش می‌دهند یا حتی ورشکست می‌شوند و تلاش می‌کنند تا با اقداماتی مانند اخراج کارگران یا کاهش دستمزدها، هزینه‌های خود را کمتر کنند. بیکاری یعنی این که افراد کمتری می‌توانند از پس هزینه‌های کالای مصرفی بر بیایند که خود ضربه بیشتری به اقتصاد می‌زند.

در بحران اعتباری سال ۲۰۰۸، بحران زمانی ضربه حقیقی را وارد کرد که بازار بین بانکی^۱ از رمق افتاد. این بازار جایست که بانک‌ها برای جبران نیازهای کوتاه‌مدت خود نقدینگی به یکدیگر قرض می‌دهند. بانک‌ها نمی‌دانستند که در پس وام‌های بازپرداخت نشده توسط وام‌گیرندگان درجه ۲ و اوراق بهادارسازی سایرین، چه رخ خواهد داد، پس به کلی قرض دادن به همدیگر را متوقف کردند. دولت از ترس بحران فروپاشی بانک‌ها وارد شد تا خود نقش این بازارها را بر عهده بگیرد. در بازار اوراق تجاری هم که شرکت‌ها در آن قرض‌های کوتاه‌مدت می‌گرفتند، بحران مشابهی رخ داد.

آخرین رکود بزرگ

حباب وال‌استریت به درون کاپیتالیسم ایالات متحده پول پمپاژ کرده بود و پس از فروپاشی‌اش، اعتماد سرمایه‌گذاران از بین رفت. از سال ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۲، تولید صنعتی تا ۴۵ درصد کاهش یافت. تا سال ۱۹۳۳، ۱۱۰۰۰ بانک ورشکسته شدند و بیکاری از ۳٪ به ۲۵٪ رسید. حدود دو میلیون نفر بی‌خانمان شدند.

اقتصاددانان پیرامون راهکارهایی که ممکن بود از حاد شدن وضعیت جلوگیری کند نظرات مختلفی دارند. اقتصاددان‌های پول‌گرا (مانیتاریست)^۲ مانند میلتون فریدمن^۳ معتقدند که ذخیره فدرال می‌بایست پول بیشتری چاپ می‌کرد و با کاهش شدید نرخ بهره امکان ادامه قرض بانکی را فراهم می‌کرد (ذخیره فدرال نرخ بهره را بالا نگه داشت تا استاندارد طلا را حفظ کند). طرفداران اقتصاد کینزی^۴ معتقدند که حکومت می‌بایست مستقیماً برای ایجاد شغل و افزایش تولید ورود می‌کرد. سیاست‌های کینزی از سال ۱۹۳۳ در نیودیل^۵ به کار گرفته شد. (فصل ۴ را ببینید)

رکود از ایالات متحده به سرتاسر جهان سرایت کرد. ایالات متحده سرمایه‌گذار مهمی در آلمان، آمریکای لاتین و نقاط مختلف دیگری بود. همچنین بزرگترین تولیدکننده و تاجر جهان محسوب می‌شد. در ژوئن

۱ Interbank lending markets

۲ Monetarist

۳ Milton Friedman

۴ Keynesian

۵ New Deal

۱۹۳۰، قانون عوارض اسموت-هاولی^۱ در ایالات متحده به تصویب رسید که به موجب آن با هدف حمایت از صنعت آمریکا، مالیات شدیدی بر واردات کالاهای خارجی وضع شد. این قانون ضربه بزرگی به کشورهای بود که با ایالات متحده تجارت می‌کردند. بسیاری از آن‌ها با وضع عوارض مشابهی بر واردات کالاهای صادرکنندگان ایالات متحده، مخصوصاً کشاورزان، مقابله به مثل کردند. تجارت جهانی به ناگاه به عصر جدیدی از «حمایت از تولید داخلی» قدم گذاشت.

مشکلات کنش جمعی

بحرانهای مالی در غالب اوقات با مشکلات کنش جمعی^۲ درگیر هستند. یک بغرنج کنش جمعی وضعیت‌ای است که تعدادی از افراد یا گروه‌ها (مثلاً دولت‌ها یا شرکت‌ها) همگی در یک طرح یا راه‌حل بخصوص اشتراک منافع دارند. اما، اگر همگی آنها مستقلاً دست به عمل زده و پیگیر منافع شخصی خود باشند، از دستیابی به آن راه‌حل بخصوص ناتوان خواهند بود. در عین حال که این تعریف کلی کاملاً انتزاعی است، اما مشاهده می‌کنیم که چطور این وضعیت‌های بغرنج در بسیاری از موارد خود را نمایان می‌کنند.

برای مثال، در دوران رکود بزرگ، بهترین طرح برای بسیاری از اقتصادهای ملی این بود که تجارت آزاد جهانی در جریان باشد و در نتیجه بتوانند محصولات‌شان را صادر کنند. ولی حتی از این هم بهتر این است که کشورهای دیگر به خرید صادرات شما ادامه داده اما شما بتوانید ورود محصولات آنها را که برای رقابت با محصولات داخلی شما آمده‌اند متوقف کنید. و این همین کاری است که اولین کشورهای حمایت‌گرا تلاش برای انجام آن داشتند. این دولت‌ها تعرفه‌های واردات را برای حفاظت و حمایت از صنعت داخلی وضع کردند، و در عین حال امید به صادرات به ورای مرزها داشتند. مشکل این بود که آن‌های دیگر هم به تلافی همین روش را به کار بستند. نتیجه کلی به بدترین حالت ممکن پیش آمد و آن توقف تجارت برای همه طرف‌ها بود.

این شکل بخصوص از مشکل کنش جمعی (مساله مفت سواری) نام دارد. هر شخص (در اینجا دولت) به امید این است که همه طرف‌های دیگر به دنبال بهترین برنامه یعنی تجارت آزاد بوده و داد و ستد آزاد داشته باشند. اما در عین حال امید این را نیز دارد که بتواند با استثنا شدن از زیر این برنامه در برود. (از دیگران سواری مفت بگیرد). مشکل اینجاست که همه طرف‌ها همین طور می‌اندیشند. اگر شما به هیچ کدام از طرف‌های دیگر از بابت پایبندی به بهترین طرح یعنی تجارت آزاد اعتماد نداشته باشید، پس چه دلیلی دارد که خودتان از آن پیروی کنید؟ همین منطق در بسیاری از موقعیت‌های اقتصادی دیگر نیز رخ می‌نماید. به طور معمول کاپیتالیست‌ها (یا کارگرها) در مواقعی که حول محور یک کارتل (یا اتحادیه) جمع می‌شوند، عملکرد بهتری دارند، برای مثال، تثبیت قیمت بالاتر (یا دستمزد)، اما برای دستیابی به این هدف آنها باید قادر به اعتماد به یکدیگر بوده و از توافق مابین خود تخطی نکنند.

به طور حتم یک بحران اقتصادی و رکود می‌تواند به عنوان یک مشکل کنش جمعی در نظر گرفته شود. این بهترین برنامه کاپیتالیستی به همگان توصیه می‌کند به تولید ادامه داده و تا زمانی که دیگر تولید کنندگان نیز به تولید ادامه دهند، درآمد کافی برای پرداخت بهای اجناس شرکت شما وجود خواهد داشت. اما آیا شما

۱ Smoot-Hawley Tariff Act

۲ Collective action problems

می‌توانید به شرکت‌های دیگر هم از بابت ادامه تولید اعتماد کنید؟ چه چیز خواهد توانست این اطمینان را به شما بدهد؟

در خارج از حیطه اقتصاد، مردم در بسیاری از موقعیت‌های سخت و دشوار، برنامه‌های مشارکتی و تعاونی را به خوبی مدیریت می‌کنند. توجه کنید که در این مشکلات کنش جمعی، طرف‌های درگیر هریک به دنبال نفع شخصی خود است. به نظر می‌رسد این قبیل مشکلات به طور خاص در بازارها و به طور عام در محیط‌های کاپیتالیستی متداول هستند، جاییکه افراد (و سازمان‌ها) یاد گرفته‌اند که تنها به نفع سود شخصی خود عمل کنند. (برای بیشتر دانستن در اینباره به بخش ۶ نگاه کنید)

علل بحران، روایت لیبرال

در ژانویه ۲۰۰۹ ژوزف استیگلیتز^۱، سرآمد اقتصاددانان مرکزگرای متمایل به چپ، و برنده جایزه نوبل اقتصاد، سه خطای بزرگ منجر به بحران را برشمرد. در ماه مارس ۲۰۰۹ مجله رولینگ استونز^۲ مقاله‌ای منتشر کرد و در آن از یک جین افراد فاسد شامل دوازده بانکدار و دلال اقتصادی که مسئول بحران اقتصادی بودند و همینطور قانونگذارانی که اجازه دادند آنها از زیر بار مسئولیت بحران در بروند، نام برد.

آلان گرینسپین^۳، رئیس سابق بانک مرکزی فدرال (فد)^۴ یا بانک مرکزی) در بالای لیست قرار داشت. گرینسپین در سال ۱۹۸۷ توسط ریگان به این سمت گماشته شده بود. او دو سیاست اصلی را دنبال می‌کرد: زدودن مقررات از بازارهای مالی، و استفاده از نرخ بهره و تزریق پول برای به چرخش درآوردن اقتصاد.

نمی‌توان فقط گرینسپین را برای مقرراتزدایی مالی سرزنش کرد. قانون گارن-سنت جرمان^۵ در سال ۱۹۸۲- شروع مقررات زدایی از تجارت وام بود، و منتهی به فروپاشی بازار سنتی وام دهندگان بر مبنای پسرانداز و قرضه شد. در سال ۱۹۹۹ پرزیدنت کلینتون قانون گرام-لیچ^۶ را امضا کرد، این قانون قوانین مصوب سال ۱۹۳۳ بر ضد فعالیت‌های بانکی منتج به رکود بزرگ اقتصادی را ملغی می‌کرد.

در سال ۱۹۹۸ پس از فروپاشی قابل توجه صندوق سرمایه‌گذاری تجارت مشتقات مالی تحت عنوان لانگ



آلان گرینسپین

۱ Joseph Stiglitz

۲ Rolling Stone Magazine

۳ Alan Greenspan

۴ Fed

۵ Garn-St. Germain act

۶ Gramm-Leach

ترم کپیتال منیجمنت^۱، پیشنهاداتی برای قانونمند کردن بازارهای مشتقات مالی وجود داشتند. این پیشنهادها همگی کنار گذاشته شدند. طرح‌هایی برای قاعده‌مند کردن موسسات اعتباردهی نیز همگی رد شدند. در سال ۲۰۰۲ پس از رسوایی‌های حسابرسی دو شرکت انرون^۲ و ورلدکام^۳، قانون ضعیف ساربانز-اوکسلی^۴ برای پاسخ به این رسوایی‌ها به جریان افتاد. در سال ۲۰۰۴ مقررات بانکی به طوری تغییر داده شد که به بانکهای آمریکایی اجازه می‌داد تا نسبت به دارایی ثابت خود سی برابر به جای دوازده برابر قبل از آن قرض بگیرند.

مقررات زدایی فقط یک تفکر آمریکایی نبود. اکنون حکومت‌ها در سراسر دنیا توافق داشتند که مقررات سابق از رده خارج، و بانک‌ها از نظر خود-تنظیمی قابل اطمینان هستند. انگلستان سردمدار این جبهه بود، تا جایی که دولت حزب کارگر اعلام کرد بازار مالی و بورس لندن به عنوان قطب مالی اروپا، جایی است که بانک‌های سرمایه‌گذار می‌توانند رها از مقررات دست و پا گیر فعالیت کنند.

لیبرال‌هایی مانند استیگلیتز، گرینسپن را متهم به باد کردن حباب بازار مسکن می‌کنند. در بحران آسیایی سال ۱۹۹۷، هراس و اضطراب از بازارهای مالی کشورهای در حال توسعه^۵ به بازار آمریکا سرایت کرد و منجر به رکود شد. اقتصاد آمریکا خوش اقبال بود که توسط حباب دات‌کام^۶ نجات یافت. سرمایه‌گذاری‌ها به سمت این هیجان جدید، یعنی شرکت‌های تکنولوژی سرانجام شدند. سپس در سال ۲۰۰۰ حباب ترکید. آیا آمریکا سرانجام به بحران رسیده است؟ بانک مرکزی برای متوقف کردن سیر نزولی اقتصاد، نرخ‌های بهره را کاهش داد. و به این کاهش تا رسیدن به زیر ۱٪ در سال ۲۰۰۳ ادامه داد. این کار به ایجاد یک حباب جدید انجامید، حباب بدهی مصرف‌کننده، دلیل آن این بود که مصرف‌کنندگان بیشتر و بیشتر با نرخ‌های سود پایین وام می‌گرفتند.

این دو عامل (مقررات زدایی و نرخ‌های بهره پایین) با یکدیگر ترکیب شدند. از بین بردن نظارت بر بانکها منجر به گسترش یافتن نوعی کاملاً نوین از صنعت بانکداری در سایه^۷ شد (نگاه کنید به فصل ۲). اعتبارسنجی و مشتقات مالی به سرمایه‌گذاران اجازه گسترش سریع و بی‌حدواندازه وام‌دهی به مصرف‌کنندگان، بدون نگرانی از میزان سپرده و یا دیگر مکانیزم‌های حافظ سرمایه داد. در عین حال نرخ‌های بهره پایین به معنای این بود که میلیون‌ها مصرف‌کننده به خیل وام‌گیرندگان پیوندند. این دو عامل همچنین سرمایه‌گذاران را تشویق می‌کرد هرچه بیشتر به دنبال فراورده‌های مالی پرخطر بروند. از آنجایی که همزمان نرخ‌های بهره برای دارایی‌های امن پایین بود، سرمایه‌گذاران نیاز داشتند برای بدست آوردن سود و بهره بیشتر به فعالیت‌های مالی پرخطر تر دست بزنند.

بنا به روایت رایج در اینباره، بحران ناشی از خطای سیاستمداران و بانکداران طماع‌ای بود که درس‌های گذشته را فراموش کرده و ایمان نئولیبرالی را در بازار به کرسی نشاندند. به طور مشخص، معدودی افراد دارای قدرت تصمیمات نادرستی، مانند مقررات زدایی یا کاهش نرخ بهره، گرفته بودند که منجر به نابودی

۱ (Long Term Capital Management (LTCM

۲ Enron

۳ WorldCom

۴ Sarbanes-Oxley

۵ developing countries

۶ dot com bubble

۷ shadow banking

کل سیستم شده. آلان گرینسپن سردمدار تبهکاران است. این لیست در ادامه سیاستمداران شاخصای مانند ریگان، کلینتون، بلیر و براون و تعدادی دیگر از بانکدارهای شیطان صفت را شامل می‌شود.

علل بحران؛ نگاه عمیق‌تر

به طور قطع مقررات‌زدایی مالی نقش بزرگی در خلق بحران ایفا کرد. اما چیزهای بسیار بیشتری در این داستان وجود دارد. تئوری‌های بسیاری درباره علل عمیق‌تر بحران موجود است (برای خواندن بیشتر نگاه کنید به منابع). در اینجا داستانی هست که به نظر من بسیار معنادار است. مالی‌سازی^۱ و حباب بدهی در کشورهای ثروتمند، جزئی از یک کل بسیار بزرگتر است، یک جابجایی جهانی در قدرت و تولید به سمت بخشی از جهان سوم^۲ سابق. این بحران بخشی از فرایند دردناک مرگ هژمونی قدیمی آمریکا/اروپا است. (۱) یک جابجایی جهانی. ما در فصل ۳ دیدیم که چطور صنایع تولیدی از کشورهای ثروتمند مانند اروپا و آمریکا به کشورهای جهان سوم، بخصوص آسیا منتقل شده‌اند. این بدین معنی است که: تعداد هرچه بیشتری از چیزهای مصرفی، از غذا تا خودروها تا ابزار الکترونیک، که توسط مردم در غرب مصرف می‌شوند، در کشورهای فقیر دوردست تولید می‌شوند. دستمزدها در کشورهای جهان سوم بسیار پایین‌تر است؛ بنابراین این برای کاپیتالیست‌ها بسیار به صرفه‌تر است که در کشورهای با دستمزدهای بسیار پایین سرمایه‌گذاری یا کارخانه تاسیس کنند.

(۲) قطب‌های مالی. در حالیکه که صنایع تولیدی کشورهای ثروتمند را ترک می‌کنند، چه چیز عامل در حرکت نگاه داشتن اقتصاد اروپا و آمریکای شمالی است؟ ثروت در لندن یا نیویورک امروز از تولید منتج نمی‌شود، بلکه بدست آمده از بهره و سود تراکنش‌های مالی است. ایالات متحده و انگلستان نمونه‌های اصلی هستند، اما بیشتر کشورهای جهان اول^۳ از الگوی مشابهی پیروی می‌کنند. نام این روش مالی‌سازی است: جابجایی سرمایه به سوی خدمات مالی. به زبان دیگر: استفاده بانکداران از بازارهای مالی به جهت استحصال سود از جابجایی سرمایه در سراسر جهان.

(۳) کار خدماتی. واضح است که تمام افراد در لندن یا نیویورک از بخش مالی درآمد کسب نمی‌کنند. اما، به نظر می‌رسد تا سال ۲۰۰۷ این اقتصادهای ثروتمند هر چه بیشتر ثروتمند شده باشند. مقداری پول از بخش مالی به صنایع خدماتی^۴ سرریز می‌شود: بانکدارهای سرمایه‌گذار نیاز به سازندگان و مامورین دولتی دارند تا املاک خود را هرچه بزرگتر کنند، به باریستاها برای آماده کردن کاپوچینوشان، سگ‌گردان‌ها، پدیکوریست‌ها، خدمتکارها، رقاصه‌های برهنه و نظافتچی‌های مهاجر نیاز دارند.

(۴) دستمزد قطع می‌شود، بدهی سر به فلک می‌کشد. اما در حالیکه سود و پاداش‌ها در بخش مالی رشد می‌کنند، دستمزدهای اکثریت مردم در کشورهای جهان اول ثابت مانده است، و یا حتی کاهش داشته است. در بسیاری از کشورهای اروپایی، بیکاری، بخصوص در میان جوانان، یک درد مزمن است. پس چطور است که مردم نه تنها به بقای خود ادامه داده، بلکه حتی با نوعی احساس فراوانی، بخشی از فرهنگ بی‌وقفه مصرف‌گری هستند؟ با قرض گرفتن.

۱ financialisation

۲ third world

۳ First World

۴ service industries

۵) افزایش بدهی مصرف‌کننده. عوامل متنوعی در رشد یک حباب عظیم بدهی در کشورهای ثروتمند دخیل هستند. افزایش نیافتن دستمزدها بدین معناست که مردم نیاز به قرض گرفتن بیشتر برای حفظ سبک زندگی کنونی خود دارند. جابجایی به سمت سرمایه مالی بدین معنی است که بانک‌ها بدهی را به عنوان صنعت رو به رشد جدید، تشویق می‌کنند. در حالیکه، این اعتبارات ارزان توسط وام‌دهندگان پولی در آسیا فراهم شده‌اند. کاپیتالیست‌ها در چین عوایدشان را در بازارهای مالی در غرب سرمایه‌گذاری می‌کنند، آنها وام‌های ارزان و وام‌های مصرفی را در ایالات متحده و اروپا تامین می‌کنند، و این کار به آنها کمک می‌کند تا بازار را برای محصولات تولیدی‌شان را حفظ کنند.

۶) پایان داستان؟ تا اینجا، جهانی‌سازی به این معنی بوده است که، کارگران در جهان سوم تقریباً هر چیزی را تولید می‌کنند، و یک طبقه متوسط جهانی در کشورهای ثروتمند پول قرض می‌کند تا به مصرف ادامه دهد. تا به کی این وضع می‌تواند ادامه داشته باشد؟ دو سوال بزرگ پیش روی ماست. نخست: صاحبان صنایع و تولیدکنندگان تا چه زمانی به بانک‌ها اجازه استحصال سودهای کلان از تولیداتشان را خواهند داد؟ آیا بازارهای مالی نوینی توسعه خواهد یافت که گوی سبقت را از لندن و نیویورک برآید؟



و سپس پرسش بزرگ‌تر: تا چه زمانی سرمایه‌گذاران آسیایی به قرض دادن برای حفظ سبک زندگی مصرفی در غرب ادامه خواهند داد؟ در حال حاضر، آنها به این دلیل این کار را می‌کنند که صنایع آسیایی هنوز به مصرف‌کننده‌ها در غرب نیاز دارند. با وجود فقر و نابرابری گسترده، و در نبود یک طبقه متوسط که قادر به خرید محصولات تولیدی باشد، تقاضای مصرفی محلی آنچنان بالا نیست که بتواند جریان تامین سود را تضمین کند. اما این رشد سریع اعتبارات به پایان خود می‌رسد. بحران اقتصادی در غرب تنها مربوط به چند بانکدار فاسد نیست. بلکه مربوط به یک جابجایی بنیادین در قدرت و تولید است. و این تازه شروع ماجرا است.

بخش دو: بحران اوراق قرضه اروپایی

در اواخر سال ۲۰۰۹ موج جدیدی از بحران مالی شروع شد. اینبار بحران با بازار اروپایی اوراق بهادار یا اوراق قرضه دولتی شروع شد.

یونان نخستین قربانی این بحران بود. در چهاردهم ژانویه سال ۲۰۰۹ موسسه اعتبارسنجی استاندارد اند پورز^۱ رتبه اعتباری یونان را از A به A- تنزل داد. موسسه اعلام کرد که نگران توانایی یونان در بازپرداخت بدهی‌های ملی فزاینده خود در دوران رکود بوده است. یک روز بعد از اعلام موسسه اس‌اند‌پی^۲، نرخ بازدهی روی اوراق قرضه ده ساله یونان به ۵.۴۳٪ رسید. (برای چگونگی کارکرد اوراق قرضه و موسسات اعتبارسنجی به فصل ۲ نگاه کنید).

این تازه شروع ماجرا بود. در شانزدهم دسامبر اس‌اند‌پی بار دیگر یونان را به BBB+ تنزل درجه داد. در بیست و یکم ژانویه سال ۲۰۱۰ نرخ بازدهی اوراق قرضه ده ساله یونان ۶.۲۴۸٪ بود. این یعنی بالاترین سطح از زمان ورود یونان به قلمرو یورو در سال ۱۹۹۹. در دوم فوریه سال ۲۰۱۰ دولت یونان یک بسته سیاست ریاضت اقتصادی جدید را برای کم کردن هزینه‌های دولتی و بدهی معرفی کرد. اما بازارها توجهی به این امر نداشتند. سرمایه‌گذاران همچنان مشغول فروش اوراق قرضه دولتی یونان بودند.

اوراق قرضه و کسری بودجه

اکثر حکومت‌ها، مانند اکثر شرکت‌ها، به طور دائم بدهکار هستند. آنها هر ساله بدهی‌های جدیدی را برای بازپرداخت بدهی‌های قدیمی‌تر متقبل می‌شوند. به این کار تامین مالی مجدد بدهی گفته می‌شود. عمده‌ترین روش حکومت‌ها برای استقراض اتکا به بازار اوراق قرضه دولتی است. بازده اوراق قرضه دولتی، عایدی‌ای است که سرمایه‌گذاران در صورت خرید اوراق موجود از دیگر سرمایه‌گذاران بدست می‌آورند. پس چه دلیلی دارد که یک استقراض کننده نگرانی از بابت بازدهی بدهی‌های قدیمی خود داشته باشد؟ یک دلیل این است که نرخ‌های بهره‌ای که باید بر اساس اوراق قرضه جدید پرداخت شوند، به طور معمول بر اساس بازده اوراق قرضه موجود تعیین می‌شوند. بنابراین در صورتیکه بازده بالا برود، قرض گیرنده برای تامین مالی مجدد باید پول بیشتری بپردازد. این احتمال وجود دارد که حکومت‌ها تامین مالی مجدد را به تعویق انداخته و به امید آرام شدن بازارها باشند، اما دیر یا زود پول‌شان ته می‌کشد و مجبور هستند که برای استقراض بیشتر به بازار روی بیاورند.

دلایل دیگری نیز هستند که به نوبه خود می‌توانند مهم تلقی بشوند. از جمله آن است که اگر بازده اوراق قرضه بسیار بالا برود، امکان این هست که باعث فعال شدن عوارض اعتباری^۳ در مشتقات مبادله‌ای نُکول (اعتبار^۴)، که اوراق قرضه را ضمانت می‌کند، بشود. بانک‌هایی که قراردادهای سی‌دی‌اس^۵ را تنظیم می‌کنند پول بسیاری بدست می‌آورند. همچنین بانک‌ها و صندوق‌های سرمایه‌گذاری‌ای که اوراق قرضه دولتی را در

۱ Standard & Poors

۲ S&P

۳ credit events

۴ Credit Default Swap (CDS)

۵ CDS

اختیار دارند می‌بینند که ارزش این اوراق کاهش می‌یابد، و نگران امنیت سرمایه‌گذاری‌های خود می‌شوند. به طور محض، دو عامل اخیر مشکلی برای سرمایه‌گذاران هستند و نه استقراض کننده. اما سرمایه‌گذاران بزرگ کاملاً تمایل دارند که نفوذ و تاثیرگذاری بسیاری بر حکومت‌ها داشته باشند.

رنج بیشتر، در ازای هیچ

در ماه می ۲۰۱۰ اتحادیه اروپا با اولین بسته نجات اقتصادی برای یونان پس از دو ماه مذاکره، موافقت کرد. سه‌گانه ترویکا^۱ متشکل از کمیسیون اروپایی، بانک مرکزی اروپا و صندوق بین‌المللی پول با قرض دادن ۱۱۰ میلیارد یورو به یونان موافقت کرد. حکومت یونان نیز تعهد داد ۳۰ میلیارد یورو بیشتر در سیاست ریاضت اقتصادی بگنجاند: کاهش دستمزدها و خصوصی‌سازی. وام قرار بود به صورت اقساطی بدست یونان داده شود به شرطی که دولت یونان به قول و قرار خود پایبند باشد.

اما اکنون دیگر یونان تنها مشکل موجود نبود. بحران به دیگر کشورهای پیرامونی اروپا گسترده شد، این کشورها به طور اختصار PIIGS (پرتغال، ایرلند، ایتالیا، یونان و اسپانیا)^۲ نامیده شدند. یک الگوی تکرار شونده مشابه: فرار سرمایه‌گذاران از اوراق قرضه دولتی بازده آنها را بالا می‌برد، در همین حال موسسات اعتبارسنجی، اقتصاددانان، روزنامه‌نگاران و سیاست‌مداران به هراس از ناتوانی حکومت‌ها در بازپرداخت بدهی‌های موجود دامن می‌زنند. سپس بسته‌های نجات اقتصادی^۳ از طرف ترویکا به شرط کاهش شدید دستمزدها و ریاضت اقتصادی از راه می‌رسند. اتحادیه اروپا صندوق مرکزی وثیقه با عنوان مرکز ثبات مالی اروپایی^۴ را با سرمایه اولیه ۴۴۰ میلیارد یورو ایجاد می‌کند.

اما، همانطور که تقریباً همه پیش بینی کرده بودند، بسته نجات اقتصادی موثر نیست، و هراس در بازار عمیق‌تر می‌شود. در ماه ژوئن ۲۰۱۰ بازده اوراق قرضه یونان بالای ۱۰٪ بود. تا پایان سال ۲۰۱۱ پس از کمک‌های مالی و ریاضت اقتصادی بیشتر، نرخ‌های بازده به بیشتر از ۳۰٪ رسیده بود. ایرلند کمک‌های مالی دریافت کرد، ایتالیا و اسپانیا افول کردند و ریاضت‌های اقتصادی و کاهش شدید دستمزدها در سراسر اروپا به اجرا گذاشته شد، حتی در کشورهایی نظیر انگلستان که بازار درگیر مشکل نبود.

ملی کردن فروپاشی

چرا بازار در مواجهه با اوراق قرضه دولتی به وحشت افتاد؟ در ظاهر امر، سرمایه‌گذاران نگران بدهی‌های حکومت هستند. همانطور که در فصل ۲ دیدیم، بازده اوراق قرضه نمایانگر احتمال ضرر و زیان آن است: هنگامیکه باور سرمایه‌گذاران بر این باشد که احتمال بیشتری بر باز نگشتن سرمایه وجود دارد، بازده بیشتری در ازای اوراق قرضه طلب می‌کنند.

چرا بدهی‌های حکومت‌ها تا به این اندازه بالاست؟ بنا به روایت سیاست‌مداران نئولیبرال، و اکثریت رسانه‌ها، کشورهای PIIGS مقصر اصلی در مخارج بی حساب و کتاب بودند، این مخارج شامل حمایت دولتی از زندگی رفاهی کارمندان دولت، بازنشستگان و بقیه که به حساب دولت زندگی می‌کردند میشد.

۱ Troika

۲ PIIGS ((Portugal, Ireland, Italy, Greece and Spain))

۳ rescue packages

۴ (European Stability Financial Facility) (ESFF)

حقیقت این است حکومت‌های اروپایی برای نجات مالی بانک‌ها در سال ۲۰۰۸ زیر بدهی‌های بسیار سنگین رفته بودند.

در سال ۲۰۰۷، کسری بودجه میانگین (تفاوت مقدار پرداختی دولت در برابر درآمد دریافتی از مالیات‌ها) حکومت‌های اروپایی در سرتاسر کشورهای حوزه یورو ۰.۶٪ بود. حکومت‌ها به طور میانگین به میزان ۶۶٪ تولید ناخالص ملی شان بدهی داشتند. در سال ۲۰۱۰ کسری بودجه میانگین ۷٪، و بدهی میانگین ۸۴٪ بود. جدول زیر تغییرات را در برخی از این کشورها نشان می‌دهد:

جدول ۵.۱: کسری بودجه و بدهی (درصد در تولید ناخالص ملی) در ۶ کشور				
	کسری بودجه در ۲۰۰۷	بدهی در ۲۰۰۷	کسری بودجه در ۲۰۰۹	بدهی در ۲۰۰۹
اسپانیا	۱.۹٪	۳۶.۱	-۱۱.۱	۵۳.۲
ایرلند	۰	۲۵	-۱۴.۴	۶۵.۶
ایتالیا	-۱.۵	۱۰۳.۵	-۵.۳	۱۱۵.۸
یونان	-۶.۴	۱۰۵	-۱۵.۴	۱۲۶.۸
آلمان	۰.۳	۶۴.۸	-۳	۷۳.۵
فرانسه	-۲.۷	۶۳.۸	-۷.۵	۷۸.۱
منبع: یورواستت / برآورد شده توسط واحد اطلاعات اقتصادی				

حکومت‌ها در اساس بدهی‌های بد بانک‌ها را ملی کردند. اسپانیا و ایرلند دو نمونه بسیار تاثیرانگیز هستند. پیش از بحران، هر دو کشور پایین‌ترین بدهی‌های ملی در اروپا را داشتند. اما بعضی از بزرگترین حباب‌های املاک را نیز داشتند. هنگامیکه حباب بازارهای مسکن در ۲۰۰۸ شکسته شد، بانک‌های هر دو کشور نزدیک به ورشکستگی کامل بودند.

در سپتامبر سال ۲۰۰۸ دولت ایرلند به شش تا از بزرگترین بانک‌های این کشور تضمین نامحدود داد تا کل ضرر آنها را جبران نماید. این کشور در سال ۲۰۰۹ مرکز مدیریت دارایی ملی^۱ را راه‌اندازی نمود، که بالای ۷۷ میلیارد یورو از بدهی‌های سمی بانک‌ها را در اختیار گرفت. تا سپتامبر ۲۰۱۰ دولت به طور تقریب ۳۲٪ تولید ناخالص ملی را صرف بازپرداخت بدهی بانک‌ها کرده بود. (این روند دائماً رو به رشد در بدهی‌های دولت در جدول بالا نشان داده است.) در ماه نوامبر ۲۰۱۰ ایرلند ۸۵ میلیارد یورو در قالب بسته نجات اقتصادی در ازای ریاضت اقتصادی از اتحادیه اروپا و صندوق بین‌المللی پول دریافت کرد.

در اسپانیا، در ماه ژوئن ۲۰۰۹، ۹۹ میلیارد یورو توسط دولت برای حفظ بانک‌ها اختصاص یافت. بانک‌های بزرگ از بحران نجات یافتند اما بسیاری از بانک‌های پس‌انداز^۲ محلی یا بسته شدند و یا وثیقه برای نجات دریافت کردند.

تنها یونان و ایتالیا پیش از بحران بانکی درگیر مشکل بدهی‌های سنگین بودند. مشکلات اقتصادی یونان موضوع جدیدی نبود؛ یونان از قبل از زمانی که به پیمان یورو پیوندد، بدهی عمومی بالای ۱۰۰٪ داشته است.

۱ (National Asset Management Authority) (NAMA)

۲ cajas

نجات مالی چه کسانی؟

به چه دلیل ترویکا پا پیش گذاشت تا دولت یونان را با وثیقه از ورشکستگی نجات دهد؟ چه اتفاقی می افتاد اگر یونان از بدهی های خود در سال ۲۰۱۰ سر باز میزد؟ این کار به طور حتم به یک بحران عمده برای پول یورو می انجامید. اما همچنین به طور مستقیم باعث بوجود آمدن بحران برای بسیاری از بانک ها و بنگاه های اقتصادی اروپا، به خصوص در فرانسه و یونان می شد.

جدول زیر نشان می دهد کدام کشورها اوراق قرضه یونان را در سال ۲۰۰۹ در اختیار داشتند (بر اساس برآورد تحلیلگران بارکلیز کاپیتال^۱ ()). یونان در مجموع ۳۹۰ میلیارد یورو بدهی داشت. بیش از سه چهارم این بدهی توسط دولت ها و موسسات مالی خصوصی از خارج از یونان به این کشور قرض داده شده بود.

جدول ۵.۲: کدام کشورها اوراق قرضه یونان را در اختیار داشتند؟ (سپتامبر ۲۰۰۹)			
شرکت/ملیت	بانک ها	بیمه گذاران	صندوق های سرمایه گذاری
یونان	۵۵ میلیارد \$	-	۳۸ میلیارد \$
فرانسه	۲۴ میلیارد \$	۲۶ میلیارد \$	۴ میلیارد \$
آلمان	۲۵ میلیارد \$	۸ میلیارد \$	۳ میلیارد \$
ایتالیا	۷ میلیارد \$	۱۱ میلیارد \$	۸ میلیارد \$
بلژیک	۹ میلیارد \$	۳ میلیارد \$	۷ میلیارد \$
هلند	۸ میلیارد \$	-	۱۲ میلیارد \$
انگلستان	۱۱ میلیارد \$	-	۱ میلیارد \$
(منبع: موسسه تحقیقات بارکلیز کاپیتال)			

تا اواخر سال ۲۰۱۱ آرایش سرمایه گذاران در یونان به طور اساسی متحول شد. بانک های عمده بین المللی بیشتر اوراق قرضه یونان را فروخته بودند. خریداران این اوراق دولت ها، و به طور خاص بانک مرکزی اروپا بودند. به گواه ارقام منتشر شده از سوی بانک پرداخت های بین المللی^۲، بانک های آلمان و فرانسه در آن زمان به تنهایی ۲ میلیارد یورو از بدهی یونان را در اختیار داشتند.

با اولین بسته نجات اقتصادی برای یونان در ماه می ۲۰۱۰، ترویکا اطمینان حاصل کرد که امتناع از بازپرداخت یا در اصطلاح، (اصلاح مدل مو) در کار نخواهد بود. (اصلاح مدل مو اصطلاحی است برای زمانی که سرمایه گذاران اوراق قرضه توافق میکنند تا اوراق را با درصدی از ارزش آن باز پس بفروشند، بکار می رود. در این حالت زیان در بدهی منعقد می شود).

در اکتبر سال ۲۰۱۱ ترویکا دومین بسته نجات اقتصادی یونان را آماده کرد. این بار سرمایه گذاران در خطر از دست دادن تا ۵۰٪ از ارزش سرمایه گذاریشان بودند. اما اکنون بیشتر بانک های بزرگ از اقتصاد یونان خارج شده و در امنیت بودند.

۱ (Barclays Capital)

۲ Bank for International Settlements

بحران برای چه کسی؟ بدهی سالاری و جنگ اجتماعی

زمانی که بحران اعتباری در سال ۲۰۰۸ روی داد، صحبت‌هایی در رسانه‌ها مبنی بر بازیابی اقتصاد کینزی^۱ مطرح بود. اقتصاددانان نئولیبرال بی‌اعتبار تلقی می‌شدند. چپ‌گراها امیدوار بودند حکومت‌ها از اقتدارشان بر بانک‌های ورشکسته استفاده کرده و به سیاست‌های مصلحت‌اندیشی اجتماعی سالهای پس از جنگ جهانی بازگردند. در مقابل اما موضوع کاملاً برعکس اتفاق افتاد. بحران اکنون قدرت سرمایه مالی را مستحکم کرده بود. سیاستمداران تمام احزاب خواسته‌های بانک‌دارها را در اولویت قرار داده، و با برنامه‌های خصوصی‌سازی گسترده‌تر، نئولیبرالیسم را به شدت گسترش دادند. در تعریف کلاسیک استفاده از تاکتیک‌های شوک^۲ (نگاه کنید به فصل ۴)، ریاضت اقتصادی به عنوان تنها راه حل موجود در برابر بحران معرفی شده است.

با کاهش مشاغل و درآمدها، سیاست‌های ریاضتی اقتصادها را هرچه بیشتر در رکود فرو برد، و به فروپاشی اقتصادی کشورهای توسعه‌یافته^۳ شتاب بیشتری بخشید. اما سرمایه مالی، و تمامی کسانی که در آن سرمایه‌گذاری کرده بودند، بی‌هیچ مشکلی به کار خود ادامه می‌داد و این تنها چیزی بود که اهمیت داشت. در واقع، امری که تا به امروز در بحران اقتصادی مشاهده کرده‌ایم این است که اکثر ثروتمندان به هیچ عنوان علاقه‌ای به کمک به اقتصادهای ملی برای بازگشت به رشد ندارند. از این بالاتر بسیاری از کاپیتالیست‌ها و سیاستمداران از بحران به عنوان فرصت کسب سود برای خود و کسب و کارهای خود و دوستان‌شان می‌نگرند، حتی اگر این امر به زیان کل اقتصاد و یا آسیب دراز مدت به آن باشد. با سرکوب بیشتر مطالبات، سیاست‌های ریاضتی آخرین چیزی است که می‌تواند بحران را فیصله دهد. اما این سیاست‌ها فرصت‌های بهره‌بری بسیاری نیز فراهم می‌آورد: کاهش دستمزدها، مقررات زدایی هرچه بیشتر، و بسیاری از دارایی‌های دولتی خصوصی شده که به ارزانی قابل بچنگ آوردن هستند.

تکنوکرات‌ها و پوپولیست‌ها

در ماه نوامبر ۲۰۱۱ حکومت یونان در مواجهه با دومین بسته نجات اقتصادی ترویکا و ریاضت اقتصادی در بحران فرو رفت. دولت وحدت ملی متشکل از کلیه احزاب از سوسیالیست‌ها تا راست افراطی، لوکاس پاپادemos^۴ را به عنوان نخست وزیر تکنوکرات منصوب کرد. پاپادemos اقتصاددان، رئیس سابق بانک مرکزی یونان و نائب رئیس بانک مرکزی اروپا بود. چند روز پس از آن نخست وزیر ایتالیا، برلوسکونی^۵ استعفا داد، و یک تکنوکرات غیرمنتخب دیگر یعنی ماریو مونتئ^۶ جایگزین او شد. مونتئ در عین حال که یک اقتصاددان بود، مشاور بین‌المللی^۷ بانک سرمایه‌گذاری گلدمن سکس^۸ نیز بود. این دولت‌های وحدت ملی در یک برنامه کاری واضح با یکدیگر مشترک بودند: اجبار به پیش بردن بسته‌های سیاست ریاضت اقتصادی.

۱ Keynesian resurgence

۲ shock tactics

۳ developed world

۴ Lucas Papademos

۵ Berlusconi

۶ Mario Monti

۷ international advisor

۸ Goldman Sachs

در ژانویه سال ۲۰۱۵ به نظر می‌رسید اوضاع فرق کرده باشد. حزب چپ‌گرای سیریزا^۱، در ائتلاف با یک حزب دست راستی و ملی‌گرا، برنده انتخابات عمومی یونان شده و وعده در هم شکستن سیاست‌های ریاضت اقتصادی و در پیش گرفتن مسیری تازه در مذاکرات با ترویکا را داد. در اسپانیا، حزب چپ‌گرای مشابه به نام پودموس^۲ دستکم به طور موقت پیش‌تاز نظرسنجی‌ها در اوایل سال ۲۰۱۵ پیش از انتخابات ماه نوامبر بود. هر دو این نیروهای جدید سیاسی که در دوران پس از بحران به سرعت رشد کرده بودند، پایگاه‌های اجتماعی خود را بر اساس جنبش‌های مخالف با ریاضت اجتماعی بنا کرده و نخبگانی با توانایی رسانه‌ای بالا را در راس به کار گماشته بودند.

پس از گذشت سه ماه از پیروزی در انتخابات، سیریزا بسیاری از وعده‌هایش در مورد ریاضت اقتصادی و خط قرمزها را زیر پا گذاشته بود، این حزب اعلام کرد که به دنبال کاهش بیشتر دستمزدها و صرفه جویی بیشتر و خصوصی‌سازی خواهد بود. اساساً پیشنهاد حزب به اجرا گذاردن ریاضت اقتصادی ملایم^۳، نسخه کمی ملایم‌تر از اجماع نئولیبرالی در باره آن بود. در دنیای کاپیتالیسم جهانی، تمام کاری که کشورهایی مانند یونان که با فرار گسترده سرمایه و رکود مواجه هستند می‌توانند انجام دهند، مذاکره برای کمی پول بیشتر است.

در بسیاری موارد، وزیر بسیار با نفوذ اقتصاد حزب سیریزا، واروفاکیس^۴ به صراحت بیان نمود به نقش خود کاملاً واقف است. چپ برای ارائه بدیل برای کاپیتالیسم بسیار ضعیف بود. تنها راه ممکن دیگر حمام خون فاشیسم است. تنها نقشی که برای چپ به جهت ایفا کردن باقی مانده است آن است که با جدیت شروع به کار کرده و کمک کند تا کاپیتالیسم اروپایی از وضعیت پلیدترین زیاده‌جویی‌ها به حالت توازن و قرار برسد.

سقوط‌هایی در پیش رو

اگر این تحلیل از بحران درست باشد، آنگاه هیچ‌کدام از دلایل اصلی بوجود آمدن سقوط سال ۲۰۰۷-۲۰۰۸ از میان نرفته‌اند. دولت‌ها مداخله کرده و با تقبل بدهی‌ها، مانع ورشکستگی سرمایه مالی شدند. بانک‌های مرکزی با صفر یا زیر صفر نگاه داشتن نرخ بهره، بازارها را دوباره به حرکت درآوردند. هیچ‌کدام از این تدابیر به عدم توازن عمده بین تولید و مصرف ارجاع نداشت. این مداخلات تنها حباب‌های جدیدی را بوجود آورد که اینها نیز دیر یا زود خواهند ترکید.

شاید مشهودترین خطر این باشد که حجم عظیم بدهی که منتج به سقوط اعتبارات شد، در زمانی کوتاه باز گشته و این بار حتی بزرگتر هم شده است. برای مثال نقل قولی از پژوهش اخیر موسسه مکینزی گلوبال^۵ می‌آوریم:

یک توقع معقول در سالهای پی آیند بحران و رکود متعاقب از آن، می‌توانست این باشد که نقش‌آفرینان در پهنه اقتصاد به کاهش بدهی‌ها و دیون خود روی بیاورند. با این حال، بجای کاهش، بدهی در سطح جهان افزایش یافت. بدهی جهانی از ۵۷ تریلیون دلار در پایان سال ۲۰۰۷ تا سه ماهه دوم سال ۲۰۱۴ به ۱۹۹ تریلیون دلار افزایش یافت، به عبارت دیگر ۲۸۶ درصد تولید ناخالص داخلی. (صفحه ۱۵)

۱ Syriza

۲ Podemos

۳ austerity lite

۴ Varoufakis

۵ McKinsey Global

یک سوم از این بدهی اضافی مربوط به بخش همگانی استقراض کننده در کشورهای ثروتمند بود، در عین حال این کشورها منابع وسیعی برای آرام نگه داشتن نوسانات بازار بدهی در اختیار دارند. بنابر امار موسسه مکینزی خطرهای مشهود بیشتر، اقتصادهای ضعیفتر هستند که اکنون حجم دیون و وام‌های مصرفی را حتی از میزانی که در سال ۲۰۰۷ به کشورهای اصلی ضربه زد نیز بالاتر برده‌اند. سقوط بعدی بازار بدهی ممکن است در هلند، کره جنوبی، کانادا، سوئد، استرالیا، مالزی یا تایلند رخ بدهد. حتی ممکن است موج بعدی بحران از جایی به کلی ناشناخته و متفاوت به ناگهان سر برسد.

فصل ۶. کاپیتالیسم به عنوان یک فرهنگ

در پنج فصل قبل به برخی از ویژگی‌های کلیدی سیستم‌های اقتصاد کاپیتالیستی پرداختیم، شامل: بازارها؛ کالایی‌سازی و تصاحب زمین؛ مالکیت خصوصی؛ نقش دولت؛ انگیزه سود؛ کار. همچنین به کلیت مفهوم سیستم اقتصادی، به عنوان یک قلمرو جداگانه در زندگی بشر به نام اقتصاد نیز پرداختیم.

اشخاصی در میان ما که به کاپیتالیسم باور دارند، این ساختارها را به طور پیش فرض پذیرفته‌اند. به گفته آنها ما ناگزیر از خریدن و فروختن، تملک یا تمایل به داشتن دارایی، کار کردن برای یک ارباب، کنار آمدن با پلیس و دولت‌ها، هستیم، گویی این چیزها همیشه وجود داشته و همیشه نیز وجود خواهند داشت و ما به دشواری می‌توانیم زندگی بدون اینها را تصور کنیم.

تصور کنید، با یک معجزه، فردا صبح از خواب بیدار شویم و ببینیم تمام بانک‌ها، پلیس، ارتش‌ها، زمین‌داران، اربابان، سیاست‌مداران، دادگاه‌ها، اسناد مالکیت، همه ناپدید شده‌اند. چه اتفاقی پس از آن خواهد افتاد؟

حدس من این است که پس از چند هفته، چند ماه، یا چند سال، مردم دوباره چیزی بسیار مشابه سیستم فعلی را پدید خواهند آورد. این داستان تأثیر برانگیز تمام انقلاب‌های "موفق" دوران مدرن است. ما آنچنان با ارزش‌ها و عادات کاپیتالیسم بار آمده و خو کرده‌ایم که همواره آنها را بازآفرینی می‌کنیم، حتی زمانی که اجباری در این مورد برای ما وجود ندارد.

برای فهمیدن کاپیتالیسم، و اینکه چطور می‌تواند نابود شود، نیاز داریم بفهمیم که کاپیتالیسم چگونه پدیدار می‌شود.

اسطوره‌های کاپیتالیسم ۱: بازار ازلی

کاپیتالیسم یا متفکران آن، تعلیم دهنده‌ها و مجریان پروپاگاندای آن، تلاش می‌کنند ما را از فهمیدن باز بدارند. اساساً تمام نظام اقتصاد، در بیشتر طول تاریخ، فلسفه، جامعه‌شناسی، روانشناسی، و غیره، معطوف به تحمیل و جا انداختن این اسطوره است که ویژگی‌های مرکزی کاپیتالیسم، از بازار تا انگیزه سود تا دولت، حقیقت ازلی و ابدی طبیعت انسان است.

آدام اسمیت^۱ پدر این اسطوره مبنی بر طبیعی و ازلی بودن بازار است. بنا بر نظر آدام اسمیت، قبیله‌های پیشاتاریخی شکارچی و گردآورنده بر اساس اقتصاد تهاتری عمل می‌کردند؛ مثلاً فرد خاصی با مهارت و آمادگی بیشتری از دیگران تیر و کمان می‌سازد. او به طور متناوب ساخته‌هایش را با گاو یا گوشت شکار دیگران معاوضه می‌کند. (ثروت ملل^۲). ابداع پول بازارها را کارآمدتر و قدرتمندتر کرد، اما اساس ساز و کار کالاها، مالکیت خصوصی و تجارت همواره وجود داشته است.

البته آدام اسمیت در زندگی‌اش هرگز نزدیک یک قبیله چوپانان یا شکارچیان نبوده است. هنگامی که انسان‌شناسان اروپایی در ابتدای قرن بیستم واقعاً شروع به پژوهش سیستم‌های اقتصادی شکارچی-گردآورنده‌گان و دیگر فرهنگ‌های کوچک-مقیاس‌تر کردند، در تمامی داوریه‌ها و نتیجه‌گیری‌هایشان واضح بود که اسطوره مبادله پایاپای یک خطای فاحش است.

۱ Adam Smith

۲ Wealth of Nations

خلاصه مهمی از این پژوهش توسط کارل پولانی^۱ در کتاب او در سال ۱۹۴۴ با عنوان "تغییر بزرگ"^۲ بر پایه کارهای انسان شناسانی مانند برونیسلاو مالینوفسکی^۳ و مارسل ماس^۴ منتشر شد. پولانی درباره داستان مبادله پایاپای آدام اسمیت می‌نویسد: با نگاه به گذشته می‌توان گفت که هرگز خوانش غلط از گذشته نخواهد توانست پیش بینی درستی از آینده به دست دهد. واقعیت این است:

"ما قبل دوران ما، هیچ اقتصادی وجود نداشته است که حتی در اصل خودش توسط بازارها کنترل شده باشد. منفعت و سود حاصل از معامله هرگز در گذشته نقش مهمی در اقتصاد انسان‌ها نداشت. هرچند نهاد بازار تا اواخر عصر سنگ تقریباً رایج بود، نقش آن چیزی بیش از یک نقش ضمنی در حیات اقتصادی نبود."

پولانی سه نوع اصلی از سیستم توزیع پیشا-کاپیتالیستی را برشمرد:

- پیشکش کردن متقابل، پژوهش شده توسط ماس، که در آن چیزها به عنوان هدیه بین افراد و گروه‌ها رد و بدل می‌شدند.
- "باز توزیع" ثروت توسط رهبران یا دیگر افراد ثروتمند، برای مثال با برگزاری جشن‌های عمومی.
- و از همه رایج تر: اشتراک همه روزه میان گروه‌ها.



هجوم خریداران به فروشگاه در روز جمعه سیاه

۱ Karl Polanyi

۲ The Great Transformation

۳ Bronislaw Malinowski

۴ Marcel Mauss

این سه نوع روش اقتصاد اغلب در کنار هم در یک فرهنگ وجود داشته و هر کدام برای انواع بخصوصی از چیزها و موقعیت‌ها بکار برده می‌شدند: برای مثال، اشیای آیینی پرارزش به عنوان هدیه مبادله می‌شدند؛ چیزهای اساسی مانند غذا معمولا در بین گروه‌ها به اشتراک گذاشته می‌شدند.

هرچند که داد و ستد ایجاد شد، اما منحصر به موقعیت‌های محدود بود. معمولا، فقط با غریبه‌های دور، افرادی از قبایل دیگر که در دوردست زندگی می‌کردند. داد و ستد با قوانین سختگیرانه و اجناس بخصوصی محدود بود؛ برای مثال، ممکن بود تجارت با همسایگان، یا مبادله چیزهای اساسی مانند غذا، امری غیر اخلاقی تلقی شود.

بخشی از تاریخ کاپیتالیسم، تاریخ چگونگی قرار گرفتن هرچه بیشتر بازارها در مرکز جوانب زندگی ما است. اما این امر یک توسعه تاریخی، و یک امتداد از نبردها است، و نه یک حقیقت ناگزیر طبیعی.

سه نوع از رابطه

کتاب پر عظمت انسان شناس معاصر دیوید گرابر^۱ با عنوان "بدهی"^۲ برای مطالعه بیشتر انسان شناسی اقتصاد بسیار مفید است. با رویکرد نزدیک به رویکرد پولانی، گرابر الگویی مفید از سه نوع مشخص اقتصاد و به طور عام، روابط اجتماعی بدست می‌دهد. او آنها را: سلسله مراتب، مبادله؛ و کمونیسم، می‌نامد - یا، به بیان کروپوتکین، "همیاری متقابل"^۳.

در روابط مبادله‌ای، مردم اجناس را با محاسبه هم‌ارزی آنها با هم مبادله می‌کنند. (مثلا محاسبه ارزش برابر). اگر من به تو جنس فلان را بدهم، دیر یا زود تو باید به من جنس بهمان را بدهی، که ارزش آنها با هم برابر باشد. در یک بازار این امر که تو چه شخصی هستی یا ما چه رابطه‌ای با هم داریم اهمیتی ندارد، تنها چیزی که واجد اهمیت است اجناسی است که تو برای تجارت آورده‌ای. (هرچند در واقعیت، موقعیت‌ها به ندرت این شرایط ایده‌ال را دارند).

از سوی دیگر، در روابط سلسله مراتبی، چگونگی ارتباط ما با یکدیگر بر پایه این است که ما که هستیم، یا چه پایه اجتماعی و سلسله مراتبی داریم. شاهان و رعایا، یا معلم‌ها و شاگردها، یا قاضیان و متهمان، یا والدین و فرزندان، اجناس را به طور برابر تبادیل نمی‌کنند: رعایا خراج می‌پردازند و شاهان التفات می‌کنند، قاضیان قضاوت می‌کنند و متهمان گردن می‌نهند، و غیره. روابط در جریان در برگیرنده قیومیت، حمایت، سرپرستی است.

در "همیاری متقابل"، ما به یکدیگر در زمان نیاز یاری می‌رسانیم، بدون چشمداشت چیزی در ازای آن. همانگونه که یک گفته قدیمی می‌گوید: "از هرکس بنا به توانایی‌اش، به هرکس بنا بر نیازش."

گابریل بحث می‌کند که فرهنگ‌ها در سراسر جهان همواره ترکیبی از این سه نوع متفاوت از روابط را داشته‌اند.

"همه ما با نزدیکترین دوستانمان کمونیست، و وقتی سر و کارمان با کودکان است فئودال هستیم. بسیار

مشکل است جامعه‌ای را تصور کنیم که مردم هر دوی اینها نباشند. (صفحه ۱۱۴)"

۱ David Graeber

۲ Debt

۳ mutual aid

اسطوره‌های کاپیتالیسم ۲: عشق به سود

اسطوره بزرگ دیگر کاپیتالیستی توسط مربی و دوست آدام اسمیت، دیوید هیوم^۱ و دیگران ارائه شد. مانند بسیاری دیگر از فیلسوفان قرن ۱۸ هیوم فهرستی از امیال یا نیروهای انگیزاننده زندگی انسان را در کتابش با عنوان "رساله طبیعت انسان"^۲ جمع‌آوری کرد. او سپس نتیجه گرفت که تنها یک انگیزه بنیادی نیروی پیشراننده کلیدی تاریخ بشر است. این انگیزه "عشق به سود" یا "حرص" نام دارد و میل به تصاحب کالاهای اقتصادی است.^۳ "این حرص به بدست آوردن چیزها و تملک آنها برای خود و دوستان نزدیک‌مان، سیراب ناشدنی، ابدی و جهانشمول است" (رساله، صفحه ۴۹۱).

کاری که هیوم در اینجا می‌کند، درست به مانند اسمیت، این است که ارزش‌ها و نهادهای کاپیتالیستی را که خودش از آنها دفاع می‌کند، گرفته و به تمام انسان‌ها در طول تاریخ (و گذشته بشر) بازتاب می‌دهد. در قرن ۱۸ تئوری‌های این متفکران عجیب و نسنجیده بود. ۲۵۰ سال بعد، پس از تکرار و تعریف شدن در میلیون‌ها کتاب، روزنامه و کلاس درس، این تئوری‌ها بدل به وجدان جمعی جامعه شده‌اند.

در رابطه با بازار، نکته در اینجا است که نه اینکه مردم دوران پیشا-کاپیتالیسم هرگز شهوت پول و کالا نداشتند، بلکه این میل به منفعت هرگز در قلب فرهنگ قرار نگرفته بود، و یک نقش عارضی و اتفاقی محدود ایفا می‌کرد. این پرسش‌ای است که ماکس وبر^۴ در کتاب‌هایش با عنوان‌های "اخلاق پروتستان"^۵ و "روح کاپیتالیسم"^۶ مورد مطالعه قرار داد: چگونه یک فرهنگ که در آن تملک و تصاحب هدف اصلی زندگی است گسترش یافت، چگونه تفکری که در نگاه مردم بیرون از کاپیتالیسم بسیار بیگانه می‌نمود، بجای اینکه به عنوان بیماری عجیب و خطرناک تلقی شود، تبدیل به چیزی برای بزرگداشت و تقدس شد؟

همانند کتاب مشهور وبر، که به نقش مذهب پروتستان می‌پردازد، کتاب آلبرت هیرشمان^۷ تاریخ "امیال و منفعت‌ها"^۸ در اینجا برای مطالعه مفید است. در اروپای مسیحی قرنهای میانه، اشراف با غارت، دزدین گاوها، و اخاذی از دهقانان که روی زمین‌ها کار می‌کردند، زندگی می‌کردند. طبقات اجتماعی کوچکی از بانکدارها و بازرگانان قدرت محدودی در بازارهای به شدت تحت کنترل داشتند.

خوار شمردن بازار جزئی از ارزش‌های ایدئولوژی رسمی بود: کلیسای کاتولیک میل به پول و تملک را با عنوان گناه "حرص" محکوم می‌کرد. بنا به گفته سنت آگوستین^۹ حرص یکی از سه شهوت گناه‌آلود بر شمرده می‌شود، دو گناه دیگر شهوت قدرت و شهوت جنسی است. هرچند بعضی از متفکران قرون وسطی، آشکارا میل به دستیابی شکوه و افتخار توسط اشراف را می‌ستودند، فساد بورژوازی یعنی حرص را صریحا تحقیر می‌کردند.

۱ David Hume

۲ Treatise of Human Nature

۳ Max Weber

۴ The Protestant Ethic

۵ Spirit of Capitalism

۶ Albert Hirschman

۷ The Passions and the Interests

۸ Saint Augustine

ایده "سود" - با عناوین "منفعت ملی"، "سود شخصی"، "سود طبقاتی"، یا "بهترین نفع تو" - همگی با پیشرفت کاپیتالیسم ظاهر شدند. در ابتدا، برای متفکران رنسانس مانند ماکیاولی،^۱ سود نه به معنی منفعت افراد بلکه سود برای حاکمان و دولت‌ها بود. ماکیاولی در کتاب شهریار،^۲ به حاکمان توصیه می‌کند بجای آنکه در تب و تاب اشتیاق به پول باشند، خوددار و محاسبه‌گر باشند. مکتب اقتصادی "مرکانتیلیست"^۳ اولیه، آموخت که چگونه شاهزادگان و اشراف می‌توانند حکومت‌هایشان را مدرن کرده و از دولت‌های رقیب سبقت گرفته و ثروت ملی انبوه گرد بیاورند.



گناه حرص، به تجسم درآمده در کاتدرال لینکلن

هرچند سپس در دوران کاپیتالیسم اولیه، برای اولین بار، سود شخصی به امری نیکو مبدل گشت. سود به عنوان یک "اشتیاق ملایم" مورد ستایش قرار گرفت: اگر اشخاص بر گردآوری ثروت تمرکز کنند، برای تصمیمات بلند مدت حساب‌گری می‌کنند، و بنابر این قابل پیش‌بینی، با ثبات و قابل حکومت کردن می‌شوند. در نظر هیوم و اسمیت، سود شخصی تبعات مثبتی برای جامعه دارد. افراد با دنبال کردن منفعت، ثروت و رفاه‌ای پدید می‌آورند که در جامعه گسترش می‌یابد. و با به چالش کشیدن انرژی مردم برای کسب سود، آنها را از شهوات خطرناک‌تر و خشن‌تر منحرف می‌کند.

۱ Machiavelli

۲ The Prince

۳ mercantilist

تا شروع قرن نوزدهم، سود دیگر فقط یک شوق نبود، بلکه یک مفروض بنیادی طبیعت انسانی برشمرده می‌شد. در آن هنگام فیلسوفان مکتب عملگرایی مانند بنتام^۱ و میل^۲ امیال و لذت‌های مردم را به عنوان چیزهایی می‌دیدند که می‌توان آنها را درست مانند فهرست اموال، افزایش داد: محاسبه کردن بزرگترین شادمانی با بزرگترین رقم. در حقیقت، ایده سود، آنچنان نیرومند شد که حتی بسیاری از مخالفان کاپیتالیسم، مانند مارکس، هم اکنون همه چیز را با گفتمان منفعت اقتصادی می‌دیدند.

کاپیتالیسم به عنوان یک فرهنگ

اسطوره پردازی کاپیتالیسم به ما می‌گوید که، بازارها، املاک، دارایی‌ها، پیگیری منفعت و سود شخصی، و دیگر ویژگی‌های اساسی سیستم اقتصادی‌اش حقایق ابدی و ازلی طبیعت انسان هستند. این امور به شکل‌های ابتدایی یا پیشرفته، همواره در طبیعت انسان بوده و همواره نیز خواهند بود. نکته‌ای باید بر آن تاکید شود این است که، درست برعکس، منفعت و سود شخصی نه تنها ضروری نیستند، بلکه ویژگی‌های وابسته به دنیای کنونی ما هستند. به طور مثال، امور می‌توانند متفاوت باشند.

برای روشن کردن این نکته من نامیدن کاپیتالیسم به عنوان یک فرهنگ را مفید می‌دانم. من از واژه فرهنگ کمابیش در معنایی که ریموند ویلیامز^۳ پدر "مطالعات فرهنگی بریتانیا" استفاده می‌کند، استفاده می‌کنم. در تعریف او، یک فرهنگ یک روش منحصر بفرد زندگی کردن برای گروهی از افراد، در زمان و مکان مشخص است.

فرهنگ یا روش زیست یک گروه شامل موارد زیر است:

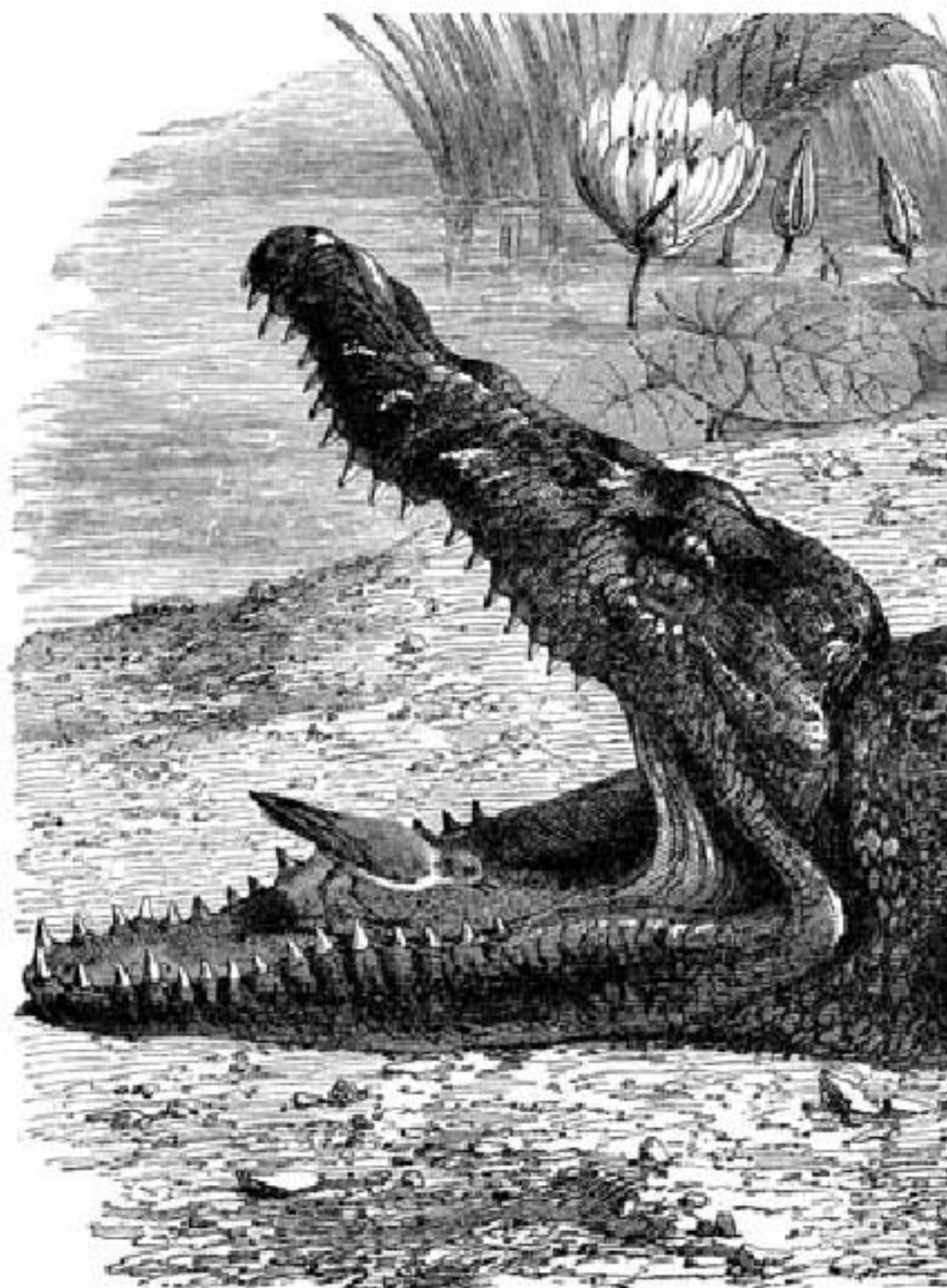
- تفسیرها یا نقشه معانی: روش‌هایی که مردم یک گروه جهان اطراف خود را با آنها می‌فهمند، باورها و معانی مشترک در میان مردم.
- ارزشها: راه‌هایی که افراد یک گروه جهان را ارزشگذاری کرده، یا چیزها و کنشها را به عنوان خوب یا بد، درست یا نادرست، قضاوت می‌کنند.
- امیال: میل‌ها و هدف‌های مشترک.
- رفتارها: عادات مشترک، رفتارها، تکنیک‌ها، قوانین، هنجارها و دیگر الگوها و کنشها.

بنابر این، در جامعه مصرفی کاپیتالیستی امروز یاد می‌گیریم که جهان را بر ساخته از کالاها ببینیم، اشیائی که قابل تصاحب شدن، و قابل خرید و فروش در بازارها هستند. ما یاد می‌گیریم که برای حقوق مالکیت، یک زندگی راحت، احترام به قانون، ارزش قائل باشیم. یاد می‌گیریم میل به کسب پول، گردآوری اجناس مصرفی، و بالا رفتن از نردبام موقعیت اجتماعی داشته باشیم. یاد می‌گیریم رفتارهایی را هر روز تکرار کنیم، صبح برای کار کردن از خواب بیدار شویم، غذا و سرپناه را با پول معاوضه کنیم، یا به اردک‌ها در پارک خیره شده و برای آخر هفته خواب و خیال ببینیم.

۱ Bentham

۲ Mill

۳ Raymond Williams



همزیستی: رابطه کلاسیک، تصویرگری نمادین، رابسه همزیستی بین کروکودیل رود نیل و نوع خاصی از پرنده کوچک جسه.

معانی فرهنگ

بنا به نظر ریموند ویلیامز به همراه دو یا سه واژه، فرهنگ یکی از پیچیده‌ترین واژه‌ها در زبان انگلیسی است. واژه فرهنگ به روش‌های گوناگون، و برای منظوره‌ای بسیاری استفاده شده است. ویلیامز تاریخ سه روش اصلی را بررسی کرده است:

فرهنگ از فعل "کولره"^۱ به معنای کاشتن و بارورسازی و کشاورزی در زبان لاتین مشتق شده است. در قرن شانزدهم، فرهنگ به معنای پرورش غلات و گیاهان و حیوانات بود. ما امروزه همچنان واژه فرهنگ را وقتی راجع به کشاورزی،^۲ یا رشد دادن باکتری‌ها در ظرف پتری توسط دانشمندان صحبت می‌کنیم، بکار می‌بریم. بعدتر، با جنبش‌های رمانتیکها در اواخر قرن هفدهم و اوایل قرن هجدهم، معنی فرهنگ برای زندگی انسان به کار برده شد. ایده اساسی این است که، مانند رشد و نمو توده‌های باکتری، جوامع انسانی نیز روش‌های زیست گوناگونی را پدید آورده‌اند. مطالعه فرهنگ، مطالعه خصوصیات و تفاوت‌ها و همچنین اشتراکات فرهنگ‌هاست.

۱ colere

۲ agriculture

در قرن نوزدهم متفکران اروپایی شروع به بکارگیری واژه فرهنگ در معنای محدودتر، برای معنا بخشی به مفاهیم "تمدن برتر" یا "فرهنگ بالاتر" کردند. یک نمونه کلاسیک این موضوع شاعر و منتقد بریتانیا در دوران ویکتوریا، "متیو آرنولد"^۱ است، او فرهنگ را به عنوان بهترین چیزی که در دنیا بیان و آموزانده شده است، می‌دید. اکنون فرهنگ به ساحت یا قلمرو مجزای هنر و ادبیات، در تقابل با ساحت دنیوی سیاست یا اقتصاد، اطلاق می‌شد. در اینجا، مانند ویلیامز، من این معنای دوم فرهنگ از میان معانی آن را بررسی می‌کنم.

هموندی‌های فرهنگ و روشهای زیستن

البته، صحبت راجع به فرهنگ کاپیتالیستی شامل بعضی ساده‌سازی‌های بزرگ است. دقیق تر خواهد بود اگر گفته شود که: فرهنگ‌های کاپیتالیستی بسیاری وجود دارند. نخست اینکه، همانگونه که در نکات گوناگونی در این کتاب تاکید کرده‌ام، فرهنگ کاپیتالیستی در زمان‌ها و مکان‌های متفاوت، اشکال متفاوتی می‌گیرد. حتی در دنیای جهانی شده امروزی، نیز همچنان یک شکل همسان فرهنگ کاپیتالیستی وجود ندارد، اما بسیاری از روش‌های زیست متفاوت وجود دارد، برخی از آنها با هم شباهت بیشتری از بقیه دارند.

و البته، حتی در مکان و زمان یکسان در سیستم کاپیتالیستی، بدون شک، مردم، در ارزش‌ها، امیال، و رفتار اشتراک ندارند. افراد هر کدام نظرات و روشهای زیست شخصی خودشان را دارند. اما همچنین، مردم ممکن است که در روشهای زندگی، بسته به گروه‌ها و قوانین که در درون یک فرهنگ جای داده‌اند، با یکدیگر اشتراک دارند. به عنوان مثال، بانکدارها و کارفرماها در یک اقتصاد کاپیتالیستی ارزش‌ها و رفتارهای متفاوتی در رابطه با بدهکارها و کارمندان خود دارند. در فرهنگ‌های غیر کاپیتالیستی، به طور مشابه، مردم به جنسیت‌ها، گروه‌های سنی، طبقات اجتماعی و غیره تعلق دارند، که ممکن است روش‌های زندگی بسیار متفاوتی از هم داشته باشند. برای بررسی دقیق‌تر، من دو تفکر را فلسفی را معرفی می‌کنم: ایده یک "شکل زیست" و ایده یک "هموندی". من از ترکیب واژگانی "شکل زیست" به معنای مجموعه گسترده‌ای از ارزش‌ها، امیال، رفتارها، پروژه‌ها، هنجارها، فرمان‌های تکرار شونده و درهم تنیده، استفاده می‌کنم. این مفهوم در اصل برآمده از اندیشه لودویگ ویتگنشتاین^۲ فیلسوف است، او این مفهوم را برای پی بردن به چگونگی معنی یافتن یک برهم‌کنش زبانی، مثلاً یک مکالمه، یا فقط یک جمله، در یک زمینه غنی از دانسته‌ها و رفتارهای مشترک، استفاده کرد. یک شخص می‌تواند، شکل‌های زیستن خودش را داشته باشد، اما بسیاری از این‌ها در میان گروه مشترک هستند. برای مثال، یک گروه از کارگران در یک کارگاه ممکن است شکل زندگی یکسانی را با هم مشترک باشند: بعضی از مهارت‌ها و رفتارها برای به انجام رساندن کار، بعضی از شور و شوق‌ها و درماندگی‌ها، بعضی شوخی‌ها و دست انداختن‌ها، بعضی از حقه‌ها برای کلک زدن به رئیس، و غیره.

یک "هموندی" مجموعه‌ای از اشخاص یا گروه‌های متفاوت است، که با یکدیگر در رابطه کمابیش پایدار هستند، اما همچنان هویت‌های مجزای خود را نیز دارا هستند. این مفهوم از فلسفه دلوز^۳ و گتاری^۴ گرفته شده، و اخیراً توسط مانوئل دلاندا^۵ به دقت شرح داده شده است.

۱ Matthew Arnold

۲ Ludwig Wittgenstein

۳ Deleuze

۴ Guattari

۵ Manuel de Landa



مبارزه علیه سیستمی که ما را محاصره کرده، مهمتر از مبارزه با سیستمی که ما آن را درونی کرده‌ایم، نیست.

یک نمونه از بیولوژی، رابطه همزیستی بین ارگانیسم‌ها است: مثلاً، انسان‌ها دارای میلیاردها باکتری داخل معده هستند که از تولیدات سیستم گوارش استفاده می‌کنند و ما بدون آنها نمی‌توانستیم زنده باشیم. باکتری‌ها و انسان‌ها ارگانیسم‌های متفاوتی هستند که چرخه زیستی و هویت‌های متفاوتی دارند، اما ما به یکدیگر وابستگی متقابل داشته، به یکدیگر وابسته هستیم. در این مورد، رابطه به هر دو طرف نفع می‌رساند. هموندی‌های دیگر، هرچند، انگل‌وارگی یک یا دو طرفه است: کنه نیاز دارد که از خون تو تغذیه کند، اما تو به کنه نیاز نداری.

ترکیب این دو ایده را من یک فرهنگ می‌نامم، یا دقیق‌تر، هموندی فرهنگ، یک هموندی از افراد و گروه‌های متفاوت است که شکل‌های زیستن متفاوت منحصر به خود را دارند، اما در بسیاری جهات، به یکدیگر وابسته و با هم همبسته هستند.

برای مثال، در یک کارگاه، کارگرها شکل‌های زندگی مشخصی دارند؛ مدیرها نیز شکل‌های زندگی متفاوت مختص به خودشان را دارند. اما گروه‌های متفاوت با یکدیگر در رابطه‌ای همبسته هستند که در طول زمان دوام می‌یابد، و شکل‌های زیستن آنها از یکدیگر تاثیر گرفته و شکل می‌گیرد.

کاپیتالیسم در طول تاریخ‌اش گروه‌های بسیاری را درگیر خود کرده است، گروه‌هایی با فرهنگ‌ها و خرده‌فرهنگ‌های بسیار، که در رابطه‌های همزیستی یا انگلی با یکدیگر بوده‌اند. کارفرمایان بورژوا و کارگران صنعتی، حتی همچنین کاشفان استعمارگر، اربابان دزد و بانکدارهای سرمایه‌گذار و مدیران صندوق‌های

بازنشستگی، پیشروان روابط عمومی، سیاستمدارها، روسای اتحادیه‌های بازرگانی، بوروکرات‌های اداری و سربازها، ابر ثروتمندان عاطل و باطل، پلیس‌ها، دانشجویها، زنان خانه‌دار، دهقانان، مصرف‌کنندگان، ولگردها و بیغوله‌نشین‌ها و بیکارها، برده‌ها و نوکران خانه‌زاد و غیره. اینها و گروه‌ها و نقش‌های بسیار بیشتر در روابط چندگانه اقتصادی و غیر اقتصادی با یکدیگر برهم کنش می‌کنند. اینها در برخی از ارزشها و رفتارها با یکدیگر مشترک هستند. از جهات دیگر شکل‌های زیست اینها بسیار متفاوت است. من از اصطلاح "فرهنگ کاپیتالیستی" برای اختصار استفاده می‌کنم: چیزی که ما واقعا راجع به آن صحبت می‌کنیم یک هموندی پیچیده فرهنگ است.

انضمام فرهنگ‌ها

یک فرهنگ یک هموندی از شکل‌های زیستن است، که دست کم بعضی از شکل‌ها را با هم مشترک هستند. گروهی از افراد که یک فرهنگ دارند، دست کم بعضی از روش‌های مشابه تفسیر، ارزش گذاری، تمایلات و کنش را با هم مشترک هستند. اما انسان‌ها به ارزش‌ها و رفتارهای کاپیتالیستی به دنیا نمی‌آیند. آنها مجبورند ارزش‌ها و رفتارهای کاپیتالیستی را یاد بگیرند. ما تحصیل کرده هستیم، آموزش دیده و شکل گرفته برای جا گرفتن در فرهنگ‌ها هستیم. این آموزش در دوران اولیه کودکی شروع می‌شوند، اما در تمام طول زندگی ما ادامه می‌یابند. چطور این اتفاق می‌افتد؟

یک ایده مفید درباره این امر الحاق و انضمام فرهنگی است. این مفهوم برگرفته از فلسفه فردریش نیچه^۱ است. الحاق و انضمام، به معنای آن است که یک چیز را از دنیای پیرامونی گرفته و سپس آنرا بخشی از پیکره خودت بسازی. برای مثال، زمانی که غذا می‌خوریم، مواد مغذی را از غذا گرفته و بعضی از آنها را تبدیل به سلول می‌کنیم که بدن ما را می‌سازد. به طور مشابه، وقتی ما درون یک فرهنگ آموزش می‌بینیم، ایده‌ها، باورها، ارزش‌ها، رفتارها، را از افراد دیگر پیرامونمان می‌گیریم، اما آنها سپس جزئی از خود ما می‌شوند. بعضی از آنها عمیقا در ما رسوب می‌کنند، تبدیل به احساس، ناخودآگاه، کنش‌های غریزی و واکنش‌های فیزیکی نیاندیشیدنی و درونی می‌شوند. در اینجا من فقط به طور خلاصه به برخی از ایده‌ها راجع به چگونگی ساز و کار سیستم آموزشی در امر انضمام، اشاره می‌کنم.

انضمام ۱. تقلید

به نظر می‌رسد انسان‌ها گرایش نیرومند و عمدتا نا خودآگاه به تقلید از همدیگر دارند، بخصوص از اشخاصی که آنها را به عنوان الگو، اعضای جامعه خودی یا گروه‌های دوست، می‌شناسند. برخی از فلاسفه و روانشناسان از واژه فلسفی "ممسیس"^۲ از یونان باستان برای این مفهوم استفاده می‌کنند.

پژوهش روانشناسانه اخیر نشان می‌دهد که چطور کودکان شروع به تقلید از افراد نزدیک به خود، حتی چند ساعت پس از تولد می‌کنند، این تقلید از نمایش حالات صورت شروع می‌شود. در چند ماه پس از تولد، کودکان الگوهای رفتاری که به آنها نشان داده می‌شود را تقلید می‌کنند، مانند تکان دادن اسباب بازی‌ها با یک تناوب مشخص.

۱ Friedrich Nietzsche

۲ Mimesis



تقلید ناخودآگاه؟

به نظر می‌رسد که "ممسیس" یا تقلید ناخودآگاه جسمیت یافته، یک روش بسیار پیشینی و نیرومند ما برای انضمام و درآشامیدن ارزش‌ها، امیال، و کنش‌های افراد نزدیک به خودمان است. هرچند که حتی مکانیسم‌های انتقالی پیشینی‌تری نیز وجود دارند: مثلاً پستانداران شروع به پرورش حس چشایی برای غذا، حتی درون زهدان می‌کنند، ما رد غذا را از مادرانمان جذب می‌کنیم.

یقیناً تقلید کردن در دوران کودکی متوقف نمی‌شود. ما در تمام طول زندگی‌مان، عمدتاً به طور ناخودآگاه گرایش به تقلید و شکل دادن به رفتارهایمان برای تطبیق با دیگران در اطرافمان، داریم. این همان چیزی است که نیچه "غریزه گله" می‌نامد. روانشناسان معاصر درباره "اثر آفتاب پرست" و آمایش ناخودآگاه صحبت می‌کنند.

انضمام ۲. نقش بازی کردن

یک راه اساسی که مردم از طریق آن یاد می‌گیرند و کنش‌ها را به همراه ارزش‌ها و امیالی که همراه آنهاست، جذب و در خود پیوست می‌کنند، تکرار و تمرین متناوب اجرای آن نقش‌هاست.

وقتی یک ورزش، زبان، آهنگ، یا مهارت جدید یاد می‌گیری، در ابتدا صداها و حرکات‌ها به نظر غریب، بیگانه و غیر طبیعی می‌آیند. با گذشت زمان، همانطور که تمرین و تکرار می‌کنی، حرکات‌ها و توانایی‌ها ناخودآگاه و غریزی می‌شوند و شروع به طبیعی شدن می‌کنند.

همچنین، فلاسفه از زمان‌های قدیم تا دوران آریستوتل^۱ بررسی کردند که چطور ما نه تنها کنش‌ها و مهارت‌ها، بلکه ارزش‌ها و امیال را نیز هم از طریق تکرار و ایفای نقش‌ها، فرا می‌گیریم. مورالیست فرانسوی قرن شانزدهم بلیز پاسکال^۲ یک مثال مشهور به دست می‌دهد: راه ایمان یافتن به خدا، هر روز نیایش کردن و همراه شدن با حرکات عبادی و ایمانی است، تا لحظه‌ای که ایمان واقعی شود. نویسندگان رادیکال معاصر این انواع فرآیندها را از نظر چگونگی انضمام و جذب نقش‌ها و رویکردهای اجتماعی به جنسیت، نژاد، یا طبقه اجتماعی، بررسی کرده‌اند. نظریه پرداز فمینیست "جودیت باتلر" درباره "نقش بازی کردن" می‌نویسد:

۱ Aristotle

۲ Blaise Pascal

هویت‌های جنسی که به ما آموزش داده شده‌اند و به نظر می‌رسد که طبیعی و بنیادی هستند، در حقیقت محصول فرآیند نقش بازی کردن هستند.

در این مورد حتی روانشناسی تحولی معاصر نیز می‌تواند سودمند باشد. کاترین نلسون^۱ و همکارانش، پژوهش کرده‌اند که چگونه کودکان خردسال "متن‌ها" یا الگوهای تکرار شونده تعاملات اجتماعی را فرا می‌گیرند. برای نمونه، ممکن است متن‌هایی برای رفتن به رختخواب، وقت ناهار، یا رفتن به پارک موجود باشند. مشابه تئاتر، یک متن می‌تواند شامل یک توالی از کنش‌ها و صحنه‌ها باشد: مثلاً، اول باید دست‌هایت را بشوری، سپس روی صندلی می‌نشینی، آنگاه می‌توانی غذا بگیری. و این متن می‌تواند نمایانگر تعدادی از شخصیت‌های داری نقش باشد: مامان، کودک، و غیره. چیزی که در این نقش‌ها تعبیه شده است، و در پی‌آیند آنها می‌آیند، امیال و احساسات درباره امری که در حال وقوع است، هستند، و همچنین ارزشهای راجع به کنش‌ها و واکنش‌های "درست" و "غلط".

به نظر نلسون و دیگر روانشناسان کودک، ساختارهای بنیادی حافظه اولیه انسان، از راه متون جهان را یاد می‌گیرد. کودکان حافظه کوچکی برای اشیاء بخصوص یا رویدادهای یکباره دارند، اما حافظه‌ای قوی برای توالی‌های تکرار شونده دارند.



کودکان در حال خانه بازی در کمپ توله لیک^۲ برای بازداشت ژاپنی-آمریکایی‌ها، ۱۹۴۳

۱ Katherine Nelson

۲ Tule Lake

همچنین به نظر می‌رسد که کودکان خردسال متون را با تمرین کردن آنها در بازی یاد می‌گیرند. در بازی کردن، بچه‌ها می‌توانند نقش‌ها و توالی‌های متفاوت را بیازمایند و هر قانون یا الگویی را تکرار کرده، و متون جدید که در دنیاهای اجتماعی اطرافشان می‌بینند، اجرا کنند.

مانند تقلید، فراگیری متون و نقش‌ها، چیزی نیست که با بالاتر رفتن سن ما متوقف شود. ممکن است ما در ابتدا نقش‌ها و متن‌های بسیاری را یاد بگیریم، مثل مادرها و پدرها، یا ارباب‌ها و نوکرها، یا متن‌های بازار. اما در بقیه طول زندگی‌مان این نقش‌ها را تمرین کرده، و این نمایش‌های کوچک را در تمام زندگی‌مان بازی می‌کنیم.

انضمام ۳. هنجارها

هنجارها رفتارهایی هستند - و همچنین ارزشها، امیال، یا حتی تمامی نمایشنامه‌ای که ترکیب همه اینها است. - که مردم در یک گروه احساس می‌کنند که نرمال و قابل قبول و به عبارتی "درست" هستند. اغلب اوقات، رعایت کردن هنجارها توسط انواع تنبیه یا تحریم تضمین شده است، اگر تو بر خلاف هنجار عمل کنی، آنگاه به احتمال زیاد به روشی تنبیه خواهی شد، خواهی عمل تو یک "ظاهر بد" باشد یا یک حمله فیزیکی جدی. از سوی دیگر، پیروی از هنجار می‌تواند مورد تأیید و پذیرفته بودن را به همراه داشته باشد. بعضی از متفکران، با پیروی از وبر، بیان می‌کنند که هنجارها قوانین غیر رسمی، و اغلب نانوشته و تحمیل شده توسط همسایگان و گروه‌های دیگر هستند؛ بر خلاف قوانین، که بیشتر احکام رسمی و تحمیل شده توسط دولت یا دیگر ماموران متخصص است. من در اینجا این تمایز را به کار نمی‌برم: قوانین رسمی، اگر به عنوان امر نرمال و درست پذیرفته شوند، می‌توانند به عنوان هنجارها عمل کنند.

اما یقیناً بسیاری از هنجارها تلویحی هستند، و به ندرت با کلمات بیان شده‌اند، و حتی شاید به طور کامل ناخودآگاه باشند. بسیاری از روانشناسان تحول‌گرا بر این باورند که کودکان شروع به یادگیری و استفاده از هنجارها حتی قبل از شروع به حرف زدن می‌کنند. بسیاری از پژوهشگرانی که روی نخستیان پژوهش می‌کنند فکر می‌کنند که ژامپانزه‌ها و میمون‌ها نیز از هنجارها استفاده می‌کنند. همانگونه که نیچه بیان می‌کند، ما "احساسات اخلاقی" را، برای حس کردن و قضاوت کردن درست و نادرست به روش حسمندانه و ناخودآگاه، می‌آموزیم، و این امر بسیار پیش از آنکه "مفاهیم اخلاقی" عقلانی شده را در خود پرورش دهیم روی می‌دهد. سپس در سالهای بعد ما توجیهات آگاهانه را به نیروی قضاوت در سطح ناخودآگاه خود اضافه می‌کنیم برای اینکه قابل قبول به نظر برسند.

برای نیچه، هنجار بودن یک سویه دیگر از "غریزه گله" است، به عنوان یک ویژگی عمیقاً ریشه‌دار در انسان، ما طوری فرگشت یافته‌ایم که برای حس تعلق و پذیرفته شدن، به یکدیگر نزدیک می‌مانیم. روانشناسان معاصر این امر را تأیید می‌کنند. حتی اگر این امر درست باشد، این امر نیز درست است که رفتار گله‌وار می‌تواند قویتر یا ضعیفتر بوده، تحمیل شود یا علیه آن مقاومت شود. روش سنتی آموزش هنجارها به افراد یک گروه، تحقیر و خشونت علیه هنجارشکنان، و پاداش و رتبه برای پیروی کردن است. آموزش اولیه، که محروم می‌کند یا پاداش می‌دهد، تداعی‌های احساسی نیرومند برای ترس، شرم و آرامش می‌سازد که شکستن آنها در باقی دوران زندگی بسیار سخت است.

بهتر است که ایده هنجارها و نقش بازی کردن را با یکدیگر پیوسته کنیم. ما نقش‌ها را تقلید کرده و به خودمان الحاق می‌کنیم. همچنین به طور همزمان، یاد می‌گیریم که بعضی از نقش‌ها نرمال و درست

هستند، و شروع می‌کنیم به هراسیدن از انحراف از این نقش‌ها. توجه کنید که این نقش‌ها می‌تواند شامل افراد مختلف در نقش‌های متفاوت باشند. برای مثال، یک نمایش برای یک مواجهه بین مردها و زنان، یا روسا و کارگران را در نظر بگیرید. هنجارها، کاری است که انتظار می‌رود تو در این موقعیت‌ها انجام دهی، خواهان آن باشی، برای آن ارزش قائل باشی، انتظار آن را داشته باشی، چگونه باید جهان را تفسیر کنی و غیره. این هنجارها بسته به اینکه تو چگونه هویت یافته‌ای، و چه نقشی از تو انتظار اجرای آن می‌رود، متفاوت خواهند بود.



درمان با شوک برقی، برای درمان ذهن‌های ناهنجار

انضمام ۴. ذهنیت‌ها

فرآیندی که در بالا ذکر شد -میمسیس، نقش بازی کردن، و هنجارمند بودن- تماما در اوایل کودکی شروع می‌شوند. تمامی آنها تا حد بسیاری به طور ناخودآگاه عمل می‌کنند، خواه ما به امر در حال وقوع آگاه باشیم یا نباشیم. به نظر می‌رسد که آگاهی هوشیار -و به طور خاص خودآگاهی، که در آن ما خودمان را به عنوان یک هویت پیوسته در گذشته تا آینده می‌بینیم- تنها زمانی پرورش می‌یابد که ما کم سن و سال هستیم، و اغلب در ارتباط با یادگرفتن استفاده از زبان است.

به محض اینکه انسانها خودآگاهی را پرورش می‌دهند، یک نوع جدید از آموزش می‌تواند بکار برده شود. انسانها تبدیل به سوژه شناساگر می‌شوند (در معنای سنتی فلسفی آن) که می‌توانند درباره خود و اعمالشان اندیشیده، و برنامه‌ها و پروژه‌های زمانمند آگاهانه پی‌ریزی کنند. ما می‌توانیم خود-گردان و خود-کنترل‌گر بشویم. برای مثال، من می‌توانم خودم را با یک تصور آرمانی خیالی از چیزی که باید باشم مقایسه کنم، برای شبیه شدن به آن ایده‌آل تلاش کنم، و احساس بی‌لیاقتی یا گناه در صورت ناکامی در رسیدن به آن داشته باشم.

فیلسوفان اغلب متوجه تناقض ذهنیت بوده‌اند. از یک سو، به نظر می‌آید که ما برای ساختن و بازساختن خودمان به روشهای جدید، و پیگیری پروژه‌های خودمان آزاد هستیم. اما پروژه‌هایی که ما انتخاب می‌کنیم از یک منشا ناب درونی سرچشمه نمی‌گیرند، ما آنها را نیز همچون فرهنگ‌های پیرامونمان به خود منضم کرده‌ایم. برای مثال، امکان دارد که تو یک سوژه قوی، متعهد و مستقل باشی، ولی هدف آرمانی تو از قفسه هنجارها و کلیشه‌های کاپیتالیستی آمده باشد: یک پول-درآر بی‌رحم ایده‌آل، کارگر نمونه و مرد خانواده، همسر نمونه یا وسیله لذت بردن، مدل مروج مصرفگری یا یک زن‌باز پوچ، و غیره.

فیلسوف میشل فوکو^۱ یک مرجع معتبر برای اندیشیدن به امری است که ما آن را "فرآیند ذهنی شدن"، "تکنیک‌های خود" می‌نامیم، است. یکی از نکات کلیدی اندیشه فوکو این است که نشان می‌دهد، چطور اندیشیدن درباره خود و کار کردن بروی خود به عنوان یک فرد، یک شکل مهم از سلطه در دوران مدرن است. برای مثال، چطور سبک‌های زندگی رویایی و نیاز به پیشرفت شخصی به ما فروخته می‌شود.



دگرگونی شخصی

این به معنای این نیست که سوژه محکوم به برده فرهنگ بودن است. درست به عکس، من به مانند فوکو فکر می‌کنم که، "به فکر خود بودن" یک نقطه شروع حیاتی برای پرورش اخلاقیات تازه و روش‌های زندگی آزادتر است. اما تنها یک "پادشاه شخصی" بودن، به معنای آزاد بودن نیست. خودآگاهی و تکنیک‌های خودسازی ابزارهایی هستند که می‌توانند در جهات بسیاری به کار برده شوند. آنها می‌توانند به جهت محافظت و تقویت ارزشهای کاپیتالیستی که در ما ریشه دوانده‌اند بکار گرفته شده، یا می‌توانند به جهت نابود کردن و غلبه کردن بر آنها بکار روند.

جمع بندی

من بسیاری از ایده‌های فلسفی و روانشناسانه را در چند صفحه معرفی کردم. برای پژوهش بیشتر در انتهای این کتاب منابعی پیشنهاد شده است. تا اینجا، ما نکاتی را در این مبحث نتیجه گیری کرده ایم:

- ما ارزشها، امیال و رفتارهای فرهنگ پیرامونمان را جذب و در خلال فرآیندهایی به خود منضم می‌کنیم.
- بعضی از این فرآیند عمیقاً ناخودآگاه هستند، بدون آنکه حتی به آنها آگاه باشیم در ما جریان دارند، و بی آنکه ما عمل آگاهانه نسبت به آنها انجام دهیم عمل می‌کنند.
- این فرآیندهای درآشامی و انضمام ناخودآگاه در اوایل کودکی شروع می‌شوند، اما در تمامی طول عمر ما در حال عمل هستند.

اما این به این معنی نیست که ما بردگان بدون فکر فرهنگ‌هایی هستیم که در آن‌ها رشد کرده و زندگی می‌کنیم. ما می‌توانیم یاد بگیریم که فرآیندهایی که ما را شکل می‌دهند را بشناسیم، و از خودآگاهی خودمان برای دگرگون کردن روش‌های زندگی‌مان استفاده کنیم.

فصل ۷. تاریخ مختصر امیال کاپیتالیستی

در بسیاری از مناطق جهان، امروزه کاپیتالیسم به عنوان فرهنگ مسلط، بی‌رقیب می‌نماید. این امر همواره بدین ترتیب نبوده است. کاپیتالیسم در بیشترین دوران تاریخ خودش، برای بقا، گسترش و رشد مبارزه کرده است. اگر به گذشته نگاه کنیم، به وضوح مشاهده می‌کنیم که کاپیتالیسم چطور به طرز ویرانگرانه‌ای موفق بوده است. هیچ فرهنگ دیگری نتوانسته در طول تنها چند صد سال دنیا را این چنین شگرف متحول کند. امروز دور، دور کاپیتالیسم است. و این به معنا نیست که کاپیتالیسم را نمی‌توان متوقف کرد.

the economy is suffering



LET IT DIE

کاپیتالیسم چطور آنقدر موفق بوده است؟ در اینجا چند نکته هست که به آنها می‌پردازیم:

- فرهنگ مهاجم: کاپیتالیسم در هسته مرکزی خودش، یک فرهنگ مهاجم است. "علاقه شدید به نفع شخصی" بنیان ازلی و ابدی طبیعت انسان نیست، اما اثبات شده است که این امر یک پیشرانه نیرومند در انسان است. این تمایل شدید به نفع شخصی کارفرمایان و استعمارگران را در خطوط مقدم کاپیتالیسم، در نبرد بی‌وقفه برای به چنگ آوردن بازارها، دارایی‌ها و منابع جدید برای سود و استثمار، به پیش می‌راند.

- استفاده از زور. کاپیتالیسم باید برای گسترش، با فرهنگ‌های دیگر روبرو شده و آنها را مغلوب کند. و می‌تواند این کار را به روش‌های مختلف انجام دهد. یک روش استفاده از خشونت برای در هم شکستن آنان به طور فیزیکی و روانی است. در این مواقع کاپیتالیسم می‌تواند نیروی عظیمی برای تولید و سامان دادن به منابع صنعتی و نظامی را رو کند.
 - استفاده از شایع شدگی. یک راه دیگر سرایت دادن روش‌های زیست کاپیتالیستی است، با آلودن دیگر گروه‌ها و افراد به ارزش‌ها و تمایلات کاپیتالیسم. اغلب این دو روش همزمان به کار برده می‌شوند: نخست، استفاده از زور برای نابود کردن روش‌های زندگی موجود، و صدمه زدن به افراد و ارزش‌های آنان؛ سپس سرایت دادن امیال جدید به این انسان‌های تضعیف شده.
 - استفاده از همگون‌سازی. در جاییکه کاپیتالیسم با مخالفت روبرو می‌شود، می‌تواند با سازگار کردن خود، و در نهایت با همگون شدن یا حتی درآمیختن با فرهنگ‌های رقیب، به کار خود ادامه دهد. کاپیتالیسم در مدت زمانی طولانی از تاریخ خودش، با نخبگان فتودال و اشراف، پیش از آنکه آنها را به طور گسترده در درون روش‌های زندگی جدید خود درآشامیده و جذب کند، در رابطه‌ای پرآشوب قرار داشت. در قرن بیستم، نخبگان کاپیتالیست آموختند چطور با جنبش‌های کارگری و اجتماعی سازگار شوند و آنها را با خود وفق داده و در نهایت آنها را در خود جذب کنند.
 - بحران‌ها. کاپیتالیسم عمیقاً ناپایدار است. کاپیتالیسم به خاطر رقابت درونی، تضادها و مشکلات کنش جمعی که دارد، از هم گسیخته است. برای مثال، می‌توانیم ببینیم که کاپیتالیسم در سازمان دادن یک حرکت هماهنگ برای توقف ویران کردن جهان طبیعت، کاملاً ناتوان است، طبیعت‌ای که خود کاپیتالیسم در حال نابود کردن آن است. اما به عنوان یک ماشین تخریب، کاپیتالیسم کاملاً بی‌نظیر است، و به بقای خود از خلال بحران‌ها ادامه می‌دهد.
 - باز-تولید. راه حل کاپیتالیسم برای بقا، توانایی آن برای تغییر شکل دادن مداوم و باز-آفرینی خود است. در قرن نوزدهم، مارکس پیش‌بینی کرد که کاپیتالیسم در پی اتمام تکنولوژی‌ها و منابع قابل بهره‌برداری، از رشد باز خواهد ایستاد. اما کاپیتالیسم تا امروز به خلق تکنولوژی‌ها و بازارهای نوین با روش‌های کاملاً پیش‌بینی ناپذیر، ادامه داده است. ابلهانه خواهد بود اگر ما فکر کنیم کاپیتالیسم خودش را به علت تضادهای درونی نابود خواهد کرد.
- اکنون می‌خواهم در قالب یک سفر تبلیغاتی انتخاباتی، نگاهی بیاندازم به برخی از این زمینه‌ها در تغییر فرهنگی کاپیتالیستی در "جهان توسعه یافته" در پانصد سال اخیر. این امر لزوماً بسیار ناقص است؛ و بخصوص، بسیار متمرکز بر تاریخ ثبت شده اروپا و بالاتر از همه انگلستان است. اما برای شروع مفید است.

۱. ظهور بورژوازی

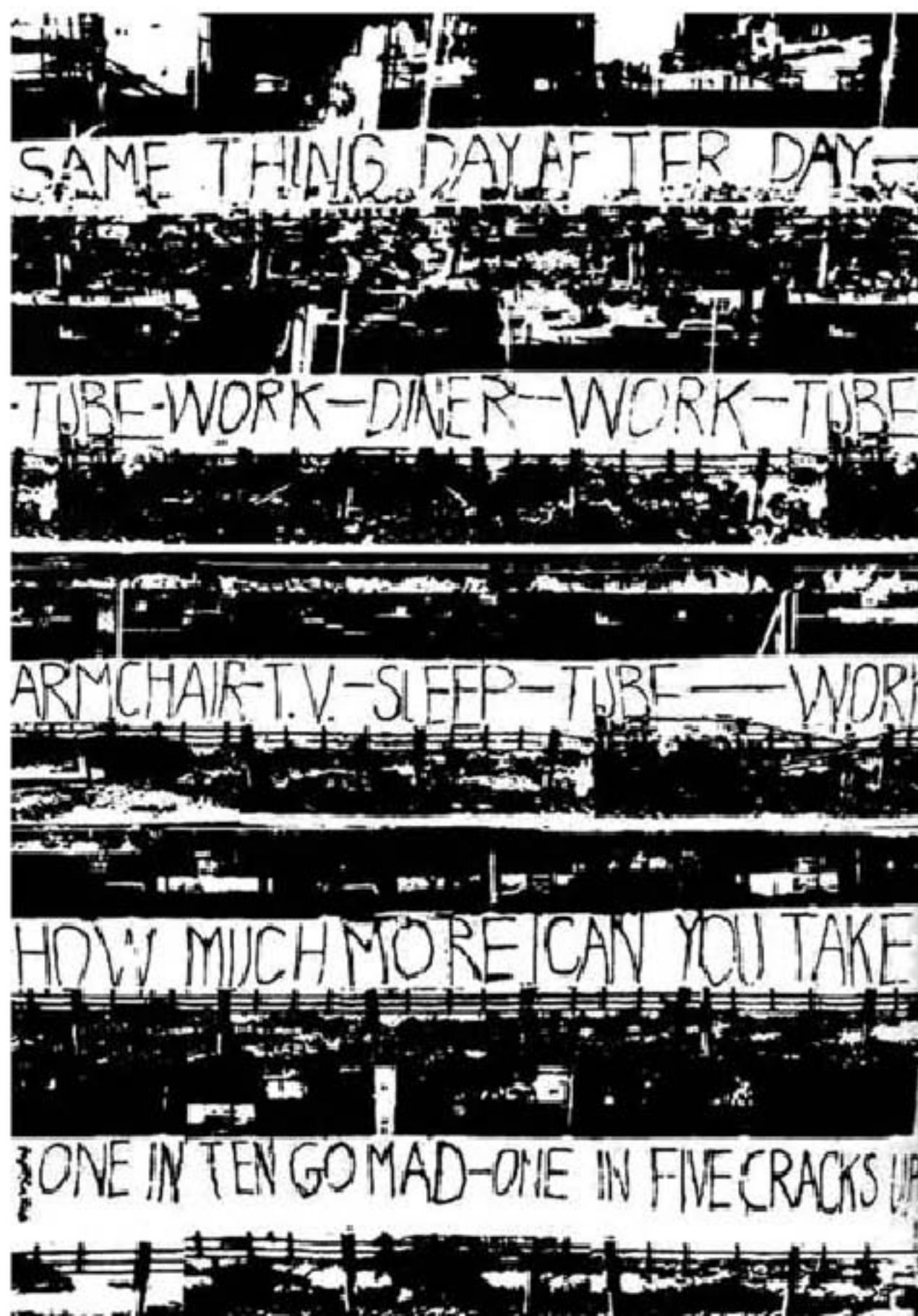
شاید همواره افراد معدودی وجود داشته‌اند که زندگی‌شان را وقف ثروتمند شدن کرده باشند. در اروپای قرون میانه، اجداد میلیاردرهای کاپیتالیست امروز، خانواده‌های بانکدار قدرتمندی بودند، مانند مدیچی‌ها^۲

۱ developed world

۲ Medicis

و فاگرز^۱ که امپراتوری‌های کوچکی بر پایه تجارت بین‌المللی و تامین مالی جنگ‌های صلیبی اشراف، بنا کرده بودند. از جمهوری پروتستان هلند، اعلام شده به سال ۱۵۸۱، گاهی به عنوان اولین دولت کاپیتالیست نام برده می‌شود. ثروت آن از جاده‌های تجارتي جدید در مستعمرات قاره آمریکا و شرق دور، و همین طور تجمع پیشه‌وران ماهر و تاجران، شامل پروتستان‌هایی که از سرکوب مذهبی در دیگر نقاط اروپا گریخته بودند، ناشی می‌شد. نویسندگان در آن دوره بسیار شیفته چیزی شده بودند که به نظر می‌رسید فرهنگ جدیدی است که در سرزمین‌های کم ارتفاع در حال شکل گرفتن است، در این فرهنگ طبقه تجار قدرت سیاسی قابل توجهی با استقلال نسبی از اربابان فئودال قدیمی در اختیار داشتند.

اما پیشرفت واقعی برای کاپیتالیسم در انگلستان شکل گرفت. تاریخ نگاران بسیاری درباره ظهور بورژوازی انگلیسی در قرن‌های ۱۷ و ۱۸ نوشته‌اند.



گرافیتی در لندن در اواسط دهه ۱۹۷۰ توسط کینگ ماب^۲

۱ Fuggers

۲ King Mob

اینجا چند نکته که قابل ذکر هستند بیان می‌شود:

- گسترش فرقه‌های پروتستان معترض، بخصوص کالوینیسم^۱ و انواع متاخر پیوریتنیسم^۲، که برای سختکوشی، پسانداز کردن و انباشت ثروت به عنوان فضایل اخلاقی ارزش قائل بودند. این تفکر توسط ماکس وبر^۳ در کتاب‌های مشهورش به نام‌های "اخلاق پروتستان"^۴ و "روح کاپیتالیسم"^۵، بررسی و موشکافی شده است.
- اصلاح و انحلال صومعه‌ها، در زمان هنری هشتم، ثروت عظیمی را از نظام مذهبی قدیم به افراد "نو کیسه"^۶ شد. این امر همچنین به معنای یک گام بزرگ در محصور کردن زمین‌های همگانی بود، زیرا ملاکان جدید قراردادهای سنتی بین صومعه‌ها و روستاییان دهقان را ملغی کردند. آر.اچ. تاونی^۷ اهمیت این رویداد و جایگاهش در تغییر کلی مذهب و سیاست طبقاتی انگلستان را در کتابش به نام "مذهب و ظهور کاپیتالیسم"^۸، بیان کرده است.
- به طور کلی، قرن‌های ۱۷ و ۱۸ شاهد پدیدار شدن یک بورژوازی آگاه به طبقه خود بود که هم ثروت و هم فرهنگ در حال پیشرفت خود را داشت. طبقات حاکم به طور فزاینده وابسته به طبقه متوسط برای تامین مالی جنگ‌های استعماری و حفظ سبک زندگی خود شدند. پیشروان طبقه متوسط از قدرت مالی خود برای ایجاد اتحادهای موفق با معترضان "قابل احترام" طبقه کارگر از یک سو، و اشراف مدرن شده عضو حزب ویگ^۹، از سوی دیگر، استفاده کردند. آنها توانستند قدرت سیاسی فزاینده‌ای از زمان جنگ داخلی (۱۶۴۲-۱۶۵۱) و کودتا علیه شاه جیمز دوم^{۱۰} کاتولیک به نام "انقلاب شکوهمند"^{۱۱} تا روزگار قوانین اصلاحی قرن ۱۹، بدست آوردند. این قدرت سیاسی برای تغییر دادن قوانین مالکیت، مقررات زدایی از بازارها، و حمله به حقوق سنتی کارگران، بکار گرفته شد.
- شکل‌های اولیه کاپیتالیسم بیشتر از آنکه بر استثمار مستقیم کار استوار باشد، مبتنی بر کارهای مالی و تجارت بودند. دو نوع عمده تولید این وضع را به طور کلی متحول کرده، و ثروت و قدرت کارفرمایان کاپیتالیست را به طور عظیمی تقویت کرده و شکل داد. در مستعمرات، بردگان در مزارع به طور انبوه، کالای مصرفی مانند شکر و قهوه، و مواد خام مانند پنبه تولید می‌کردند. در اروپا، با رخ دادن انقلاب صنعتی، سیستم کارخانه‌ای صدها کارگر را با دستمزدهای بخور و نمیر برای تولید منسوجات و دیگر کالاهای پر ارزش، بکار گرفت.

۱ Calvinism

۲ puritanism

۳ Max Weber

۴ The Protestant Ethic

۵ Spirit of Capitalism

۶ nouveaux riches

۷ R.H. Tawney

۸ Religion and the Rise of Capitalism

۹ Whig

۱۰ King James II

۱۱ Glorious Revolution

۲. پدید آوردن بردگان و کارگران

بسیاری از تاریخ‌نگاری‌ها بر تغییرات فرهنگی ضروری برای پدید آوردن یک فرهنگ و طبقه کاپیتالیست نیرومند، تمرکز می‌کنند. اما کاپیتالیسم صنعتی همچنین شامل پیدایش شکل‌های زیست کاملاً نوین نیز بود. میلیون‌ها انسان در آسیا، آمریکا و آفریقا سلاخی شدند، آنها مورد حمله واقع شده و سرزمین‌هایشان تبدیل به مستعمره و خودشان برده شدند. میلیون‌ها آفریقایی از سرزمین‌هایشان ربوده شدند، فرهنگ‌های سنتی‌شان نابود و سرکوب شد، تا تبدیل به بردگان در مزارع بشوند. میلیون‌ها اروپایی از زمین‌ها و روستاهایشان رانده شدند تا تبدیل به کارگران بشوند.

همانند جنایت و ویرانی، این گسست‌ها به معنای پیدایش گروه‌ها و فرهنگ‌های جدید نیز بود. فرهنگ‌های مسیزتو^۱ در قاره آمریکا؛ فرهنگ‌های آتلانتیک^۲ بردگان سیاه پوست و فرهنگ‌های مارون^۳ فراریان پناهنده؛ فرهنگ‌های کارگری^۴ کارگران کارخانه در اروپا؛ فرهنگ‌های کارگران مهاجر ساکن یا در حال کوچ میان ایالت‌ها و اقیانوس‌ها؛ و بسیاری دیگر.

برای کاپیتالیسم اروپایی ابتدایی، تهدید از جانب بسیاری از روستاییانی که از آنها سلب مالکیت و زمین‌هایشان تصرف شده بود، یک عامل نگران کننده بود. نخبگان انگلیسی در یک وحشت دائمی از انبوه "ولگردها" و "متکدیان" که بی اعتنا به قانون در اطراف شهر پرسه زده و دسته‌های خلافکار در بیغوله‌های اطراف شهر تشکیل می‌دادند، به سر می‌بردند. از قرن شانزدهم به طور فزاینده‌ای مجازات‌های خشن و کنترل برای آرام کردن جماعت دوره‌گرد به اجرا گذاشته شد، از به دار آویختن و بریدن گوش در دوره تودور^۵ تا کمپ‌های کارآمدتر کار اجباری در دوره ویکتورین^۶. راه حل دراز مدت و مطلوب توسط کارخانه‌ها به مثابه ماشین‌هایی برای تبدیل کردن ولگردها و بی‌خانمان‌ها به کارگران، ارائه شد. اما این یک فرآیند آسان نبود: کارگران باید تربیت و منضبط شده تا تبدیل به نیروی کار ماهر بشوند. مارکس این فرآیند را این گونه بیان کرده است:

"اینگونه بود که در ابتدا مردم کشاورز بودند، اول با زور از زمین‌هایشان سلب مالکیت شده و از خانه‌های خود بیرون رانده شدند، تبدیل به خانه‌بدوش شدند، و بعد آنها را شلاق زدند، آنها را سوزاندند، توسط قوانین عجیب هولناک شکنجه شدند، و در نهایت تبدیل به نیروی منضبط مورد نیاز برای سیستم کار مزدی شدند. ... پیشرفت تولید کاپیتالیستی یک طبقه کارگر را ایجاد کرد، و با استفاده از آموزش، سنت، عادت، به دنبال دستیابی به شرایطی است که در آن شیوه تولید کاپیتالیستی به عنوان قانون بدیهی طبیعت به شمار می‌آید." (کاپیتال، جلد ۱: فصل ۲۸).

دیدگاه تاریخی مارکس در این مورد قوی است. اما توجه کنید او کارگران را به عنوان قربانیانی منفعل در

۱ Mestizo

۲ Atlantic

۳ maroon

۴ proletarian

۵ Tudor

۶ Victorian

این فرآیند در نظر می‌گیرد. نویسندگان متاخر، از جمله تاریخ‌شناسان مارکسیست مانند ای. پی. تامپسون،^۱ نقش فعال کارگران در ایجاد طبقه کارگر را مورد مطالعه قرار داده‌اند. بدون تردید، خشونت و کنترل از بالا بسیار موثر بوده است، اما برده‌ها و کارگران، فکر و ایده برای پاسخ، استراتژی و تاکتیک برای سازگاری یا مبارزه با این حملات را نیز داشته‌اند. کاپیتالیسم با سلب مالکیت کردن از مردم و نابود کردن روش‌های زندگی آنان، به زور فرهنگ‌های تازه بردگان و کارگران را پدید آورد. اما نتوانست به طور کامل چگونگی رشد این فرهنگ‌های تازه را کنترل کند.

بی تردید، در طول تاریخ کاپیتالیسم، جابجایی و مهاجرت عامل ایجاد فرهنگ‌های انقلابی بوده است. به عنوان مثال: کوچندگان انگلیسی در قرن ۱۷ تفکرات مذهبی انقلابی را انتشار می‌دادند، مانند لولرز،^۲ دیگرز^۳ و رنترز،^۴ همین کار را دوره‌گردها یک قرن پیش در جنگ‌های دهقانی در آلمان انجام می‌دادند. در اسپانیا و ایتالیا در قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ آنارشیزم توسط مهاجران و کارگران بدون زمین، از روستایی به روستایی دیگر یا بین شهرها، منتقل می‌شد. در آرژانتین، کروتوها^۵ یا آنارشیزت‌های دوره‌گرد، همین نقش را با جابجایی از مزرعه‌ای به مزرعه دیگر، ایفا می‌کردند؛ و باز به همین شکل کارگران مهاجر سندیکالیست و ابلی^۶ در غرب ایالات متحده، این نقش را داشتند. در همین حال مهاجران کوچنده از آنسوی اقیانوس آتلانتیک، جنبش‌های آنارشیزتی اروپایی را در نیویورک، شیکاگو، بوینس آیرس یا سائوپائولو گسترش می‌دادند.

۳. ساختن ملت

رشد کاپیتالیسم همراه شد با ظهور دولت-ملت. در اروپا، حاکمان زیرساخت جدید ملی برای حمایت از بازارهای در حال رشد ایجاد کردند، به عنوان نمونه:

- حمل و نقل: راه‌آهن‌ها و کانال‌ها، برای جابجایی کالاها.
- بندرها: برای تجارت جهانی، حفاظت و اداره شده توسط سیستم‌های گمرک و نیروی دریایی.
- ارتش‌ها و نیروهای پلیس: برای اجبار به اجرا کردن قانون مالکیت
- پارلمان‌ها: جایی که کاپیتالیست‌ها و صاحبان صنایع قدرت را با نخبگان اشراف قدیم تقسیم می‌کردند.
- در کنار تصرف زمین‌ها و رشد شهرهای صنعتی، حمل و نقل و بازارهای ملی نیروهای دیگری بودند که جوامع محلی را پراکنده کرده و وادار به نقل مکان می‌کردند. اما همچنین اسلحه کلیدی دیگری نیز برای کاپیتالیسم به همراه آوردند: ملی‌گرایی.

از اواخر قرن ۱۸ همانطور که گروه‌های بورژوا شروع به کسب قدرت سیاسی کردند، از آن برای ایجاد انواع جدید نهادهای دولتی استفاده کردند که کاملاً در راستای پدید آوردن هویت‌های ملی بود. این امر شامل موارد زیر بود:

۱ E.P. Thompson

۲ Levellers

۳ Diggers

۴ Ranters

۵ croots

۶ Wobbly

- جنگ‌های میهن‌پرستانه و ارتش‌های ملی، که بطور واقعی پس از انقلاب فرانسه و سپس جنگ‌های ناپلئونی ظهور کردند.
 - سیستم‌های آموزشی مورد حمایت دولت: آموزش سازشکاری، میهن‌پرستی و طبیعی انگاشتن سیستم بازار.
 - رسانه‌های جمعی ملی، کنترل شده توسط نخبگان رسانه‌ای کاپیتالیست.
 - از پایان قرن ۱۹ سیستم‌های بیمه و رفاه ملی. هر جا مقاومتی علیه کاپیتالیسم در حال ظهور بود، ملی‌گرایی یک راه‌حل کلیدی برای مقابله با آن بود. هر زمان که جنبش‌های کارگری شروع به تهدید نخبگان کردند، حاکمان احساسات ملی‌گرایانه را علیه خارجی‌ها یا انقلابیون وطن‌فروش بسیج کردند. برای ذکر چند نمونه از تاریخ انگلستان:
 - دهه ۱۷۸۰. به اوباش "شاه و کلیسا"، توسط ماموران سلطنتی، آجیو می‌دادند تا به پینیتی‌ها^۱ و جمهوری خواهان حمله و آنان را مرعوب کنند.
 - دهه ۱۸۰۰. جنگ‌های ناپلئونی. سرکوب علیه اتحادیه تجارت و سازمان‌دهندگان انقلابی به بهانه شرایط جنگی توجیه شد، انقلابیون متهم به جاسوسی علیه فرانسه شدند.
 - دهه ۱۸۹۰. معرفی "قوانین ضد خارجی‌ها"، اولین قانون گذاری عمده ضد مهاجرت، در فضایی مشوش از هراس افکنی رسانه‌ای بر علیه آنارشیست‌های یهودی و دیگر عناصر نامطلوب.
 - سالهای ۱۹۱۴ به بعد. جنگ اول جهانی. توقیف خارجی‌ها، سانسور و حکومت نظامی. اوج گرفتن میهن‌پرستی (در سراسر اروپا) به ساکت کردن جنبش‌های سندیکالیستی خطرناک برای سیستم، کمک کرد.
 - ۱۹۸۲. جنگ جزایر فالکلند^۲. یک جنگ جدید، یک جنون تازه، کمک کرد تا دولت نئولیبرال تاچر^۳ در انتخابات سال ۱۹۸۳ به قدرت بازگردد، با وجود رکود و عدم محبوبیت گسترده پیش از وقوع جنگ.
 - دهه ۲۰۰۰. در حالیکه دولت هراس و وحشت از تروریسم مسلمانان را گسترش می‌دهد، انگلستان تبدیل به بزرگترین کشوری می‌شود که به شدت مردم را زیر نظر داشته و از آنان جاسوسی گسترده می‌کند.
۴. تولید انبوه و مصرف‌گرایی

- اما با آغاز قرن بیستم، کاپیتالیست‌ها در پیشرفته‌ترین ملل صنعتی مواجه با دو مشکل عمده شدند.
- جنبش‌های انقلابی. تعداد بیشتری از نخبگان "آگاه" از دادن امتیازاتی مانند اصلاحات در محل کار، افزایش دستمزدها و خیریه، در همراهی با ملی‌گرایی، برای ساکت کردن کارگران، استفاده کردند. اما بسیاری از مردم هنوز کاپیتالیسم را دشمن دانسته، و مقاومت هنوز در حال گسترش بود.
 - کمبود مصرف‌کننده‌ها. در حالیکه تولید رو به افزایش بود، تولید کنندگان با کمبود مصرف‌کننده‌گان با قدرت خرید کافی برای فروش محصولات روبرو شدند.

۱ Painites

۲ Falklands

۳ Thatcher

فوتومونتاژ اثر استیگ^۱

مصرف‌گرایی انبوه به نجات کاپیتالیسم آمد، و جهان را دگرگون کرد. این دگرگونی به دهه ۱۹۱۰ باز می‌گردد، زمانی که هنری فورد^۲ اولین "خط تولید" را در کارخانه تولید اتوموبیل در هایلند پارک^۳ میشیگان راه‌اندازی کرد. در این اولین خط تولید ساختن یک شاسی اتوموبیل ۱۲ ساعت و ۴۸ دقیقه برای کارگران زمان می‌برد، و کارخانه هایلند پارک در روز بالای ۱۰۰۰ اتوموبیل تولید می‌کرد. در طول ۱۰ سال بعد، روش‌های فورد در صنایع سراسر آمریکا به کار گرفته شد، و تولید کنندگان برای باقی ماندن در رقابت با یکدیگر مسابقه داشتند. (این قسمت برگرفته از کتاب استوارت اون^۴ به نام کاپیتان‌های هوشیاری^۵ است.)

حالا اما کارخانه‌ها بسیار بیشتر از آن مقداری که طبقه متوسط و بالا توان خرید آن را داشته باشند، تولید می‌کردند. کاپیتالیست‌های باهوش‌تر فهمیدند که چه راه‌حلی ارائه کنند. بازار باید گسترش و وسعت می‌یافت، و تنها راه برای این کار این بود که کارگران را در جامعه مصرفی بپذیرند. رئیس جمهور ایالات متحده، هربرت هوور^۶ این نکته را به روشنی در سخنرانی خود در ۱۹۲۶ بیان کرد:

"عنصر اساسی در تولید بسیار خوب، دستمزدهای بالا و قیمت‌های پایین است، زیرا تولید وابسته به دامنه در حال گسترش مصرف است و این امر تنها از قدرت خرید فزاینده دستمزدهای بالا و استانداردهای در حال افزایش زندگی حاصل می‌شود."

۱ Stig

۲ Henry Ford

۳ Highland Park

۴ Stuart Ewen

۵ Captains of Consciousness

۶ Herbert Hoover



تحصیل کرده‌ها اثر لارا اولدفیلد فورد^۱

مشکل اینجاست که یک نفر باید پیشقدم بشود: اگر یک رئیس دستمزدها را زیاد کند، اما رقیبان او این کار را نکنند، آنگاه او در رقابت ضرر می‌کنند. (یک مشکل کنش جمعی دیگر - نگاه کنید به فصل ۵). این امر، موضوع مورد بحث مارکس در توضیح چرایی اجبار به پایین نگه داشتن دستمزدها در حد بخور و نمیر برای کارگران است، و اینکه کاپیتالیسم محکوم به داشتن بحران به دلیل نبود تقاضای مصرف است.

با این حال در دهه ۱۹۲۰ اقتصادهای کاپیتالیستی پیشرفته توانستند مقداری از مشکلات کنش جمعی را با افزایش دستمزد و استانداردهای زندگی و کاهش ساعات کاری، حل کنند.

خود فوراً پیشروی این راه با دستمزد مشهور پنج دلار در روز در سال ۱۹۱۴ بود. اما هنوز دستمزدها همپای سرعت فزاینده تولید بالا نرفته بود، و شکاف بین تقاضای مصرف و قدرت خرید بیشتر با قرض دادن پر می‌شد (به طور عمده با پرداخت اقساطی)، و این امر عامل اساسی شکوفایی اقتصادی و سپس ورشکستگی اقتصاد در ۱۹۲۸ بود. به طور واقعی پس از جنگ جهانی دوم بود که استانداردهای زندگی در جهان صنعتی به سرعت رشد کرد، و این امر به دلیل دخالت دولت‌های مایل به اقتصاد کینزی^۱ بود.

تولید کردن تقاضا

هرچند، مشخص شد که پرداخت دستمزد بیشتر به کارگران، و دادن وقت بیشتر به آنان برای خرج کردن آن، کافی نبوده است. کارگران احتمالاً تصمیم به پس‌انداز کردن درآمد خود بجای خرج کردن آن خواهند گرفت، زیرا دوران سختی که پشت سر گذاشته بودند در خاطرشان بود. یا، به جای اینکه به دنبال شهوت زیاده‌خواهی باشند، ممکن است کارهای دیگری برای گذران وقت آزاد خود داشته باشند.

در اینجا "تبلیغات" وارد صحنه می‌شود. پیش از تولید انبوه، تبلیغات نقش پررنگ کننده کیفیات مخصوص یک محصول برای برجسته کردن آن در میان کالاهای مشابه را داشت. گروه جدید متخصصان تبلیغات در یک صنعت به سرعت در حال رشد این وضعیت را بسیار ابتدایی می‌دانستند. ایده جدید در درجه اول ایجاد یک "نیاز واقعی یا تخیلی" برای محصولات بود.

تبلیغ کننده‌ها، با بهره‌مند شدن از آخرین تئوری‌های روانشناسی مکتب فروید، در جستجوی ایجاد امیال تازه برای ارضای غرایز عمیق انسانی بودند. به طور خاص، آنها گزینه اعتبار اجتماعی در انسان را نشانه گرفتند. تکنیک اصلی برای این هدف، تسکین دادن، ولو به طور موقتی بود. چطور شوهر پیدا می‌کنی اگر ناخن‌هایت به مد روز آرایش نشده باشد؟ چطور در دفتر کار سرت را بالا می‌گیری اگر دهانت بوی بد می‌دهد چون که دهان‌شویه لیستترین قرقره نکرده‌ای؟ اگر مهاجران می‌خواستند که در جامعه پذیرفته شوند باید مانند آمریکایی‌های معمولی لباس می‌پوشیدند. دنیای مدرن یک مسابقه موش‌دوانی است که تو کاملاً هوشیار باشی تا بازنده نباشی، باید دائماً نگران و مضطرب درباره بدنت، گذشته‌ات، همسایه‌هایت، همکارانت باشی. یک مقاله در سال ۱۹۳۸ در نشریه صنعت تبلیغات به نام "پرینترز اینک"^۲ این موضوع را به صراحت بیان می‌کند:

"تبلیغات کمک می‌کند که توده‌ها همواره از حالت زندگی خود "ناخشنود" باشند و به چیزهای زشت دور و برشان قانع نباشند. مشتری‌های راضی به اندازه مشتری‌های ناخشنود سودآور نیستند." (به نقل از اِون صفحه ۳۸)

این ناخشنودی آن چیزی نیست که نیاز به ارائه راه‌حل سیاسی یا راه‌حل‌های جمعی داشته باشد. راه‌حل این مساله فردی است، محصولاتی که می‌توانی بخری. اما همواره مشکلات بیشتری پیش رو است، کمبودها و درماندگی بیشتر، تو باید کالاهای بیشتری بخری تا از دیگران عقب نمانی. با ترویج کردن "گزینه اعتبار اجتماعی"، مصرف‌گرایی انبوه تبدیل به یک مسابقه بی‌پایان شد، خارش که هرگز نمی‌توانی آن را آرام کنی.

۱ Keynesian

۲ Printer's Ink

۵. نیروی تازه و مقاومت

سالهای دهه ۱۹۶۹ دوران بروز شورشهای ضد مصرف‌گری در میان جوانان و دانشجویان، عمدتاً در کشورهای ثروتمند، بود. ضد-فرهنگ‌هایی که ارزش‌ها و امیال تثبیت شده را نفی می‌کردند، با سرعتی غیر قابل انتظار گسترش یافتند. به یکباره همه شروع به مصرف ال.اس.دی^۱ کرده و در پارک‌ها به سکس دسته جمعی پرداخته و حتی برخی در اشغال مکان‌ها و جنبش‌های جدید انقلابی هم شرکت کردند.



یک جریان روشنفکری جدید در سالهای دهه ۱۹۶۰ موقعیت‌گرایی بین‌المللی^۲ یک جنبش هنری انقلابی بود. به گفته گای دبورد^۳ نویسنده فعال در این جنبش، جامعه در کشورهای پیشرفته کاپیتالیست، تبدیل به یک نمایش شده است. کالایی‌سازی به طور کامل زندگی اجتماعی را استعمار کرده است. در این "جامعه نمایشی" تنها معنای باقی مانده در زندگی ما از چیزهایی می‌آید که ما آنها را "داریم"، یا تلاش می‌کنیم که داشته باشیم؛ تمامی امیال ما توسط تصاویری که ما منفعلا نه از بیلبوردهای تبلیغاتی و صفحه تلوزیون دریافت می‌کنیم، شکل داده می‌شوند، و با دیگر مصرف‌کننده‌هایی که تلاش داریم از آنان عقب نمانیم، همراه می‌شویم.

۱ LSD

۲ Situationist International (SI)

۳ Guy Debord

اگر همه چیز توسط یک سیستم کاپیتالیستی فوق‌العاده نیرومند برای ما تولید می‌شود، چه راه گریزی هست از این که فقط یک مصرف‌کننده منفعل نباشیم؟ پاسخ جنبش موقعیت‌گرایی به این پرسش چیزی بود که آنها در زبان فرانسه "منحرف کردن" می‌نامیدند. این به این معنی است که: ما تولیدات و ارزش‌هایی را که سیستم به خورد ما می‌دهد، می‌گیریم و به جای منفعلانه مصرف کردن، آنها را تغییر می‌دهیم، با چیزهای دیگر ترکیب می‌کنیم، به آنها نفوذ کرده و کارکردشان را تغییر می‌دهیم. این جنبش برای کاری که خرده‌فرهنگ‌های جوانان سالها بود انجام می‌دادند، یک نامگذاری نظری انجام داد. از "تدی بوی"^۱‌های انگلیسی که در سالهای دهه ۱۹۵۰ مد لباس اشرافی دوره ادوارد را گرفته و آن را به نماد قدرت مردانه طبقه کارگر بدل کردند، گرفته تا؛ پانک‌ها و همجنس‌گرایانی که تصاویر و برچسب‌های تحقیر کننده و توهین آمیز علیه خود را تغییر شکل داده و تبدیل به نمادهای ایستادگی و اعتراض کردند.

اما پیامد این "منحرف کردن" چیزی است که جنبش موقعیت‌گرایی آن را "نیروی تازه گرفتن" می‌نامید. یعنی: نظم مستقر یک نماد یا ارزش انقلابی را می‌گیرد و آن را بی‌خطر، قابل قبول، و قابل فروش و بازاریابی می‌کند. یک مثال کلاسیک از این امر چهره چگوارا^۲ روی میلیون‌ها تی-شرت است. در دهه ۱۹۷۰ یک موج جدید از مدیران تبلیغات، دریافتند که می‌توانند پول بسیار خوبی از فروش کالاهای آلترناتیو به جوان‌ها به جیب بزنند. آیا میراث ماندگار ضد-فرهنگ‌های دهه ۶۰ تنها صف‌های جدید برای تولیدات مصرفی بود؟

زیستن در رویای کاپیتالیستی

امیال ما به طور ناگهان از هیچ پدید نمی‌آیند. خواست‌ها و امیال ما در روش‌های زیستن، تعاملات و روابط، رفتارها و عادت‌ها و سیستم‌های ارزشی حکومتی که ما آنها را زندگی می‌کنیم، ریشه و جایگاه دارند. همانطور که متخصصان تبلیغات می‌دانند، ایجاد امیال و خواست‌ها در اساس مربوط به آفرینش هویت‌ها است. تو میل به داشتن ماشین، ساعت و کفش داری به خاطر چیزی که اینها از تو می‌سازند: خانم تاجر موفق، دختر باز، ستاره فیلم، شهروند نمونه، شوهر عاشق، همسر و مادر. یا گنگ، دختر بد، شورشی.

کاپیتالیسم مجموعه‌ای از نقش‌ها یا هویت‌ها را برای آرزو کردن پیشنهاد می‌کند. هریک از اینها یک رویا است که به تو می‌گوید چگونه می‌توانی زندگی کنی، یا چه می‌توانی باشی. برای ساده‌سازی مطلب، می‌توانیم بعضی از مراحل تاریخی آفرینش رویای کاپیتالیستی را شناسایی کنیم:

- در دوران ابتدایی (قرن‌های ۱۸ و ۱۹)، هویت‌هایی که می‌توانستی آرزوی آن را داشته باشی، با وجود آشکار سلسله مراتب اجتماعی بسیار محدود بودند. تا زمانی که دستمزدها پایین نگه داشته شده و مردم فقط از پس تهیه ضروریات زندگی برمی‌آمدند، کارگران به عنوان مشتری مورد توجه نبودند. نخبگان عمدتاً امیال و هویت کارگران را با استفاده از دولت (ملی‌گرایی، آموزش) و مذهب، شکل می‌دادند. اما دسترسی آنها به امیال و خواست‌های کارگران به طور نسبی ضعیف بود. جنبش‌های ضد سرمایه‌داری فضا برای رشد داشتند، و به مردم امیال، هویت‌ها و رویاهای متفاوتی از سیستم پیشنهاد می‌کردند. این جنبش‌ها تهدید واقعی برای نخبگان بودند. فقدان "رضایت"، دولت را مجبور می‌کرد تا متناوباً از خشونت مفرط برای دفاع از مالکیت و بازار استفاده کند.

۱ Teddy Boys

۲ Che Guevara

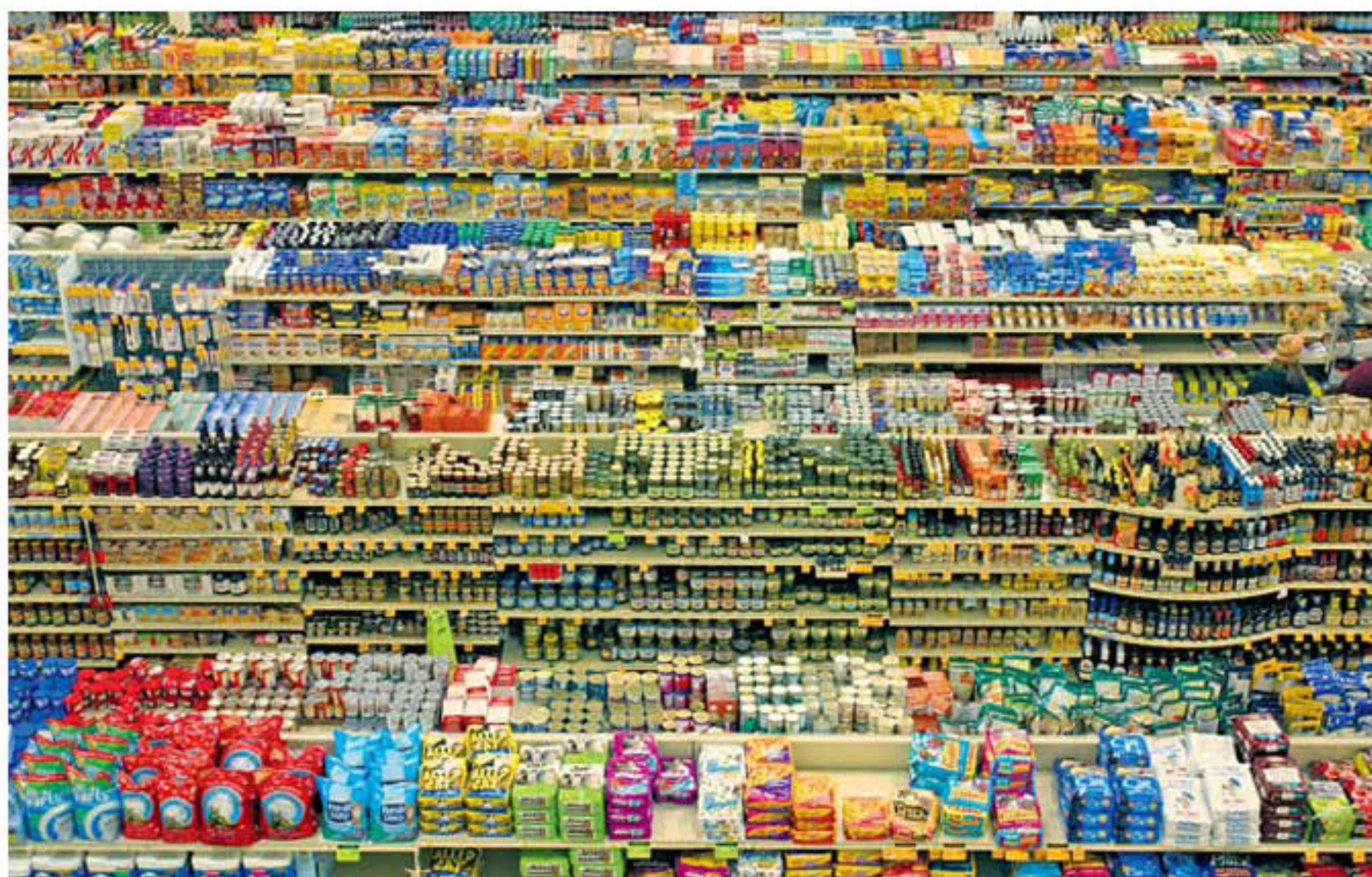


- در قرن بیستم، تولید انبوه و مصرف‌گرایی انبوه هویت‌های تازه‌ای برای کارگران در کشورهای ثروتمند ایجاد کرد. اکنون بسیاری از مردم می‌توانستند در رویای کاپیتالیستی گنجانده شوند. اما هویت‌های موجود همه یکسان و یک شکل بودند. تبلیغات کننده‌ها روی مضامینی که آموزش دولتی معین می‌کرد، کار می‌کردند، که مجموعه‌ای از وظایف اساسی بود: نقش‌های خانواده هسته‌ای دوجنس‌گرا (شوهر و پدر، همسر و مادر)؛ فرد شاغل به کار و موفق؛ شهروند مسئول؛ فرد وطن‌پرست.
- در پاسخ به ضد-فرهنگ‌های دهه ۱۹۶۰، تبلیغات کننده‌ها شروع به ارائه دامنه گسترده‌تری از هویت‌ها کردند. حتی هویت‌هایی که مخالف هنجارهای تبلیغ شده از طرف دولت بودند نیز می‌توانند سودآور باشند. با وجود یکنواختی کمتر این هنجارها، امکان آن بود که تنش‌های بیشتری میان شرکت‌های مختلف و ارزشهای تبلیغ شده توسط دولت بوجود آید، اما در نهایت آنها در بیشتر مواقع با یکدیگر کنار می‌آمدند.
- قدیمی یا جدید، سازشکار یا انقلابی، تمامی هویت‌های مصرفی ضرورتاً در خصوصیات اساسی با یکدیگر مشترک هستند:
- نقش باید توسط کالاها تعریف و تبیین شود، با چیزی که تو آن را داری.
- تو باید در این نقش همواره ناخشنود و مضطرب باقی بمانی. هیچگاه نخواهی توانست کاملاً مطمئن باشی که کار درست را انجام می‌دهی، همیشه خطر این هست که جایگاه خود را از دست بدهی. در غالب اوقات، این ناخشنودی با نگرانی و اضطراب درباره موقعیت شخص مربوط است، جایگاه تو نسبت به دیگر مصرف‌کنندگان. اما به هر حال، نتیجه ضروری این است: تو همیشه بیشتر می‌خواهی.

۶. طریقت رشد اقتصادی

اقتصاددانان، سیاست مداران، ژورنالیست‌ها، و هر کسی که در تلویزیون است، حزب چپ یا راست، همه بر یک امر بزرگ توافق دارند: هدف رشد اقتصادی است. رشد به معنای تولید و مصرف کردن هرچه بیشتر کالا است. اگر اقتصاد به رکود برسد، همه چیز خراب می‌شود. مردم شغل‌هایشان را از دست می‌دهند، مردم گرسنه می‌شوند، بیمارستان‌ها تعطیل می‌شوند، و مادر بزرگ تو باید در خیابان بخوابد.

تا اوایل قرن بیستم، بیشتر چپ‌ها، تولید صنعتی انبوه و مصرف انبوه را قبول داشتند، اما تاکید می‌کردند که ثروت باید عادلانه‌تر توزیع شود. به نظر آنها چه از راه انقلاب چه از راه مالیات بر درآمد، باید یک باز توزیع ثروت از ثروتمندان به فقرا صورت بگیرد. یکی از پیروزی‌های نئولیبرالیسم رواج این تفکر است که همه می‌توانند ثروتمند شوند: نیازهای فقرا بی آنکه نیاز به تامین شدن از سوی ثروتمندان باشد، قابل تامین است. اگر بتوانیم به مقدار کافی کالا تولید کنیم، دست کم مقداری از ثروت به طبقات پایین اجتماع سرریز می‌شود. ثروتمندان ثروتمندتر و فقرا هم ثروتمند می‌شوند.

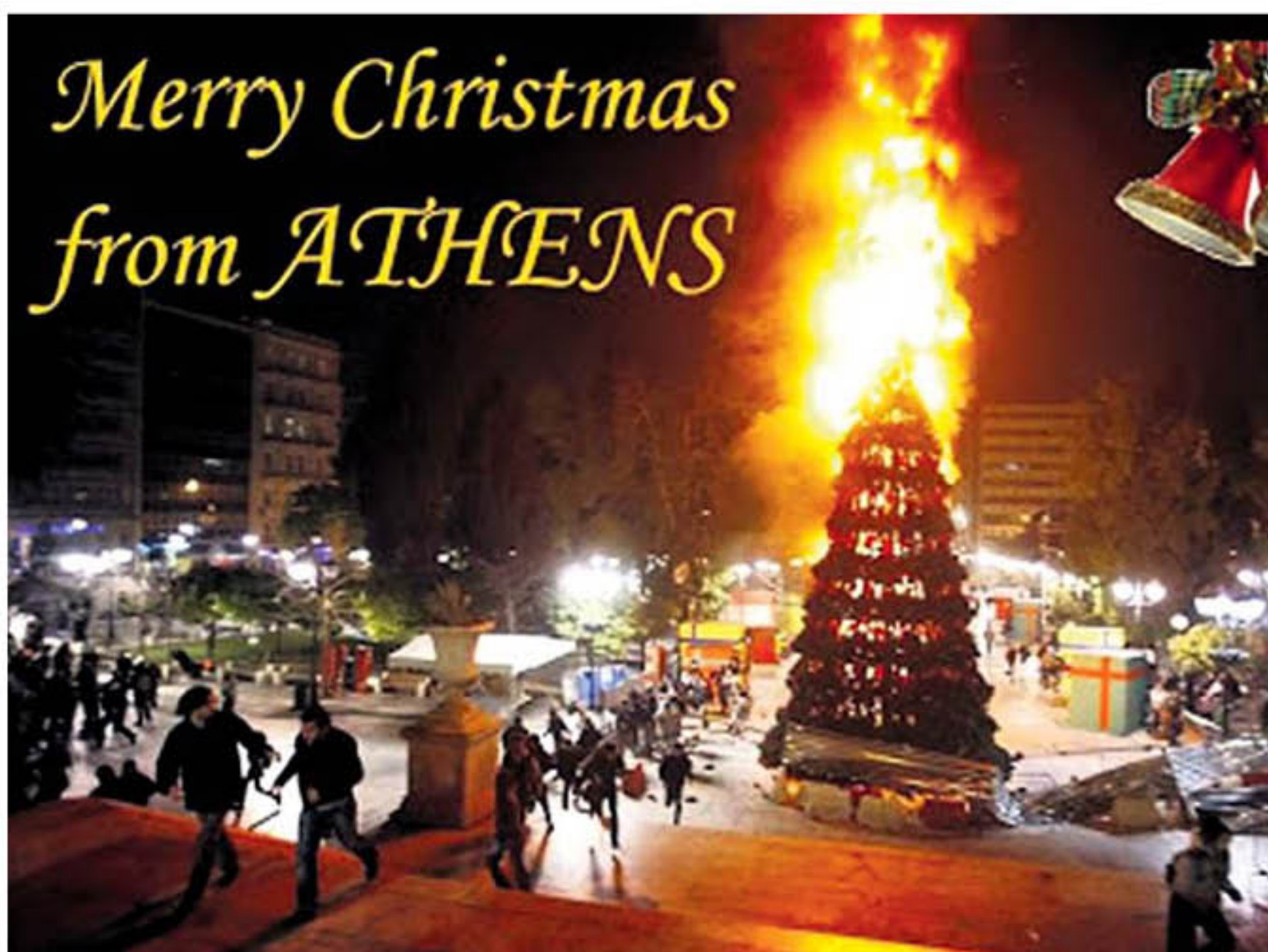


در ثروتمندترین ملت‌ها، تا همین اواخر، به نظر می‌رسید این تفکر واقعا به عمل در خواهد آمد. استانداردهای زندگی، یا چیزهایی که داری، تقریبا برای همه در حال افزایش بود. با اطمینان ثروتمندان بیشترین بهره را از این وضعیت با در اختیار داشتن کالاهای جدید، می‌بردند. در نتیجه نابرابری به طور چشمگیری افزایش یافت. اما همچنان ثروت کافی برای بهبود درآمد طبقات پایین اجتماع در دسترس بود. امروز، در اروپای ریاضت اقتصادی، ما در پایان این رویا زندگی می‌کنیم.

خلاصه

با آغاز قرن بیست و یکم، این تفکرات که روزگاری عجیب به شمار می‌آمدند به جریان اصلی در عرصه "عقل جمعی" بدل شده‌اند:

- همه می‌خواهند بیشتر و بیشتر داشته باشند.
- اقتصاد می‌تواند به تولید هرچه بیشتر کالا برای همگان ادامه دهد.
- برای در جریان نگاه داشتن اقتصاد، بازارها باید آزاد باشند: مقررات یا بازتوزیع به بازارها آسیب می‌زند، و موتور رشد را متوقف می‌کند.
- برای سر پا نگاه داشتن اقتصاد، همه ما باید همچنان بیشتر بخواهیم.
- حتی از نگاه محدودترین چهارچوب‌های اقتصادی نیز، چند مشکل در اینجا بروز می‌کند، و بحران اخیر به طور فزاینده‌ای در حال پدیدار کردن آن است. برای مثال:
- همان گونه که در فصل ۵ دیدیم، بیشتر مردم در کشورهای ثروتمند چیزهای بیشتری به دست می‌آورند به این دلیل که زیر بار بدهی‌های سنگین می‌روند.
- همانطور که در فصل ۳ دیدیم، اقتصادهای ثروتمند در مجموع قادر به داشتن کالاهای بیشتر بودند به این دلیل که به طور سنگین به کشورهای تولید کننده در حال توسعه بدهی دارند.
- جهان در مجموع هنوز در حال تولید کالاهای هر چه بیشتر است. اما تا چه زمانی؟ این رشد با استفاده از نفت ارزان، و مقادیر عظیمی از سوخت قابل استخراج محقق شده است. سوخت ارزان در حال ناپدید شدن است. و امروز هزینه اکولوژیک رشد اقتصادی شروع به ضربه زدن به ما کرده است.
- و در نگاهی وسیع‌تر از چهارچوب محدود فرهنگ کاپیتالیستی: آیا کالای هرچه بیشتر چیزی است که ما واقعا می‌خواهیم؟ آیا این کالاها چیزی را که وعده آن را به ما داده‌اند، به ما می‌دهند؟ آیا این چیزی است که واقعا می‌خواهیم؟



یا همانطور که بریگاد خشمگین^۱ در سال ۱۹۷۱ بیان کرده است:

”برادران و خواهران، خواست واقعی شما چیست؟ اینکه در داروخانه بشینید، به دوردست چشم بدوزید، خالی، ملول، کمی قهوه بی‌مزه بنوشید؟ یا اینکه سیستم را منفجر کنید و آن را به آتش بکشید. تنها کاری که می‌توانید با برده-خانه‌های مدرن به نام بوتیک‌ها بکنید، منهدم کردن آنهاست. شما نمی‌توانید کاپیتالیسم سودجو و سیستم غیر انسانی را اصلاح کنید. آنقدر به آن ضربه بزنید تا از در هم بشکند. بریگاد خشمگین-بیانیه ۸

فصل ۸. فرهنگ‌های دیگر

احتیاجات آنان به اندازه‌ای محدود است که سودای تطابق با رفتارهای متمدنانه را نداشته باشند. چیزی که ما راحتی و رفاه می‌نامیم، برای آنان به آن اندازه ارزش ندارد که موجب تلاش آنها برای بدست آوردن این ارزش‌ها بشود. نگاه اکثریت به راه و روش مردمان سفید پوست با بی تفاوتی و قناعت همراه است. ناتان میکر^۱، مامور دایره زمینداری ایالات متحده در استرالایای غربی، ۱۸۷۹. به نقل از دی براون^۲: قلبم را زیر زانوی زخمی‌ات دفن کن.



کاپیتالیسم یک موفقیت ویرانگر بوده است. اقتصاد کاپیتالیست جهانی از هر سیستم پیشین دیگر در تولید مقادیر انبوه کالا و جابجایی آنها در سراسر دنیا، موفق‌تر بوده است. میلیون‌ها انسان در جهان توسعه یافته^۳، بیش از هر اندازه که اجدادشان می‌توانستند تصور کنند، کالا انباشت و مصرف و اسراف می‌کنند. میلیارد‌ها انسان دیگر در جهان سوم^۴ تنها در خواب می‌توانند به پای آنها برسند. اما کاپیتالیسم به شکل کنونی آن نمی‌تواند دوام بیاورد. بنیان‌های کاپیتالیسم بر افزایش سریع و وعده اجناس بیشتر و بیشتر برای همه بنا شده است. این رشد انبوه توسط انرژی ارزان به پیش رانده شده است: منابع به ظاهر بی‌پایان نفت و دیگر سوخت‌های فسیلی؛ و اکوسیستم‌ای که تصور می‌شود می‌تواند مقادیر بی‌حد و مرز تخریب را در خود جذب کند. این منابع رو به پایان هستند. آسیب تغییرات اقلیمی اکنون به نقطه بازگشت ناپذیر رسیده است. کاپیتالیسم امروزه با ساز و کارهایی که برای اکثریت انسان‌ها و دیگر حیوانات روی این سیاره بسیار مخرب است، اکوسیستم زمین را به شدت تغییر داده است.

۱ Nathan Meeker

۲ Dee Brown

۳ developed

۴ third world

اما کاپیتالیست‌ها با مسائل عمده دیگری نیز در کنش جمعی‌شان مواجه هستند: شرکت‌ها و دولت‌ها برای یافتن راه حل بحران‌های اقتصادی و اکولوژیک ناچار به همکاری جهانی گسترده هستند به طوریکه پیش از آن هرگز قادر به انجام آن نبودند. به احتمال بسیار زیاد آنها قادر به دستیابی به این هدف نخواهند بود. بازارها و دولت‌ها تلاش خواهند کرد تا مانند سابق فعالیت کنند، اما هر دم با بحران‌های جدید مواجه خواهند شد. بدون رشد، حکومت‌ها نخواهند توانست ما را قانع کنند که در رفاه هستیم.

متأسفانه این بدین معنا نیست که کاپیتالیزم رو به افول است. احتمال دارد کاپیتالیزم بار دیگر خود بازسازی کرده و در اشکال جدیدی به بقا ادامه دهد. محتملاً در شکل‌های بیرحمانه‌تر از قبل. اگر نخبگان نتوانند نظم اجتماعی را با هویج برقرار کنند، بیشتر و بیشتر به استفاده از چماق روی می‌آورند، و با زور ما را سرکوب خواهند کرد. شاید واضح‌ترین نشانه این تغییر برافراشته شدن حصارهای برقی در سرتاسر مرزهای اروپا و دیگر مناطق هنوز ثروتمند باشد.

از برخی جهات به نظر می‌رسد تاریخ به عقب برمی‌گردد. مشابه روزهای آغازین کاپیتالیزم، ما در جوامعی با نابرابری دهشتناک و نزاع خشونت‌بار اجتماعی زیست می‌کنیم. میلیاردها انسان از رویای رشد و مصرف جا خواهند ماند. بسیاری خواهند مرد.

ما امروز چه رویایی در سر برای الهام بخشی به شورشیان داریم؟ چه فرهنگ‌ها و شکل‌های دیگر زیست قدرت نابود کردن کاپیتالیزم و خلق آینده‌های نوین را دارند؟



مارکسیسم مرده است

رویای سوسیالیزم مارکسیستی خوشبختانه مرده است. این ایده بیان می‌کرد دولت می‌تواند پا پیش گذاشته و اقتصاد کلان را برنامه‌ریزی کند، نقشی که توسط بازارها در اقتصاد کاپیتالیستی اجرا می‌شود. تکنوکرات‌های دولتی باید تصمیم بگیرند چه اجناسی تولید و در کجا توزیع شوند. مردم نیز تا زمانی که سیستم کارآمد باشد راضی خواهند بود. مقامات رسمی، با وجود قدرت بسیار، تا حد بسیار از فساد و ستمگری ایمن خواهند بود. این ایده راه بجایی نبرد. برنامه‌ریزی دولتی نتوانست به کارآمدی کاپیتالیزم محصول تولید کند. مقامات رسمی سوسیالیست، درست مشابه دیگر مقامات رسمی، از قدرتشان برای برکشیدن خود به عنوان نخبگان ستمگر جدید بهره جستند، یک طبقه جدید^۱، که درست به اندازه بدترین کاپیتالیست‌ها تبهکار و شرور بود.

نه یک موجودیت یکپارچه

من همچنان می‌گویم که کاپیتالیزم یک موجودیت یکپارچه نیست. این بدین معناست که: اول از همه، کاپیتالیزم از در هم تنیده شدن نهادها و شکل‌های مختلف حیاتی شکل گرفته است، و تمامی آنها به طور پیوسته قادر به تغییر شکل هستند. شما می‌توانید سیستم‌های کاپیتالیستی را برای مثال بدون تبلیغات، و یا حتی بدون بانک‌ها، یا بدون دولت‌ها و خانواده‌ها تصور کنید، هرچند این شکل‌های کاپیتالیزم بسیار متفاوت از آنچه ما امروز می‌شناسیم خواهند بود.

اما همچنین، تمامی نهادها و روابطی که ما امروز با آنها زندگی می‌کنیم به طور کامل کاپیتالیستی نیستند. دولت‌ها، یا خانواده‌ها، یا کلیساها برای مثال، در چند سده اخیر به طور چشمگیری تغییر کرده‌اند، اما پیش از این تغییرات نیز وجود داشتند. و حتی در درون یک جامعه به شدت کاپیتالیستی، بسیاری از اتفاقات در جریان هستند که به هیچ عنوان و از اساس کاپیتالیستی نیستند.

متفکر آنارشیزم کروپوتکین^۲ غالباً به نمونه‌های فراوانی از چیزی که ما همیاری‌های متقابل^۳ می‌نامیم و درون محیط‌های بسیار کاپیتالیستی نیز در جریان هستند، اشاره می‌کرد. برای مثال، نهادهایی مانند صلیب سرخ، یا سیستم‌های بیمه متقابل برای صاحبان کشتی‌ها، که توسط تاجران کاپیتالیست تاسیس شده‌اند، با سازوکارهایی کاملاً غیر کاپیتالیستی فعالیت می‌کنند. زندگی روزمره ما نیز تنها بر اساس انگیزه‌های منفعت‌محور نیز به پیش نمی‌رود. بیشتر مردم وقت خود را فقط در ازای پول با دوستان و عزیزانشان سپری نمی‌کنند. ما به شخصی در خیابان بدون فکر کردن به بهای مادی آن کمک می‌کنیم. مردم هنوز انتخاب می‌کنند تا در راه چیزهایی که به آنها ایمان دارند بجنگند و در این راه بمیرند.

بنابر این حتی در زیست خودمان تحت کاپیتالیزم، می‌توانیم مدل‌ها و رفتارهایی را بیابیم که به ما کمک می‌کنند متفاوت زندگی کنیم. برای این کار نیازی نداریم که از صفر شروع کنیم. اگر در تاریخ نافرجام سوسیالیزم کاوش کنید، مردمی را خواهید یافت که به مدت صدها سال، درباره شکل‌های متفاوت زندگی اندیشیده، کار کرده و برای آن مبارزه کرده‌اند.

۱ new class

۲ Kropotkin

۳ mutual aid

آنا رشی

این مردم، توسط دیگران یا خودشان به هیچ معنا آنا رشیست نامیده نمی شدند. اما پیش از آنکه نگاهی وسیع تر به بعضی نمونه ها بیاندازیم، می خواهم آنا رشیسم را بررسی کنم. آنا رشیسم، تا آنجایی که من آن را می فهمم، مبارزه برای یک زندگی آزاد از تمام شکل های سلطه و سرکوب است. نه تنها سرکوب از طرف کاپیتالیسم، بلکه تمامی اشکال سلطه. و نه تنها در یک جهان آرمانی و پس از انقلاب، بلکه همین جا و همین حالا.



آمریکا اسکارفو

یا به بیانی زیبا که یک آنا رشیست به نام آمریکا اسکارفو^۱ در شانزده سالگی بیان کرده است:

من ایمان دارم که، به لطف کنش های آزاد خودمان، فردی یا جمعی، به آینده ای از عشق، برادری و برادری خواهیم رسید. من برای همگان دقیقا همان چیزی را دلخواه من است آرزو می کنم: آزادی کنش، عشق ورزیدن، اندیشیدن. این است که من برای همه انسان ها، آنا رشی را آرزو می کنم. من باور دارم برای دستیابی به این منظور ما باید انقلاب اجتماعی ایجاد کنیم. اما همچنین عقیده من بر این است که برای رسیدن به این انقلاب اجتماعی، ضروری است که خودمان را از تمام اشکال تعصبات، سنت گرایی ها، اخلاقیات قلابی و قوانین بی معنی، رها سازیم. و در همین حال که در انتظار وقوع این انقلاب بزرگ هستیم، این وظیفه را در تمام کنش های زندگی مان بکار ببریم. در واقع برای محقق ساختن این انقلاب در

۱ America Scarfó

واقعیت، نباید خود را با در انتظار بودن راضی کرده بلکه باید در زندگی روزمره‌مان دست به کنش بزنیم. در هر جای ممکن، باید از نظرگاه یک آنارشیست عمل کنیم، یعنی وجود یک انسان. - آمریکا اسکارفو: نامه به امیل آرماند^۱

در سال ۲۰۱۵ هیچ نشانه‌ای از یک انقلاب بزرگ و قریب الوقوع دیده نمی‌شود. اما این امر ما را از مبارزه برای زندگی آزاد باز نمی‌دارد.

پس هنگامی که این آقایان می‌گویند: "شما خیال‌پرداز هستید، شما آنارشیست‌ها رویابافی می‌کنید، آرمان‌شهر شما هرگز درست کار نخواهد کرد"، ما باید پاسخ دهیم، "بله، درست است، آنارشیسم یک کشمکش است نه تحقق یک امر، و نه کوششی منسجم برای به تحقق رساندن آنارشی تا صبح روز بعد". همچنین ما باید قادر به بیان این گفته نیز باشیم که اما شما (...)، شما آقایان چه دستاوردی داشته‌اید؟ دنیایی که ارزش زیستن داشته باشد؟ یا دنیایی از مرگ، دنیایی که در آن زندگی امری بی‌رنگ و مزه است، تهی شده از هر کیفیت و بی هیچ معنایی در آن؟ دنیایی که در آن وقتی انسان به سن معینی رسیده و زمان بازنشستگی‌اش است، از خود می‌پرسد "ولی من با زندگی خود چه کرده‌ام؟ در تمام این سالها احساس زندگی در من چه بوده است؟" آلفردو بونانو^۲: مبارزه آنارشیست



رنترها: تصویر یک پروپاگاندای ضد رنتر در لوح چاپ چوبی از ۱۹۵۱

۱ Emile Armand

۲ Alfredo Bonanno

آرمانشهرهای کمونیستی

تاریخ‌دانان دوست دارند بگویند کاپیتالیسم نیروی پیشرو (رادیکال) بود که ساختار فئودالی کهن را سرنگون کرد. این روایت این حقیقت را که در همان زمان هم ایده‌ها و جنبش‌های رادیکال دیگر وجود داشتند، مخفی می‌کند. ایده‌های انقلابی اغلب در پوشش زبان انجیلی بیان می‌شدند- شعار دهقانان انگلیسی در خیزش‌های ۱۳۸۱ این بود "در آن زمان آدم شخم می‌زد و حوا می‌کاشت، چه کسی ارباب بود؟" فرقه‌های مرتد در سراسر اروپا، و همچنین جهان مسلمان، اجتماعات بی‌هیچ مالکیت خصوصی و سلسله مراتبی را ایجاد کردند. بیشتر آنها به نحو بی‌نهایت خشونت بار از میان برداشته شدند. در آلمان قرن ۱۶ حدود ۳۰۰،۰۰۰ دهقان بر علیه مقامات فئودال در خلال جنگ‌های دهقانی قیام کرده، و منشور دوازده مطالبه^۱ را منتشر کردند. در حدود ۱۰۰،۰۰۰ تن از آنان قتل عام شدند. پس از آن بزودی آنابپتیست‌ها^۲ پدیدار گشتند، که یک جنبش رادیکال متشکل از مسیحیان کمونیست به طور عمده ساکن آلمان و هلند بود. در انقلاب انگلستان در دهه ۱۶۴۰ دوباره ایده‌های مشابهی پدیدار شد. معدن‌کاران از مردم دعوت کردند که قانون مالکیت را لغو کنند و زمین‌های بلااستفاده را تصرف و در آنها به طور اشتراکی کشت و کار کنند. بعضی رنترها^۳ از این هم رادیکال‌تر بودند: آنها با خانواده و حتی مذهب هم به مخالفت برخاستند.

روش‌های قدیمی

در طول تاریخ، جنبش‌های انقلابی نگاهی همزمان به آینده و گذشته داشتند: آنها راه‌های جدید بسوی آینده طرح کرده، و در همان حال از فرهنگ‌های موجود در برابر حملات کاپیتالیست‌ها دفاع می‌کردند. دهقانان شورشی آلمانی، معدن‌کاران انگلیسی، و یا بعدتر شورشیان ضد حصارکشی از حقوق قدیمی استفاده از زمین اشتراکی دفاع می‌کردند. لودیت‌ها^۴ از تمهیدات سنتی مقرر بر دستمزدها و شرایط کاری که توسط بازار کاپیتالیست در حال محو شدن بود، دفاع می‌کردند. انقلابیون روسی در قرن‌های ۱۹ و ۲۰ به جوامع اشتراکی سنتی در روستا یا میر^۵ به عنوان بنیانی برای آینده‌ای بدون کاپیتالیسم یا دولت تزاری می‌نگریستند.

از این جنبش‌های اروپایی چیز زیادی به جز تاریخ‌شان به جای نمانده است. در دیگر مناطق جهان، کاپیتالیسم هنوز به طور کامل فرهنگ‌های سنتی در حال مقاومت را از میان نبرده است. می‌توان از مردمانی مانند مپوچه^۶ در آمریکای شمالی، یا می‌کماک^۷ در شمال به عنوان نمونه نام برد، که هرگز به طور کامل سرزمین‌ها و فرهنگ خود را به مهاجمان تسلیم نکرده و امروز نیز برای حفظ آن مبارزه می‌کنند. دهه‌های اخیر شاهد دوباره سر برآوردن جنبش‌های بومیان در بسیاری از نقاط جهان بوده است، مثال بسیار شناخته شده آن قیام زاپاتیستا^۸ در مکزیک است، این قیام با تاثیر گرفتن از مارکسیسم و جنبش‌های متاخر ضدکاپیتالیستی، سیستم‌های خودگردانی روستایی سنتی را با حقوق جمعی بر زمین تلفیق کرده است.

۱ ۱۲ Demands

۲ Anabaptists

۳ Ranters

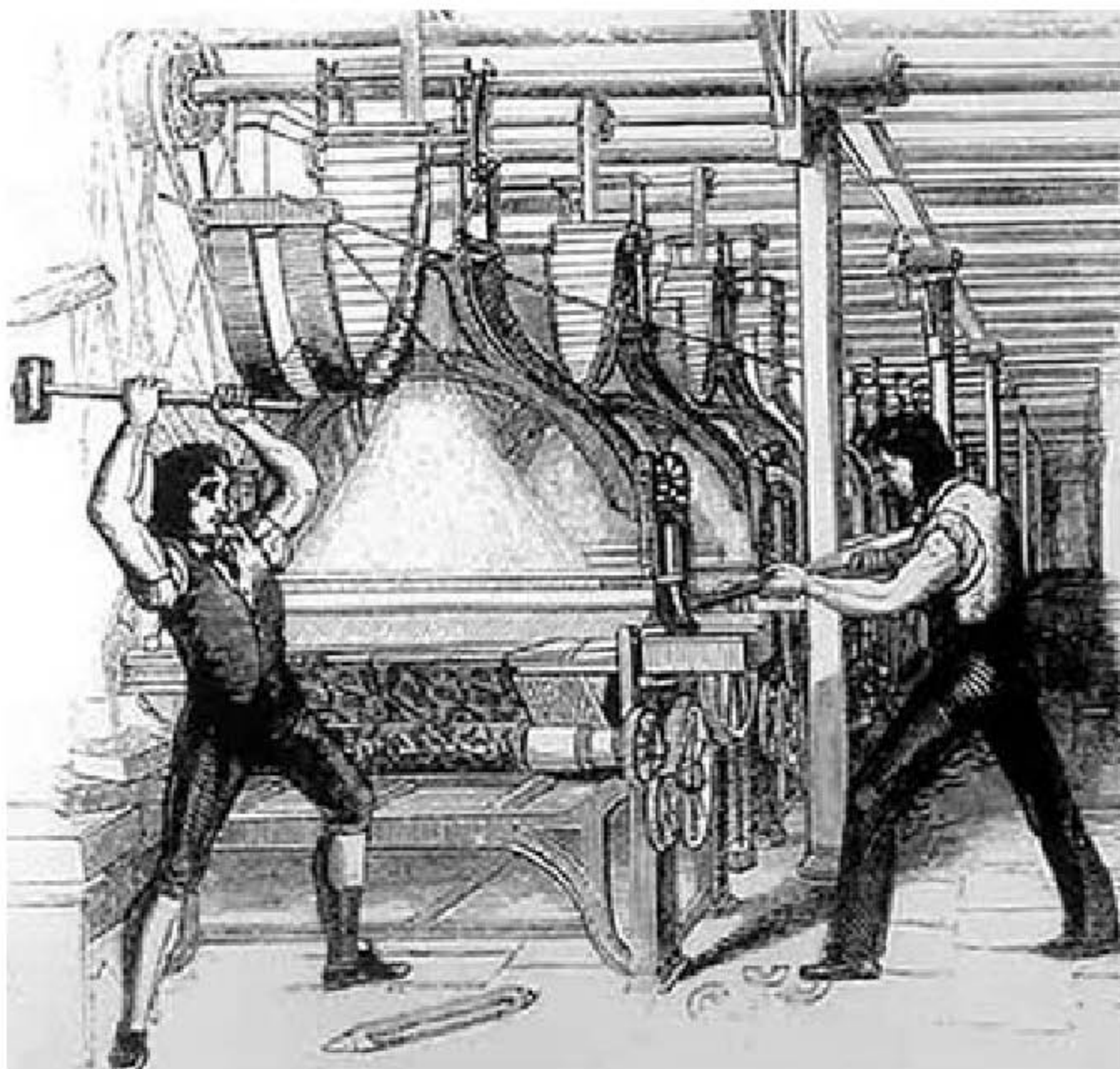
۴ Luddites

۵ mir

۶ Mapuche

۷ Mi'kmaq

۸ Zapatista



لودیت‌ها ماشین‌آلات کارخانه را در هم می‌شکنند.

همیاری و تعاونی

صنعتی شدن در اروپا در قرن نوزدهم شتاب گرفت، میلیون‌ها نفر از زمین‌هایشان بیرون رانده شده و به طبقه کارگران شهری^۱ نوظهور پیوستند. بسیاری از کارگران شهری که جنبش‌های تازه ضد کاپیتالیستی را شکل دادند، صنعت‌گران حرفه‌ای بودند که هنوز از حدی از استقلال برخوردار بودند. در فرانسه و دیگر کشورهای اروپایی، اندیشه‌های چاپخانه‌دار آنارشیست پرودون^۲ الهام بخش بودند. پرودون و دیگران در پی سازماندهی کارگران ماهر به جهت تشکیل کارگاه‌های تعاونی بودند، در این کارگاه‌ها کارگران امکان این را داشتند که ابزار و دانش را به اشتراک گذاشته و از یکدیگر در برابر اربابان دفاع کنند.

سپس تعاونی‌های کارگران در مشاغل مختلف، و شهرهای گوناگون، اتحادیه‌هایی را برای مبادله تولیدات و منابع شکل خواهند داد. (بنابر این فدرالیسم پرودونیست مستلزم سویه‌هایی از مبادله در حجم‌های بزرگتر،

۱ proletariat

۲ Proudhon

و به همین ترتیب مستلزم همیاری متقابل در تعاونی‌های منفرد از هم بود.) ایده اصلی این بود که این اتحادیه‌های تعاونی، با شراکت در منابع، بتوانند همگی از بازارهای کاپیتالیست مستقل شوند. بدین ترتیب آنها می‌توانستند جامعه تازه‌ای را در درون پوسته جامعه قدیمی خلق کنند.

جنبش‌های تعاونی نقاط ضعف متعددی از خود بروز دادند. آنها اغلب تن به تجدید سازمان داده و در گروه‌های بزرگتر جذب و باز تعریف می‌شدند: جنبش تعاونی‌های انگلستان، به عنوان یک مدل تجارت اخلاق‌مدار^۱ و در پیوند با حزب کارگر، یک مثال بارز است. آنها اغلب در سازمان‌دهی کسانی که بیشترین نفع و کمترین ضرر را در مبارزه با کاپیتالیسم دارند، ناکام بوده‌اند: توده‌هایی که از آنها سلب مالکیت شده و بیکار و بدون مهارت و از کار گریزان هستند. در واپسین دهه‌های قرن نوزدهم پرودونیسیم در فرانسه و دیگر مناطق توسط مارکسیسم و دیگر مبارزات مسلحانه آنارشیستی توده‌های سلب مالکیت شده، رو به افول رفت. این مبارزات همین امروز نیز برای نیل به آزادی جریان دارند.

قیام

در ۱۵۳۴ شورشیان آناباپتیست کنترل شهر مونستر^۲ در آلمان را بدست گرفته و یک شکل ابتدایی از جامعه اشتراکی سوسیالیستی را ایجاد کردند. این تنها یک نمونه از قیام‌ها به امید خلق جهان‌های نوین در طول تاریخ است.



یکی از سنگرهای کمون پاریس در رو-سن-سباستیان^۳

۱ ethical business model

۲ Muenster

۳ Rue Saint Sebastien

کمیته سرپرستی کمون شهر پاریس به طور رادیکال ضد کاپیتالیست نبود، مردم طبقه کارگر در محله‌های کارگری حومه شهر بودند که بسیاری از امور را پیش می‌بردند. آنها داوطلبانه گرد هم آمده تا همه امور از نیروهای مسلح مدافع گرفته، تا غذاخوری‌ها و بهداری‌های کمک اولیه، مدارس خود گردان آزاد و توزیع لباس و ملزومات را سازماندهی کنند. کمون تنها دو ماه دوام آورد تا اینکه بی‌رحمانه توسط قوای دولتی نابود گردید. اما الهام بخش بسیاری از آیندگان شد.

در واپسین دهه‌های قرن نوزدهم، برنامه مارکس برای کارگران مبنی بر در اختیار گرفتن قدرت و از میان بردن کاپیتالیسم از طریق انتخابات پارلمانی، مشی بسیاری از جنبش‌های کارگری بود. اما دیگران، از جمله اکثر آنارشیست‌ها، قیام‌های مردمی را ابزار بنیادین نابودی کاپیتالیسم می‌دیدند. پتر کروپوتکین^۱، در کتاب خود با عنوان تسخیر نان^۲، آنارشیست الهام بخشی بود که سعی داشت تا با استفاده از درس‌های کمون پاریس و دیگر قیام‌ها، به این که چطور مردم انقلابی می‌توانستند به خوبی منابع‌شان را مدیریت کنند، فکر کند. او اینطور استدلال کرد که هر قیام موفق باید فوراً تمامی مالکیت خصوصی را از ثروتمندان باز پس گرفته و یک سیستم آنارشیست کمونیست^۳ مبتنی بر همیاری متقابل ایجاد کند، در این سیستم هر کس غذا برای خوردن، لباس و خانه بر اساس نیاز خود خواهد داشت، و تصمیمات جمعی توسط شوراهای آزاد گرفته خواهند شد.

شناخته شده ترین دوران انقلابی در اروپا انقلاب روسیه در ۱۹۱۷ بود، که منتهی به در دست گرفتن قدرت دولتی توسط حزب بلشویک به رهبری لینن شد. در آغاز، بلشویک‌ها از شعارهای محبوب آنارشیست‌ها استفاده می‌کردند و دعوت به "تمام قدرت برای شوراها"، و انجمن‌های محلی کارگران و دهقانان می‌کردند. اما پس از بدست گرفتن قدرت، شوراها را به پوسته‌های توخالی تحت کنترل حزب تبدیل کرده، و یک دیکتاتوری وحشیانه را پایه‌ریزی کردند.

دهه‌های اخیر شاهد شکوفایی اندیشه‌های تازه‌ای درباره آنارشیسم انقلابی بوده است. آلفردو بونانو^۴ یک آنارشیست تاثیرگذار در این ساحت است، او در دهه‌های ۷۰ و هشتاد در ایتالیا آنارشیست‌ها را دعوت به تمرکز دوباره روی آماده‌سازی و ایفای نقش در انقلابات با محوریت خودگردانی غیر رسمی^۵ به جای ساختارهای کهنه احزاب مارکسیست و اتحادیه‌های آنارشیستی پوسیده، می‌کرد. بونانو همچنان بانگ رسای حمله آشتی ناپذیر به دولت و سرمایه است.

در یونان، قتل آنارشیست پانزده ساله به نام الکسیس گریگورپولوس^۶ بدست پلیس در ۶ دسامبر سال ۲۰۰۸ منتهی به قیام یک ماهه‌ای شد که در آن تعداد جوانان، مهاجران و دیگرانی که همه چیزشان گرفته شده بود، از تعداد آنارشیست‌ها پیشی گرفت. امواج این لحظه انقلابی، در حالی که یونان در بحران اقتصادی تلو تلو می‌خورد، همچنان در خیزش است.

۱ Peter Kropotkin

۲ The Conquest of Bread

۳ anarchist communist

۴ Alfredo Bonanno

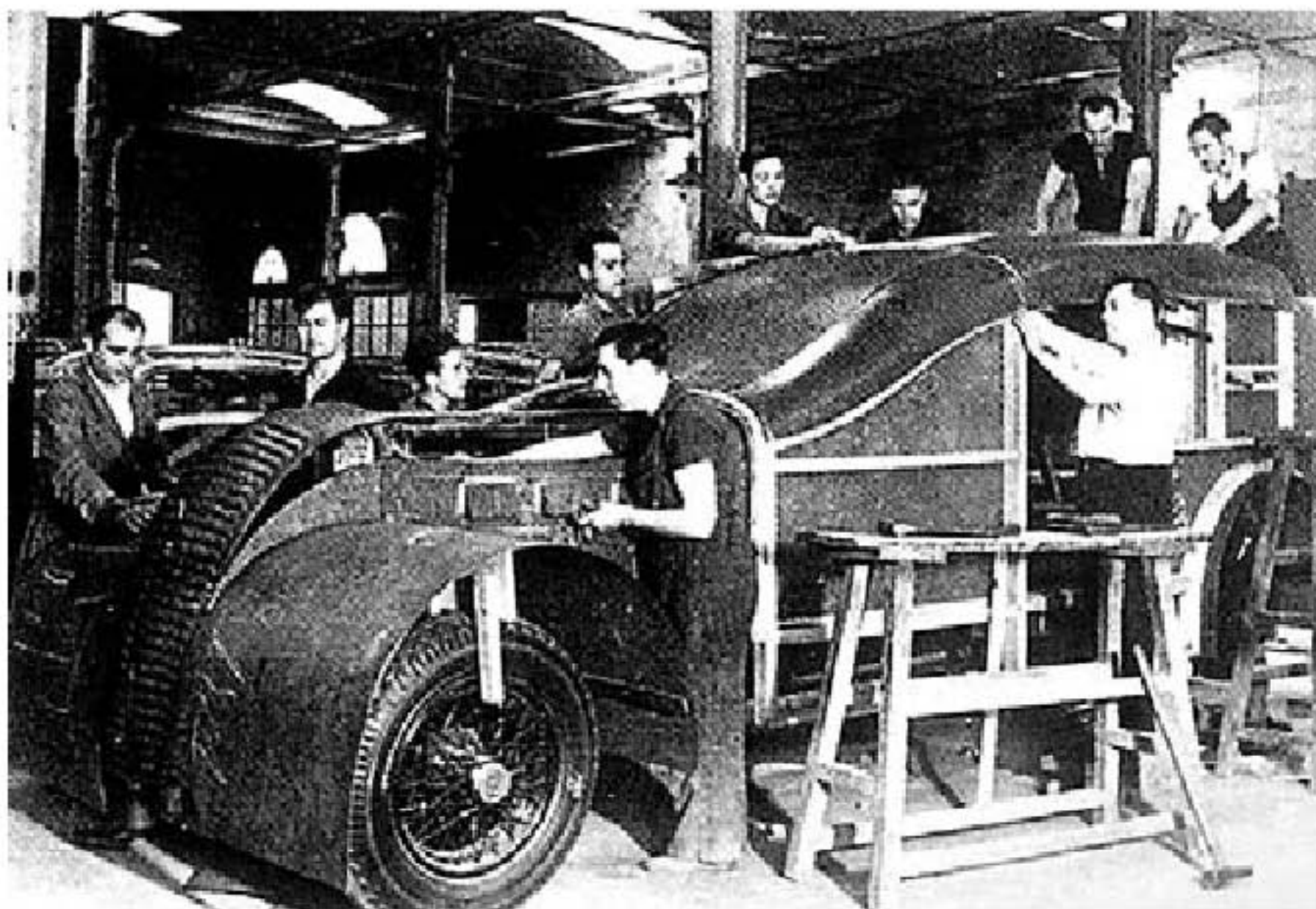
۵ informal self-organisation

۶ Alexis Grigoropoulos

آخرین موج انقلابات در بهار عرب^۱، آنطور که اغلب در طول تاریخ اتفاق افتاده است، تبدیل به تراژدی و ضدانقلاب شده است. نکته مثبت بهار عرب این است که جرقه اندیشه‌های آنارشیستی و ضد استبدادی را در جهان عرب زده، و زنجیری از شعله‌ها را برافروخته که در مناطق دوردست مانند برزیل هم همچنان فروزان است.

کنترل به دست کارگران

نخستین جنبش‌های گسترده کارگری در اواخر قرن ۱۹ و در کارخانه‌ها و محله‌های فقرا پدیدار شد. با آغاز قرن بیستم سندیکالیسم انقلابی به عنوان شکل جدیدی از سازماندهی ظهور کرد که بسیاری گمان داشتند می‌تواند کاپیتالیسم را سرنگون کند. در آن زمان، میلیون‌ها کارگر ماهر و غیر ماهر به اتحادیه‌های تجاری که بروی همگان باز بود، پیوسته بودند. این ایده بر این اساس استوار بود که کارخانه‌ها می‌توانند مستقیماً به دست کارگران و از طریق شوراهای اتحادیه اداره شوند؛ ساختارهای فدرال اتحادیه بزرگ کنترل هماهنگی و توزیع ورودی و خروجی کارخانجات مختلف را به دست می‌گرفت. بنابر این: همان ساختارهایی که کارگران برای اعتصاب و دفاع از خود بنا کرده بودند، به نهادهای اصلی اقتصادی دنیای جدید تبدیل می‌شدند.



کارگران CNT در حال اداره کارخانه خودروهای زره‌پوش، بارسلونا ۱۹۳۶

تا سالهای دهه ۱۹۱۰ اینطور به نظر می‌رسید که سندیکالیسم یک اقبال حقیقی در کشورهای اروپایی دارد. متفکرانی مانند پتو^۲ و پوژه^۳، فعال در اتحادیه CGT فرانسه، برنامه‌های خود را آماده کرده بودند: در زمان

۱ Arab Spring

۲ Pataud

۳ Pouget

مناسب، یک اعتصاب عمومی عظیم، کاپیتالیسم را سرنگون کرده، و سازمان‌های جدید کارگری وارد عمل خواهند شد. نخبگان کاپیتالیست در مواجهه با این تهدید، به سرکوب شدید، زندانی کردن و قتل رهبران کارگری روی آوردند. اما چیزی که در نهایت کاپیتالیسم را نجات داد، جنگ جهانی اول بود، حمام خون ملی‌گرایی رو به تباهی. و سپس انقلاب روسیه: موفقیت ظاهری بلشویک‌های کمونیست مستبد در روسیه، جنبش‌های آنارشستی و سندیکالیستی را تضعیف کرد، و بسیاری به سمت این شکل از حزب و دولت با رهبری انقلابی تغییر جهت دادند.

جدی‌ترین جنبش سندیکالیستی که توانست ادامه بقا دهد در اسپانیا بود. در ۱۹۳۶ اتحادیه آنارشستی CNT شکلی از سندیکالیسم را برای مدت کوتاه چند ماه در کاتالونیا^۱ به اجرا گذارد، پیش از آنکه توسط جوخه‌های فاشیستی فرانکو^۲ از میان برداشته شود. ارتش فاشیست فرانکو توسط آلمان و ایتالیا پشتیبانی، و به طور ضمنی توسط تمام دولت‌های کاپیتالیست اروپا حمایت می‌شد- در عین حال ماموران استالینیست هم از درون به آن ضربه می‌زدند.



اتحادیه سندیکایی آشپزی، لاپاز،^۳ بولیوی ۱۹۳۵

از ۱۹۱۷ تا ۱۹۹۰ جنبش‌های مقاوت کارگران به دفعات بدست احزاب کمونیست دارای پشتیبانی روسیه (و چین) خاموش شدند. آنها جنبش‌های کارگری را با پول خریده و با خود همدست می‌کردند، و از این راه هر نوع تهدید که بخواهد قدرت را از چنگشان بیرون بیاورد تغییر جهت می‌دادند. اما همیشه جیب‌های خالی بار دیگر و به تعداد بیشتر پدیدار می‌شدند، تا جایی که امپراطوری شوروی در دهه ۱۹۷۰ به ضعف

۱ Catalonia

۲ Franco

۳ La Paz

دچار شد. در ایتالیا موجی از اشغال کارخانه‌ها به راه افتاد، و کارگران اداره کارگاه‌هایشان را بدست گرفته و آنها را با شوراهای کارگری اداره می‌کردند. به همین ترتیب جنبش "کنترل به دست کارگران"^۱ در سرتاسر کشور یوگوسلاوی یا پرده آهنین، رشد کرد. جنبش‌های مشابه در آمریکای لاتین عمدتاً بدست دیکتاتوری‌های تمامیت‌خواه که توسط ایالات متحده پشتیبانی می‌شدند، از میان برداشته شدند. اما این اندیشه‌ها بار دیگر در آرژانتین در سال ۲۰۰۱ و هنگامی که کارگران، کنترل کارخانه‌هایی را که نظام سرمایه پس از سقوط اقتصادی آنها را رها کرده بود، بدست گرفتند.

اشغال کردن کارخانه‌ها توسط کارگرها بار دیگر در کشورهای بحران زده اروپا به خصوص یونان، پدیدار شد. اما بدون شک میدان انقلاب کارگری امروز در مناطق تولیدی در آسیا و بویژه چین است. امروزه اگر جنبش‌های کارگران صنعتی توسعه بیابند و بتواند تهدیدی حقیقی در برابر کاپیتالیسم مطرح کند، این امر در آنجا اتفاق خواهد افتاد.

بسیاری از آنارشیست‌ها از آغاز انتقاداتی شدید به استراتژی‌های سندیکالیستی وارد کردند. مشابه جنبش‌های هموندگرا، سازمان‌های سندیکالیستی از اصول اعلام شده اولیه، بسیار فاصله گرفتند. CGT در فرانسه مبدل به یک اتحادیه تجاری متعارف تجدید سازمان یافته شد. CNT در اسپانیا تبدیل به یک ساختار اقتدارگرا شده تا جاییکه به طور ننگینی، در سال ۱۹۳۶ چهار تن از رهبران آن تصمیم گرفتند تا وزیر دولت بشوند. تا آن زمان سازمان CNT نوعی بوروکراسی مرکزگرا را توسعه داده بود که در آن کارگران بدون رتبه سازمانی کاملاً از تصمیم‌گیری‌ها کنار گذاشته شده بودند. این سازمان‌های بزرگ-مقیاس به حدی بزرگ، مقید به رسوم اداری، و سلسله مراتبی بودند، که نمی‌توانستند مقاومتی در برابر تبدیل شدن خودشان به آینه‌هایی از آنچه که آرزوی نابودی‌اش را داشتند، نشان دهند. در عین حال، سازمان‌های سندیکالیست غالباً، تمام اخلاق کاری^۲ را در خود نهادینه کرده بودند، به جای اینکه از اساس به این تفکر که ما باید برده‌های ساعت کار و روزهای کاری باشیم، حمله کنند.

آیا ممکن است در قرن ۲۱ جنبش‌های کارگری پدید آیند که روش‌های نوین خود-سازماندهی و اجتناب از این دام‌ها را ایجاد کنند؟

فرهنگ DIY (ساختن چیزها توسط خود شخص)

در کشورهای ثروتمند مانند فرانسه، آلمان غربی، انگلستان یا ایالات متحده، مقاومت کارگران تا اواسط قرن بیستم به طور کامل محو شده و در اتحادیه‌های تجاری رام و جنبش‌های پارلمانی ادغام گردیده بودند. اما اندیشه‌های رادیکال زنده و در جنبش‌های "ضد فرهنگ"^۳ عمدتاً جوانان و دانشجویان، شکوفا می‌شدند. دانشجویان شورشی ۱۹۶۸ به اندیشه‌های آنارشیستی نیروی تازه‌ای دادند. تفکرات آنارشیستی و ضد استبدادی جدید دریافتند که چطور کاپیتالیسم موفق به تسخیر و کالایی سازی نه فقط کار، بلکه تمامی جوانب زندگی فردی ما، شده است.

۱ workers control

۲ work ethic

۳ counter-cultural



"یورش کافیس" پوستر همبستگی با رفقای دستگیر شده در راه مبارزه با یورش مقامات برای تخلیه سرپناه‌ها در ایتالیا

در دهه ۱۹۷۰ جنبش پانک با اصل انقلابی خود یعنی "خودت انجام بده" پدیدار شد. خانه به دوش‌ها و از اجتماع بیرون زده‌های پانک، با استفاده از دورریز فزاینده جامعه مصرفی جهان ثروتمند، گذران زندگی می‌کردند، غذا، پوشاک، و همه نوع کالا بدون استفاده و به سادگی در کشورهای ثروتمند در خیابان‌ها رها می‌شد.

گذران زندگی با دورریز شهرهای ثروتمند آنچنان تهدید یا جایگزین جدی برای کاپیتالیسم ایجاد نمی‌کرد. اما منش تجربه‌گرای DIY نوعی از روش زندگی و حمله به ارزش‌های انفعالی مصرفی و تمامی سلسله مراتب و دیوان‌سالاری‌ها را، در خود داشت.

سرپناه کان ویس^۱ در بارسلونا

پس از تمدن

بسیاری از آنتی-کاپیتالیست‌ها و آنارشویست‌های قرن ۱۹ و ۲۰ با اقتصاد صنعتی مشکلی نداشتند. کروپوتکین در کتاب "تسخیر نان" به پیشرفت تکنولوژی در ساده‌سازی کارها بسیار باور دارد، به عقیده او این تکنولوژی‌ها شرایط زندگی توده‌های مقیم شهرها را ارتقا خواهند داد. سندیکالیست‌ها مادامی که کارخانه‌ها توسط کمیته‌های کارگری گردانده می‌شدند، به ندرت به تولید انبوه و دسته‌بندی کارگران انقاد می‌کردند. اکنون ما شروع کرده‌ایم به حس کردن هزینه‌های اکولوژیک و انسانی زندگی صنعتی، و اینکه روبرو شدن با این پیامدها اجتناب ناپذیر است. یک سیستم صنعتی انبوه مبتنی بر سوخت‌های فسیلی به هیچ روی نمی‌تواند مدت زیادی دوام یابد، و در فرآیند فروپاشی، اقلیم کره زمین و اکوسیستم را به طوری که قابل بازشناسی نباشد، تغییر خواهد داد. کاپیتالیسم هیچ گونه گذار ملایم از صنعت انبوه را به ما ارائه نخواهد کرد، و به هر روی فرآیندهای سریع تغییرات اقلیمی امروزه غیر قابل بازگشت هستند.

روایات ما برای آینده، و طرح‌های ما برای مبارزه، باید این حقایق را درک کنند. ما چه گونه خواهیم توانست به بحران‌های اکولوژیکی و جمعیتی پاسخ دهیم؟ من در اینجا تلاش نخواهم کرد که به این سوالات انبوه به طور عمیق بپردازم. در اینجا تنها برخی موارد فوری و واضح بیان شده‌اند:

- هر نوع فرهنگ جديد بايد شامل روش‌های زیست ساده‌تر و کوچک-مقیاس باشد.
- این فرهنگ‌ها باید برای تحولات عمده شدید مانند "فجایع طبیعی"، مهاجرت گسترده و نزاع بر سر منابع، راه حل داشته باشند.
- شرایط زندگی در نواحی متمایز اقلیمی و جهانی، بسیار متفاوت خواهد بود، مناطقی به بیابان تبدیل شده و مناطقی به زیر آب خواهند رفت، مناطق ثروتمند مرزهایشان را به روی آوارگان تغییرات اقلیمی خواهند بست، و غیره ...

**Visualize
vast
Wilderness**

**Actualize
industrial
collapse.**



شاخه‌های گوناگون آنارشیسم "سبز"^۱ روی توسعه مدل‌های کوچک-مقیاس زیست تمرکز کرده‌اند. در دهه ۱۹۹۰ و سالهای آغازین دهه ۲۰۰۰ بدوی‌گرایی یک گرایش در حال شکوفایی بویژه در ایالات متحده بود. این گرایش حامی بازگشت به دوران پیشا صنعتی، و در واقع بازگشت به دوران پیشاکشاورزی، و طبقه‌بندی‌های اجتماعی، است. بدوی‌گرایی بخشی از انتقاد وسیع‌تر ضد تمدنی در آنارشیسم متاخر می‌باشد: ما می‌بایست از تفکرات رهنمون به تمدن و پیشرفت رها شویم، آموزه‌هایی که جهان را به عنوان دارایی انسان می‌بیند. الزاما یک دیدگاه "ضد-تمدن" به معنای بدوی‌گرایی نیست، به این دلیل که می‌توان آن را از جهت خیال‌پردازی در مورد فرهنگ‌های باستانی و غالبا "طبیعت انسان"^۲، مورد انتقاد قرار داد. ما ممکن است که بتوانیم از گردآورنده-شکارچی‌ها و "بربرها"^۳ چیزهایی بیاموزیم، اما باید بتوانیم فعالانه

۱ green

۲ human nature

۳ barbarians

شکل‌های زندگی خودمان را، تحت شرایط بسیار متفاوت از شرایط اجدادمان، بیافرینیم. من در اینجا گفتاری از ولفی لاندسترایشر^۱ آنارشیست نقل قول می‌کنم:

اگر تمدن در دوران زندگی ما برچیده شود، ما با یک دنیای سراسر از جنگل‌های شاداب و دشت‌ها و صحراهای پاک که زیستگاه حیات وحش است روبرو خواهیم بود. بلکه بر عکس مواجه با یک جهان پر از خرده‌ریز تمدن، ساختمان‌های متروک، ابزار، زباله و غیره خواهیم بود. تخیل‌ای که در بند واقع‌گرایی یا جهانبینی اخلاقی بدوی‌گرا نیست، می‌تواند راه‌های بسیار برای استفاده، کشف و بازی با همه این‌ها بیابد، امکانات بالقوه تقریباً بی‌نهایت هستند. -ولفی لاندسترایشر

دور شدن از اجتماع انبوه به معنای کنار گذاشتن تمامی تکنولوژی اخیر نیست. در قرنهای ۱۸ و ۱۹ پیشرفت‌های تکنولوژیک با متراکم کردن، دسته‌بندی کارگران، و متمرکز کردن مردم در کارخانه‌ها، امکان‌پذیر شدند. تکنولوژی‌های اطلاعاتی متاخر اغلب به صورت عکس عمل می‌کنند: "پردازش همه منظوره"^۲ بدین معناست که هر کدام از ما می‌تواند با برخورداری از یک دستگاه کوچک، یک طراح، مهندس، یا صنعت‌گر بشود. "ساخت و تولید در آینده"^۳ به طور

مثال چاپ سه بعدی، به این معنی است که ما می‌توانیم پیشرفته‌ترین تولیدات تکنولوژیک را به طور محلی ساخته و تولید کنیم؛ پدیده‌ای مانند نرم‌افزار آزاد امکانات بالقوه‌ای برای ارتباط از راه دور و همیاری متقابل بدون نیاز به تمرکز انبوه مبادلات مالی، را در اختیار می‌گذارد.

اکنون و فردا

کاپیتالیسم با نشان دادن سراب به حیات خود ادامه می‌دهد. اصل قضیه در سراسر جهان یک داستان تکراری است: کمی بیشتر تحمل کن، آنگاه می‌توانی در رویای کاپیتالیسم جای خود را بیابی. ما در دوران پایان این رویا زندگی می‌کنیم. بحران‌های کاپیتالیسم فرصت‌هایی برای رهایی و ساختن روش‌های متفاوت زیستن هستند. اما این فرصت‌ها تا وقتی آنها را در نیابیم معنایی ندارند.

به اروپای امروز نگاه کنید: میلیون‌ها انسان، مخصوصاً جوانان، مهاجران، افراد بدون مهارت



یک آزمایشگاه هک در آلمان؟

۱ Wolfi Landstreicher

۲ all purpose computing

۳ future manufacturing

و همه مردم طبقات پایین اجتماع، از بازار کار و دولت رفاهی محروم شده‌اند. همانند مردم ساکن روستاها در قرون گذشته از ما سلب مالکیت شده است. اگر ما بتوانیم شکل‌های جدید زیستن را بیافرینیم، مجدداً با یکدیگر متحد شده و حول این اتحاد جوامعی از مردمی که همه چیزشان گرفته شده است را سازمان دهیم، آنگاه یک بخت جدی خواهیم داشت. ولی این امر به خودی خود و تنها به این دلیل که شرایط رو به وخامت می‌رود، روی نخواهد داد. ما باید خودمان این امر را محقق کنیم.

چطور این کار را بکنیم؟ من فکر نمی‌کنم که اکنون نیازی به تلاش برای ترسیم طرح اولیه یک برنامه جامع که نشان دهنده وضعیت جامعه پسا-کاپیتالیستی باشد، نیست. در بهترین حالت، از آنجایی که مبارزات و شرایط در حال تغییرند، یک طرح نامربوط خواهد بود. در بدترین حالت، یک بت‌واره یا تعصب خشک‌ای خواهد بود که ما را ناکام خواهد کرد. ضروری‌ترین کاری که ما باید انجام دهیم این است که روش‌های مبارزه امروز را بیابیم. این گونه است که ما با عمل کردن به آنها یاد خواهیم گرفت چه روش‌هایی قابل اجرا و موثر هستند. و خواهیم توانست به این هدف که آفریدن ساختارهایی قابل انعطاف و قادر به ایفای نقش در شرایط دگرگون شونده است، دست خواهیم یافت.

ما می‌توانیم از تاریخ فرهنگ‌های غیر کاپیتالیستی و ضد کاپیتالیستی گذشته، بسیار بیاموزیم. اما ما در سال ۱۸۷۱ یا ۱۹۳۶ زندگی نمی‌کنیم. همچنین ما نیاز داریم شکل‌های تازه زیست خودمان را تجربه کنیم، بیافرینیم و توسعه دهیم، و در عمل بیاموزیم. این شکل‌های نوین زیستن باید فرهنگ‌هایی مبارز باشند، که می‌توانند کاپیتالیسم را نابود کنند.

فصل ۹. چگونه می‌توانیم کاپیتالیسم نابود کنیم؟

من نقشه چگونگی نابود کردن کاپیتالیسم را ندارم، و فکر نمی‌کنم برای این امر طرحی وجود داشته باشد. کاپیتالیسم توسط افراد، گروه، حزب یا توطئه با یک نقشه سری، ایجاد نشده است، و به روش مشابه نیز نابود نخواهد شد. کاپیتالیسم بسیار بزرگ، پیچیده، ناهماهنگ، متغیر و پیشبینی ناپذیر است و هیچ طرحی نخواهد توانست این سیستم را بفهمد. شاید با طراحی یک توطئه بتوان یک دولت را سرنگون کرد، اما نکته‌ای که باید بدانیم است که بدست گرفتن کنترل یک دولت آخرین چیزی است که کاپیتالیسم را از میان خواهد برد. کاپیتالیسم در نتیجه کنش‌های فراوان افراد و گروه‌ها که در پهنه زمان و مکان پخش هستند، نابود خواهد شد، این افراد و گروه‌ها ممکن است هرکدام برای خود نقشه‌های متفاوتی داشته باشند. در عین حال که بسیاری از آنها با یکدیگر مشورت و هماهنگی خواهند کرد و با نسخه برداری از طرح‌های هم از یکدیگر خواهند آموخت.

بنابر این تمام کاری که من می‌توانم بکنم طرح‌ریزی برنامه‌ها و پروژه‌های خودم، به تنهایی یا به همراهی رفقا و دوستانم، برای کنش‌هایم خواهد بود، به این امید که این کار به هر ترتیب به نابود کردن کاپیتالیسم کمک خواهد کرد. من در اینجا برخی از ایده‌ها که به من کمک می‌کند به پروژه‌هایم بیاندیشم را به اشتراک می‌گذارم. شاید این ایده‌ها به برخی دیگر نیز کمک کند، یا دست کم جرقه گفت و گوهایی پرثمر را بزند.

۱. کاپیتالیسم فقط می‌تواند توسط شکل‌های دیگر زیستن نابود شود

اگر تمام بانک‌ها، بازارها، کاپیتالیست‌ها، حکومت‌ها، ماموران پلیس و باقی آنها یکشبه ناپدید شوند، مردم روز بعد کاپیتالیسم را دوباره ایجاد خواهند کرد. این داستان تمام انقلابات "موفق" در قرن گذشته است. ارزشها، امیال و عادات کاپیتالیستی، درست تا عمق بدن‌های ما نفوذ کرده‌اند، و ما نیز همچنان به بازتولید آنها ادامه می‌دهیم. به طور عکس، برای نابود کردن کاپیتالیسم ما نیاز به روش‌های دیگر زیستن داریم.

در نتیجه فرآیند نابود کردن کاپیتالیسم باید شامل ایجاد شکل‌های متفاوت زیستن باشد. این امر به معنی توسعه و تحکیم ارزش‌ها، امیال، باورها، عادات، پروژه‌ها، به طور فردی یا مشترک است، که هنجارهای فرهنگ کاپیتالیستی را در هم بشکنند و برای ایجاد کردن روش‌های جدید زیستن، وارد عمل شود. برای شخص من، این فرآیند باید اینگونه باشد: روش‌های زندگی و مبارزه که در آنها ما به دنبال تسلط بر دیگران یا به زیر سلطه رفتن خودمان نیستیم، زیستن‌ای که ما به طور مداوم با هر شکل از سلسله مراتب و سرکوب مبارزه می‌کنیم. در این گونه زیستن ما به دنبال آنارشی هستیم.

واضح بگویم، من شکلی از فرهنگ آنارشیستی توده‌وار را به عنوان جایگزین فرهنگ کاپیتالیستی پیشنهاد نمی‌کنم. بلکه، ما می‌توانیم به عنوان فرد یا گروه، بسیاری از انواع زیستن متفاوت ضد کاپیتالیستی را ایجاد کنیم. ممکن است برخی از پروژه‌های ما کاملاً منفصل از یکدیگر باشند، اما برخی با هم پیوند برقرار کرده و یکدیگر را حمایت خواهند کرد.

۲. نبرد اجتماعی

شکل‌های زیستن آنارشیستی نمی‌توانند با کاپیتالیسم همزیستی داشته باشند. من باور دارم امروز ناممکن است که از کاپیتالیسم گریخته و یک آرمان‌شهر دنج ایجاد کرد. کاپیتالیسم یک فرهنگ بی‌نهایت مهاجم

است که هیچ جایی برای پنهان شدن برای ما باقی نمی‌گذارد. به هر حال، من تا زمانی که می‌دانم دیگران تحت سلطه و سرکوب هستند، در هیچ جای دنج آرمانی، آزاد نخواهم بود. در هر صورت، کاپیتالیسم به سرعت در حال نابود کردن تمامی دنیای ماست. بنابر این اگر ما بر آن هستیم تا شکل‌های جدید زندگی را ایجاد کنیم که بتوانند ادامه بقا داده و شکوفا شوند، می‌بایست آن اشکالی باشند که بر پا خواسته و مبارزه کنند، و آنقدر نیرومند باشند که بتوانند کاپیتالیسم را نابود کنند.

بنابر این، ما داریم راجع به جنگ صحبت می‌کنیم. نبرد اجتماعی میان شکل‌های متضاد زیستن. و نه درباره دموکراسی، اجماع عمومی، یا یک مناظره همگانی منطقی. نخبگان کاپیتالیست از "استدلال" و دموکراسی زمانی صحبت می‌کنند که این تاکتیک‌ها به نفعشان باشد. همانطور که از هر روش لازم دیگر مانند سلول انفرادی تا بمب‌های خوشه‌ای استفاده می‌کنند. با لبخندهای ملیح رو به دوربین، ما پیروز این نبرد نخواهیم بود.

۳. آفریدن و نابود کردن

در حالیکه ما در جنگ هستیم، من باید به طور همزمان به این هر دو این راه‌ها بیانديشم: چگونه پروژه‌های خودم را بیافرینم و آنها را نیرومند کرده و از آنها دفاع کنم؛ و چگونه به ساختارهای کاپیتالیستی که من و عزیزانم را تهدید می‌کنند، حمله کرده و آنها را نابود کنم. شما نمی‌توانید یکی را بدون دیگری داشته باشید. کاملاً بی معنا است که انواع زیستن‌ای بیافرینیم که به راحتی از میان برده می‌شوند. و نیز کاملاً بی معناست که به کاپیتالیسم حمله کنیم بدون آن که بدیل‌هایی بسازیم که توانایی شکوفا شدن داشته باشند.

پس، زمانی که من نقشه‌هایم را طرح‌ریزی می‌کنم، این هدف دوگانه را مد نظر قرار می‌دهم: نیرومند کردن و دفاع از شکل‌های زیستن خودم؛ ضعیف و نابود کردن دشمن.

من فکر می‌کنم این اندیشه که مبارزات ما همزمان آفریننده و نابودگر هستند، همواره در قلب آنارشیسم جای داشته است. من همزمان برای آزادی و علیه سلطه مبارزه می‌کنم.

۴. روش‌های فراوان

چه انواعی از استراتژی‌ها، تاکتیک‌ها و کنش‌ها می‌توانند در راه این هدف دوگانه مفید باشند؟ نخبگان کاپیتالیست دائماً اقدام به شکنجه، حبس، کشتار، و استفاده از دیگر تاکتیک‌های ارعاب و ستم، می‌کنند. اما استفاده کردن از این روش‌ها ما را مسموم و نابود کرده، و ما را تبدیل به بدل مشابه دشمنانمان خواهد کرد. به همین ترتیب، اگر ما تلاش می‌کنیم از سلسله مراتب، رسوم اداری، رئیس‌ها، رهبران، انتخابات، کمیته‌های مرکزی، حقوق‌بگیران رسمی، مبادلات بازار، کار از خودبیگانه شده، و تمام این گند و کثافت دور شویم، آنگاه هرگز نخواهیم خواست نهادهایی ایجاد کنیم که این ویژگی‌ها را تکرار کنند. برای آفرینش شکل‌های زیستن آنارشیستی، باید این ارزش‌ها و عادات را در زندگی امروزمان تمرین کنیم، از جمله در حمله به کاپیتالیسم.

معیارهای اصلی من برای اندیشیدن به پروژه‌ها، استراتژی‌ها تاکتیک‌ها و کنش‌ها مستقیماً از این هدف دوگانه سرچشمه می‌گیرند.

- آیا این پروژه‌ها، کنش‌ها و استراتژی‌ها به آفرینش شکل زندگی که من می‌خواهم یاری می‌رساند؟
- آیا آنها در تضعیف کاپیتالیسم موثر هستند؟

اینها معیارهای "من" هستند، بطوریکه در اهداف من نهاده شده و ذاتی هستند. اینها تنها معیارهایی هستند که اهمیت دارند. چیزی که بدون اهمیت است، شاخصهای بیرونی یا داوریهای مبتنی بر سیستمهای ارزشی دیگر که ربطی به من ندارند، است. برای نمونه، هیچ اهمیتی ندارد که:

معلمها، ژورنالیستها، سیاستمداران، قضات، پلیسها، یا دیگر عمله‌ها و مزدوران به ما بگویند چه چیز درست و چه چیز نادرست، اخلاقی یا غیر اخلاقی، قانونی یا غیر قانونی است. ترسها و اضطرابهای اجتماعی که ما در خود حس می‌کنیم کافیهست که به ما بگویند چه چیز درست یا نادرست است. چیزهایی که انقلابیون قلبی متعصب، مقامات رسمی و مرشدها، خواه از مارکس یا گاندی یا باکونین یا هرکس برای ما نقل قول کنند، به ما می‌گویند چه چیز درست یا نادرست است.

۵. امیال خطرناک

چرا به جای جنگ طبقاتی^۱ از جنگ بین شکل‌های زیستن صحبت می‌کنیم؟ من فکر می‌کنم اندیشه مبارزه طبقاتی هنوز یک تفکر نیرومند است. اما اگر اکنون جنگ طبقاتی در جریان است، این جنگ، جنگ یک طرفه است: طبقات حاکم، طبقات استثمار شده را به بردگی کشانده و به قتل می‌رسانند، بی آنکه ضربه متقابل‌ای دریافت کنند. برای نابود کردن کاپیتالیسم باید میل به مبارزه داشته باشی. اگر کارگر هستی به این معنی نیست که با این میل به دنیا آمده‌ای، یا این میل خود بخود و به محض اینکه شروع به کار در کارخانه، یا مرکز تلفن یا کافی‌شاپ کردی در تو بوجود آمده است. کار در این مکان‌ها تو را ملول و خسته می‌کند. اما کاپیتالیسم راه‌هایی یافته است تا این خشم و درماندگی را به طرزی موثر، به سمت رویای مصرف هدایت کند، توهم مصرف‌گری از این احساس ملال نیرو می‌گیرد. در گذشته، جنبش‌های کارگری که علیه کاپیتالیسم مبارزه می‌کردند، مشابه از همین روش استفاده کردند، زیرا آنها فعالانه فرهنگ‌های مبارزه‌طلبی را با خیالات و امیال مطابق با خواست خودشان پی ریزی می‌کردند.

این موضوع یک نکته به راستی حیاتی جهت درس گرفتن از قرن بیستم است. شرایط مادی^۲ مردم، وضعیت اقتصادی یا اجتماعی مردم، به خودی خود، برای کنش‌گری بی معنا هستند. چیزی که به حساب می‌آید میل ما به کنش است. تا زمانی که کاپیتالیسم ما را در سیستم مبتنی بر میل به مصرف کالا و موقعیت اجتماعی، در اسارت دارد، ترس چندانی از ما ندارد. خطر جایی بروز می‌کند که سیستم دیگر نتواند این تمایلات مصرفی را تغذیه کند. این چیزی است که همین امروز در اروپای ریاضت اقتصادی در حال اتفاق افتادن است. هر جا که نخبگان طبقات فرادست، نتوانند مصرف را تامین کنند، یا فکر کنند دیگر نیازی به تامین مصرف ندارند- یا ترکیبی از هر دو-، بساط مصرف‌گرایی و دولت رفاهی برای میلیون‌ها نفر از مردم را جمع می‌کنند. با این کار از میلیون‌ها نفر مجدداً سلب مالکیت شده و از همه چیز محروم می‌شوند.

این یک حرکت خطرناک است- همان طور که برای مثال در ابتدا کاپیتالیسم از میلیون‌ها نفر از مردم سلب مالکیت زمین کرد. چرا این امر بسیار خطرناک است؟ زیرا منفذی برای گسترش تمایل به شورش برای مردم ایجاد می‌کند و این امر می‌تواند سیستم را از هم بپاشد. این تنها یک روزنه است، یک امکان بالقوه. این تمایلات خطرناک ناگهان از هیچ پدیدار نمی‌شوند. آنها باید فعالانه ایجاد شده، پرورش یافته و منتشر شوند.

۱ class war

۲ 'material conditions

۶. پروپاگاندا

عظیم‌ترین نیروی کاپیتالیسم مصرف‌گرا در قرن بیست و یکم، قدرت آن در انتشار امیال فاسد و مسری است. ما مواجه با تبلیغات انبوه، تلویزیون، فیسبوک، روزنامه‌های رایگان، آموزش و فروش دولتی، و عادت‌های فرهنگ مصرفی قرن هستیم.

در گذشته، آنارشیست‌ها بسیار با صراحت درباره تمایل‌شان به نشر و گسترش ایده‌های آنارشیستی برای تعداد هرچه بیشتر انسان‌ها، صحبت می‌کردند. به این دلیل که آنها عاشقان پر شور آنارشی بودند، آنارشی برای آنها همان ایده زیبا^۱ بود، و می‌خواستند که آن را برای دیگران به اشتراک بگذارند. دلیل دیگر این بود که، آنها می‌دانستند برای اینکه بختی در نابود کردن کاپیتالیسم داشته باشند، نیاز به رفقای بیشتری داشتند تا دوشادوش آنان مبارزه کنند.

بنابر این یکی از کنش‌های رایج در میان آنارشیست‌ها چیزی بود که ما آنرا پروپاگاندا می‌نامیم. پروپاگاندا با گفتار: صحبت درباره آنارشیسم، خواه به شکل صحبت‌های معمولی در محل کار یا بار، یا ارائه سخنرانی در گردهمایی‌ها یا کارگاه‌ها، یا نطق کردن در خیابان؛ و تولید و انتشار روزنامه‌ها، جزوه‌ها، تصاویر، پوسترها، کتاب‌ها و غیره. و پروپاگاندا در کردار: نمونه‌های جاری در کنش‌ها و روش‌های زندگی و مبارزه ما هستند. امروزه به نظر می‌رسد، بسیاری از آنارشیست‌ها، و همچنین دیگر ضد کاپیتالیست‌ها، خجالتی شده‌اند. ما خودمان را از نظر پنهان کرده و بجای اینکه ایده‌هایمان را منتشر و پخش کنیم، دور آنها حصار کشیده‌ایم. ما فقط برای هم فکرهای خودمان می‌نویسیم و صحبت می‌کنیم، درباره موضوعات خسته کننده‌ای که برای انسان‌های بیرون از این صحنه کمترین اهمیتی ندارند. یا از زبان و اصطلاحات غامض و دیرفهمی استفاده می‌کنیم که هیچ کس بیرون از این دایره نمی‌تواند از آن سر در بیاورد. ما با تازه‌واردان با بدگمانی رفتار می‌کنیم، یا پیش از آنکه به آنها اجازه ورود به جمع دهیم، از آنها برای سنجش "نزاکت سیاسی"^۲ شان بازجویی می‌کنیم.

انتشار دادن خواست‌های آنارشیستی، به این معنی نیست که ما شبیه به سیاست‌مداران یا مبلغان فرقه مذهبی "شاهدان یهوه"^۳ باشیم. من در جستجوی رای دهنده، دنباله‌رو، پیاده‌نظام یا خریدار، نیستم. من می‌خواهم پروپاگاندایی ایجاد کنم که مردم را تحریک کند تا قدرت را به پرسش کشیده و پروژه‌ها و روش‌های زندگی خودشان را بیافرینند. برخی آنان ممکن است خودشان را آنارشیست فرض کنند، و بسیاری دیگر نیز نه. چیزی که من می‌خواهم رفیق است: افراد حقیقی و مستقل‌ای که با قدرت به روش‌های خودشان مبارزه می‌کنند. و البته داشتن رفقای بیشتر خیلی بهتر است.

۷. اتحادها

آنارشیست‌ها همیشه، یک اقلیت کوچک بوده‌اند، و چه بسا که همیشه خواهند بود. عجیب و غریب، غریبه، با رویاها و خواست‌های عجیب. ما نخواهیم توانست کاپیتالیسم را به تنهایی نابود کنیم. برای نابود کردن کاپیتالیسم ما نیاز داریم تا همدیف دیگرانی که با آنها در برخی و اغلب نه همه جوانب مبارزه،

۱ beautiful idea

۲ 'political correctness

۳ Jehovah's witnesses

اشتراک داریم، بجنگیم. ما می‌توانیم حول محور پروژه‌ها و مبارزات بخصوص، اتحادیهایی ایجاد کرده که کمابیش موقت یا مداوم باشند. اگر این اتحادها در راستای تقویت و پرورش دادن شکل‌های زیستن هستند، آنگاه آنها باید عاری از سلطه‌گری عمل کنند. این به معنی صراحت در مورد اهداف و انگیزه‌هایمان است، و نه تلاش برای رهبری کردن یا فریب دادن دیگران، بلکه فعالیت کردن به عنوان همکاران برابر با یکدیگر است. اگر ما نتوانیم با یکدیگر همکاری کنیم، هر کدام به راه‌های جداگانه خودمان خواهیم رفت. من فکر می‌کنم نیرومندترین اتحادها برای نابود کردن کاپیتالیسم، اتحادیهایی هستند که توسط افرادی که سیستم از آنها سلب مالکیت کرده و همه چیزشان را گرفته است، تشکیل شده‌اند، این انسان‌ها هر کدام خواست‌ها و انگیزه‌های خودشان را برای مبارزه دارند.

۸. مدل‌های سازماندهی

چه نوعی از ساختارها و روش‌های هماهنگ‌سازی را باید در اتحادیهایمان استفاده کنیم؟ در اینجا درس‌های مهم بیشتری برای آموختن از تاریخ وجود دارد. نهادهای رسمی عظیم، مانند اتحادیه‌های سندیکالیستی قدیم، مکرراً به ساختارهای سلسله‌مراتبی و دیوان‌سالاری تبدیل شدند. زنده‌ترین و فعال‌ترین مبارزات امروز به طور کامل از این مدل‌ها فاصله گرفته‌اند. ما نیازی به کمیته‌های مرکزی، کارمند، منشی، فهرست اعضا و انتخابات، نداریم. این تفکر در نظر کسانی که برای بار نخست با آنارشیسم روبرو می‌شوند، و حتی برای بسیاری از آنارشیست‌ها هم، بسیار عجیب می‌نماید. نیاز به وجود یک نظم مرکزگرا یک افسانه بسیار نیرومند دیگر است. و نه تنها یک افسانه کاپیتالیستی بلکه اسطوره جاری در درازنای هزاران سال فرهنگ‌های سلسله‌مراتبی است. آیا ما نیازی به اربابان نداریم؟ (یا حتی اگر نام‌های خوش آهنگی مثل مقامات رسمی محترم بر آنها بگذاریم).

بهترین روش برای چیره شدن بر این اسطوره، این است که به ناکامی آن در عمل بنگریم. من از تجربه خودم آموخته‌ام که ما می‌توانیم بسیار بهتر، سریعتر، امن‌تر و نیرومندتر، به عنوان رفقا یا گروه‌ها، هماهنگ شویم، و گرد هم بیاییم و شبکه‌های و اتحادیهای بزرگتری، برای زمانی که نیاز به انجام پروژه‌های ویژه داریم، سامان دهیم. و البته که ارتباطات اینترنتی، ایجاد شبکه‌های پراکنده و نامتمرکز را بسیار ساده‌تر از گذشته امکان پذیر می‌سازد. تمامی نیرومندترین کنش‌ها و پروژه‌هایی که من دیده‌ام این طور عمل کرده‌اند. تمرکززدایی سلسله‌مراتبی با استفاده از بازارها یکی از نیرومندترین قدرت‌های کاپیتالیسم است. تمرکززدایی غیرسلسله‌مراتبی - خود سامانی غیر رسمی^۱ - که شامل استفاده از متدهای شبکه‌وار که ما هنوز در حال یادگیری و توسعه آن هستیم، یکی از نیرومندترین قدرت‌های ما است.

در حقیقت، چیزی که ما ممکن است هنوز ندانیم این است که چطور این متدها را در مقیاس بزرگ برای زیرساخت‌های عمده، پیاده‌سازی کنیم. بطور مثال، ایجاد کردن یک کمون پاریس جدید، اگر اراده انجام آن را داشته باشیم. که این به این معنی نیست ما نمی‌توانیم یاد بگیریم چگونه باید این کار را انجام داد.

۹. حمله کردن

ایده‌ها و خواست‌هایی امکان بقا و رشد دارند که به عمل درآورده شوند. امیال کاپیتالیستی، با به عمل

گذاشته شدن بازتولید می‌شوند، این امیال هر روز هزاران بار در محل کار، خانه و بازار به اجرا گذاشته می‌شوند. به همین ترتیب، برای ساختن راه‌های زیستن جدید، به این معناست که این زندگی‌های جدید را همین حالا زندگی کنیم.

به عنوان مثال، یک نمونه بسیار مهم این است: ما فقط در صورتی خواهیم توانست فرهنگ‌های مبارز که توانایی نابود کردن کاپیتالیزم را داشته باشند را ایجاد کنیم، که کنش‌های مهاجم را در لحظه اکنون در خود حمل کنند. اگر ما فقط در رویای "روز بزرگ" و در انتظار آن هستیم در حالیکه به پا خاسته‌ایم و قیام را شکل می‌دهیم، اما در همین حال در برابر سیستم سر فرود آورده و آن را پذیرفته‌ایم، خودمان را تبدیل به مصرف‌کننده‌های منفعل و بردگان کرده‌ایم. فقط کنش‌ها می‌توانند انفعال ما را در هم بشکنند. کنش برای حمله به کاپیتالیزم باید درست در قلب فرهنگ‌هایی که می‌آفرینیم جای داشته باشد. این امر چند نقش حیاتی بازی میکند:

- دشمن را ضعیف می‌کند.
- ما را با نیرومند ساختن آرزوهایمان، قوی می‌کند.
- ما را در حالی که می‌آموزیم چه کارهایی موثر و چه کنش‌هایی غیر موثر است، و کنش‌های جدید ایجاد می‌کنیم، نیرومند می‌سازد.
- با پخش و انتشار آرزوها و تمرین‌هایمان ما را نیرومند می‌سازد: تاثیرگذارترین پروپاگاندا نشر دادن نمونه‌هایی از چگونگی توانایی ما در نبرد است.
- با استفاده از کمک‌های متحدان به ما، ما را قوی می‌کند: مثلاً به متحدهای بالقوه ما نشان می‌دهد که ما جدی هستیم.
- می‌تواند بقیه گروه‌ها و فرهنگ‌های متحد را قوی کند، زیرا ما از یکدیگر می‌آموزیم. مثلاً اگر به روش‌های تکرارپذیر کنش انجام دهیم، این کنش‌ها می‌توانند تقلید شده و منتشر شوند، به همین ترتیب اگر ما اطلاعات، مهارت‌ها و دانش را به اشتراک بگذاریم، دیگران را نیز نیرومند می‌سازیم.

۱۰. زمینه‌های کنش

البته، با در نظر گرفتن تمامی این جوانب، بعضی از این کنش‌ها نیرومندتر از بعضی دیگر خواهند بود. هیچ سلسله مراتب فراگیری از کنش‌ها یا پروژه‌های خوب و بد وجود ندارد: موضوعی که اهمیت دارد این است که چطور عمل می‌کنیم و در یک موقعیت بخصوص، چه کنش‌ای از ما شکل زیستن مان را تقویت و شکل‌های زندگی دشمن را تضعیف می‌کند. در اینجا تعدادی از نمونه‌های امروزی ساحت‌های مبارزه با کاپیتالیزم را می‌بینید:

- تاکتیک‌های سنتی جنبش‌های کارگری شامل، اعتصابات، خرابکاری در کارخانه، بدست گرفتن اداره و اشغال کارخانه، بوده است. این تاکتیک‌ها در حال حاضر در برخی از قسمت‌های جهان که هنوز تولید صنعتی بخش عمده‌ای از زندگی است، برای مثال چین، که فعالیت صنعتی رو به رشد دارد، هنوز در صحنه حاضر و توانمند هستند. نظر من این نیست که این تاکتیک‌ها امروزه در کشورهایی مانند

انگلستان که تولید صنعتی کمی در آن وجود دارد، کارایی ندارند، اما این تاکتیک‌ها نخواهند توانست صفوف نبرد را در مبارزه، به مانند سابق ایجاد کنند.

- در مناطق روستایی، و مخصوصاً مناطق کوهستانی که برای دولت کنترل آنها دشوار است، جنبش‌های انقلابی توانسته‌اند تمامی نواحی قلمرو را تصرف کرده و از آنها دفاع کنند. به عنوان مثال در مناطقی در آمریکا یا در کردستان، نبردهایی از این دست هنوز در جریان است.
- اما در مورد شهری مانند لندن، که تولید صنعتی و کوهستان ندارد، چه می‌توان گفت؟ نمی‌توان درک نکرد که چنین شهری، با وجود پیشرفته‌ترین سیستم‌های دوربین‌های نظارتی، پلیس و کنترل، و یک فرهنگ سخت‌بی‌عاطفه، از جمله مشکل‌ترین نواحی برای تصرف کردن است.

اما در نظر داشته باشید:

- یکی از گره‌های زیرساختی حیاتی برای سیستم مالی جهانی، با میلیاردها پول در گردش روزانه در بازارهای مالی، در مرکز شهر متمرکز است: "اسکویر مایل"^۱ با بانک‌ها و صرافی‌ها، و "مایفر"^۲ با صندوق‌های سرمایه‌گذاری، به شدت وابسته به تکنولوژی‌های پیشرفته، شبکه حمل و نقل پر ازدحام، و کارگران خدماتی مطیع هستند.
 - عظیم‌ترین تمرکز میلیاردرها، الیگارش‌ها، ستمگران جهان سوم و آقا زاده‌هایشان، دلال‌های اسلحه، و حرامزاده‌های خونخوار دیگر، در لندن است.
 - هزاران آواره و تبعیدی، اغلب از مناطق نابود شده از جنگ و غیر قابل سکونت به دست همین حرامزاده‌هایی که اشاره کردیم، در لندن وجود دارند، بسیاری از آنان سنت‌های پر قدرت مبارزه را هنوز با خود دارند.
 - لندن با مناطق شهری پر از پول احاطه شده است، اما جمعیت فزاینده‌ای وجود دارند که بیکار شده، نادیده گرفته شده، سلب مالکیت شده، از خانه بیرون رانده شده، مجازات شده، مورد حمله واقع شده، کتک خورده، شوک الکتریکی خورده، یا به هر طریقی دمار از روزگارشان درآمده.
- پس از سال ۲۰۱۱ با استفاده از سرکوب تمام عیار پلیس و ۱۰۰۰ زندانی، روی بحران سرپوش گذاشتند، اما تا کی می‌توانند ادامه دهند؟
- از بعضی جهات، لندن الگوی بسیاری از شهرهای متروپل جهانی است. نه شهرهای صنعتی، بلکه قطب‌های تجاری جدید برای قدرت مالی و پول‌شویی برای نخبگان ابر ثروتمند جهان. این شهرها گره‌های کلیدی برای جریان جهانی دارایی و قدرت است. مشابه شهرهای تجارتی قرون میانه و قدیم‌تر، آسیب‌پذیری این شهرها ترس از فعالیت صنعتی نیست، بلکه ناآرامی‌های اجتماعی و مردم شورش است.
- اینها تنها سه نمونه از زمینه‌های دشوار مبارزه هستند. افراد و گروه‌های فعال در این مناطق باید استراتژی‌ها و تاکتیک‌های متفاوتی را دنبال کرده و ساختارهای کاملاً متفاوتی را ایجاد کنند. اما همچنین شاید آنها بتوانند از یکدیگر آموخته و برای هم متقابلاً الهام‌بخش باشند.

۱ Square Mile

۲ Mayfair

همچنین: تصور کنید چه انواعی از پیوندها و اتحادهای انقلابی می‌تواند بین این مناطق شکل بگیرد. برای مثال، مناطق آزاد شده روستایی گاهی با جنبش‌های مناطق صنعتی و شهری پیوند برقرار کرده و برای آنها نقش پایگاه‌ها و مناطق تجدید قوا و آموزش را ایفا می‌کنند. (و نفس وجود داشتن سرزمین‌های آزاد، قدرت نمادین و انگیزه‌بخش بسیار نیرومندی است.) یا چه می‌شود اگر کارگران در کشورهای در حال توسعه، روش‌هایی بیابند برای هماهنگی کنش‌هایشان با مردم شهرهای متروپل، جاییکه سرمایه تولیدات‌شان تامین شده و سود حاصل در آنجا انباشته می‌شود.

۱۱. زیرساخت‌ها

کنش‌های تاثیرگذار به زیرساخت‌ها و منابع نیاز دارند. برای پرورش شکل‌های قدرتمند زیستن ما نیاز داریم به:

- فضاهایی برای دیدار، آموختن، اندیشیدن، برنامه‌ریزی و استقبال از افراد جدید. به طور تاریخی بسیاری از فضاها این نقش را ایفا کرده‌اند: کافه‌ها و بارها، سالن‌های اجتماعات، مدارس آزاد، مراکز اجتماعی و فرهنگی، فستیوال‌ها، نمایشگاه‌ها، کمپ‌ها، پیک نیک‌ها (یک سنت آنارشیستی اسپانیایی)، باشگاه‌های کوه‌نوردی و غیره.
 - فضاهایی برای زندگی کردن، خوابیدن، مخفی شدن، تجدید قوا.
 - منابعی برای تولید و انشار اطلاعات: ملزومات فرآیند چاپ، انتشارات، کامپیوترها، سرورها، شبکه‌های توزیع، کتابخانه‌ها، گروه‌های مطالعاتی،...
 - منابعی برای کنش از هر نوع.
 - زیرساخت حمل و نقل: برای مثال، خودرو، گاراژ و کارگاه‌های تعمیرات، شبکه‌های سفر و اسکان بین کشورها و مرزها.
 - شبکه‌های امن و زیرساخت‌های ارتباطی.
 - ملزومات زندگی، خوراک و نوشیدنی و تمام چیزهای اساسی که ما برای زندگی و تندرستی به آن نیاز داریم.
 - سلامتی: دسترسی به دارو، لوازم و تجهیزات پزشکی، تمامی منابعی که برای مراقبت جسمی و روانی به آنها نیاز داریم.
 - آموزش، تمرین، به اشتراک گذاشتن مهارت‌ها، دانش و هنر از هر نوع، برای مبارزه، برای زندگی.
 - موسیقی، هنر، رقص، فضاهایی برای زیست اجتماعی و جمعی، مکان‌هایی برای غرق شدن در طبیعت، همه چیزهایی که برای شادی ما می‌آورد و ما را بدون سلطه یا استثمار دیگران قوی نگه می‌دارد.
- شبکه‌های دارای منابع کافی به طور چشمگیری ظرفیت‌های ما برای کنش را افزایش می‌دهند. برای ذکر یک نمونه پایه‌ای، در شهری مانند لندن ما هر روز درگیر نبرد برای بقا هستیم. برای پرداخت اجاره و قبض‌ها. یا بیشتر وقت خود را فقط برای یافتن، تعمیرات و دفاع از سرپناه‌های ناپابرجا و سرد خود می‌کنیم. تا دوستان و رفقای پراکنده در تمام شهر خود را گرد هم آوریم. برای ساختن فضاهایی که از افراد بیرون از دایره فعلی خودمان استقبال کنیم. برای یافتن صلح و زیبایی و برای بخشیدن روح تازه‌ای به یک فضای شهری متروک. ممکن است ما دست آخر بدل به ولگردهای شهر بشویم یا اینکه به طور کل ساحت مبارزه را ترک کنیم. به این گونه است بازگشت زودگذر رفقای که زمان زیادی دوام نمی‌آوردند و یا متعهد نیستند.

چه می‌شد اگر ما، فضاها و منابعی برای تغذیه، پرورش، اسکان دادن، تجهیز کردن، آموزش دادن، حمایت کردن و انگیزه دادن به یکدیگر، در اختیار داشتیم؟ فقط ایجاد کردن برخی از زیرساخت‌های پایه می‌تواند به طور چشمگیری جنبش‌های ما در شهر را تقویت کند. دوباره تاکید می‌کنم، هیچ رتبه‌بندی کلی برای چیزهایی که برای این امر مفید هستند، وجود ندارد. همین معیار برای کنش‌ها و رفتارهایی که ما بکار می‌بندیم نیز صادق است، برای مثال، برای یافتن غذا، تجهیزات و سرپناه. آیا این افعال فرهنگ ما را که در حال ایجاد آن هستیم، تقویت می‌کند؟ آیا آنها ما را برای حمله قدرتمند می‌سازند؟

برای تاکید دوباره، تنها معیار خود ما است که اهمیت دارد. نه این که یک امر چطور توسط استانداردهای بیرونی فرهنگ مسلط، قضاوت می‌شود. برای مثال، بسیاری از آنارشیست‌ها فهمیده‌اند استفاده از ابزار غیرقانونی برای تامین خودشان هم بسیار موثر و هم یک بخش نیرومند آفرینش فرهنگ‌هایی است که سلطه را به چالش می‌کشند. دیگران ساختارهای تعاونی برای اسکان، به کار گماشتن، حمل و نقل و غیره ایجاد کرده‌اند. اما اینها متدها هستند، و نه امور جزمی. در بسیاری از موقعیت‌ها امکان دارد در اختیار داشتن یا اجاره پایدار یک ساختمان، باز کردن یک کافه برای فروش خوراک یا کار دستمزدی، بسیار توانمند کننده باشد.

در اندیشیدن به این پرسش‌ها، می‌توانیم به این که کنش‌های ما چه پتانسیلی برای توسعه در آینده دارد نیز نگاه کنیم. برای مثال، درحالی‌که کاپیتالیسم مواجه با بحران‌های فزاینده اقتصادی و اکولوژیکی است، گذران زندگی بدون داشتن درآمد، سیستم رفاهی یا هر آشغال دیگر، در شهرهای بزرگ دشوارتر می‌شود. ما نیاز به ایجاد و توسعه مهارت‌های جدید باز پس گیری و خود اتکایی هستیم.

۱۲. کنش‌های آفرینش و نابود کردن

برای جمع بندی، اینجا چند موضوع وجود دارد که ما می‌توانیم حول موضوع آفرینش، تقویت و پرورش شکل‌های زیستن خودمان، به آنها فکر کنیم:

- ساختن زیرساخت‌ها و زنجیره‌های منابع
- فراگیری و تمرین مهارت‌های جدید
- مطالعه، تفکر، تجربه کردن ایده‌های تازه، به صورت فردی یا با همدیگر
- پروپاگاندا: به اشتراک گذاردن آرزوها و کنش‌ها با دیگران، بخصوص آنهایی که همه چیزشان را کاپیتالیسم از آنها گرفته است.
- ایجاد اتحادها: یافتن و آشنا شدن با دیگر گروه‌ها و افراد انقلابی.
- انواع زندگی که ما می‌آفرینیم باید فرهنگ‌هایی مبارز باشند، که برای حمله تردید نکنند. کنش‌های حمله کننده می‌توانند به طور گسترده‌ای شامل، موارد زیر باشند:
- حمله به زیرساخت‌ها و زنجیره منابع، وسایل و مکان‌های کاپیتالیسم.
- هشیاری، حمله پیش دستانه و تسلط بر تاکتیک‌ها و حملات دشمن.
- ریشه‌کنی و غلبه بر ارزش‌ها، تمایلات و رفتار کاپیتالیستی در زندگی شخصی خودمان.
- پروپاگاندا: بی اعتبار کردن ارزش‌ها و امیال کاپیتالیستی.

- بی‌اعتبار کردن اتحادهای کاپیتالیستی: تلاش برای تفرقه میان نخبگان کاپیتالیست و همدستان آنان.

۱۳. شهامت داشتن

بسیار خوب است که ما برای آنچه انجام می‌دهیم بصورت استراتژیک تفکر و برنامه ریزی کنیم. اما بالاتر از آن، بسیار بهتر است که دست به عمل بزنیم. و اغلب نیرومندترین و شگفت‌انگیزترین نتایج بصورت کاملاً غافلگیرانه ظاهر می‌شوند. تجربه کن، از خطر استقبال کن، چیزهای جدید را امتحان کن، شهامت داشته باش. اگر تو این کارها را نکنی، چه زندگی‌ای برای از داست دادن خواهی داشت؟

” امید ما بی‌خردانه می‌نمود، اما ناگهان انقلابیون سر برآوردند... تعادل برقرار شد. و بدون این حماقت دنیا هرگز نمی‌توانست تغییر کند، و انقلاب‌ها شاید ناممکن می‌بودند. -انریکو آریگونی، آزادی: رویای من^۱



این کتاب به مبانی نظام‌های اقتصادی، بازارهای مالی، اقتصاد جهانی و تحولات قدرت‌های جهانی، نقش‌های دولت و مسأله بحران می‌پردازد. بخش اول این کتاب به معرفی اقتصادهای کاپیتالیست به زبانی قابل فهم و غیر تخصصی می‌پردازد. بخش دوم به واکاوی کارکرد کاپیتالیسم در شکل دهی افکار و ارزش‌های ما توجه دارد. در نهایت به مسأله مقاومت و سرپیچی خواهیم رسید. و اینکه چطور می‌توان از پس این نظام زهرآگین برآمده و جهانی جدید مبتنی بر آزادی را آغاز کرد؟

ترجمه شده توسط
تیم ترجمه اشتراکی
کلاه استودیو

منتشر شده توسط

Published by

Corporate Watch